

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

﴿﴾

## عربی. زبان قرآن (۳)

رشته ادبیات و علوم انسانی

پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه

کد ۱۱۲۲۰۷

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۲ - ۱۴۰۳



الفهرس

|            |  |
|------------|--|
|            | <b>المقدمة</b>   |
| <b>۳</b>   | <b>الدرس الأول</b> <b>من الأشعار المنسوبة إلى الإمام علي عليه السلام</b> |
| ۴          | المعجم   |
| ۴          | حوّل النص  |
| ۵          | إعلموا - معاني الحروف المشبهة بالفعل و لا التافية للجنس                  |
| ۹          | التمارين   |
| ۱۶         | بدانيم   |
| <b>۱۷</b>  | <b>الدرس الثاني</b> <b>الوجه النافع و الوجه المضر</b>                    |
| ۱۹         | المعجم   |
| ۱۹         | حوّل النص  |
| ۲۰         | إعلموا - أحوال   |
| ۲۳         | التمارين   |
| <b>۲۹</b>  | <b>الدرس الثالث</b> <b>ثلاث قصص قصيرة</b>                                |
| ۳۱         | المعجم   |
| ۳۲         | حوّل النص  |
| ۳۳         | إعلموا - الاستثناء   |
| ۳۶         | التمارين   |
| <b>۴۲</b>  | <b>الدرس الرابع</b> <b>نظام الطبيعة</b>                                  |
| ۴۴         | المعجم   |
| ۴۴         | حوّل النص  |
| ۴۶         | إعلموا - المفعول المطلق  |
| ۵۰         | التمارين   |
| <b>۵۶</b>  | <b>الدرس الخامس</b> <b>يا الهي</b>                                       |
| ۵۷         | المعجم   |
| ۵۷         | حوّل النص  |
| ۵۷         | إعلموا - أسلوب النداء  |
| ۵۹         | التمارين   |
| <b>۰۰۱</b> | <b>المعجم</b>  |

## الدُّرُسُ الْأُولَى بِرُكُود

« قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ. » أمير المؤمنين عليّ عليه السلام

ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

مِنَ الْأَشْعَارِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از اشعار نسبت داده شده به امام علی... درود بر او باد.

## الدَّاءُ وَالدَّوَاءُ

مضارع منفی      مضارع منفی  
 دَوَاؤُكَ فِيكَ وَ مَا تُبْصِرُ      وَ دَوَاؤُكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ  
 أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ      وَ فِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمَ الْأَكْبَرَ

## بیماری و دارو

دارویت در خودت است و نمی بینی و بیماریات [نیز] از خودت است و حس نمی کنی.  
 آیا می پنداری که تو جسمی کوچک هستی؟! حال آنکه جهان بزرگ تر در تو در هم پیچیده است.

## النَّاسُ أَكْفَاءٌ

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْأَبَاءِ أَكْفَاءٌ      أَبُوهُمْ آدَمُ وَ الْأُمُّ حَوَاءُ  
 وَ قَدَرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ      وَ لِلرُّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ  
 فَفَزُ بَعْلِمٍ وَ لَا تَطْلُبُ بِهِ بَدَلًا      قَالَتِ نِسَاءُ مَوْتَى وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ

## مردم یکسان اند

- ۱- مردم از نظر پدران و نیاکان یکسان اند. پدرشان آدم و مادر [شان] حواست.
- ۲- ارزش هر آدمی به کاری است که آن را به خوبی انجام می‌دهد است (کان را زانده بگیریم: به خوبی انجام می‌دهد)، و انسان‌ها با کارهایشان نام‌هایی دارند (یعنی جایگاه و ارزش هر انسان با کارش شناخته شده و با آن نامیده می‌شود).
- ۳- پس به کمک دانش رستگار شو و برای آن جایگزینی نخواه که مردم، مرده و اهل علم و دانش، زنده اند. (یعنی به وسیله علم رستگار شو راه رستگاری خود را طی کن، و برای آن دنبال هیچ جایگزینی نگرد! که همه مردم می‌میرند اما در واقع این اهل علم و دانش هستند که جاودان می‌شوند).

## الْفَخْرُ بِالْعَفَافِ

إِنَّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ      إِنَّمَا النَّاسُ لِأَمٍّ وَ لِأَبٍ  
 هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فَضَّةٍ      أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ ذَهَبٍ  
 بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ      هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ  
 إِمَّا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ      وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ آدَبٍ

<sup>۱</sup> تنوین کلمه «آدم» و سکون قافیه، به دلیل ضرورت شعری است.

<sup>۲</sup> موتی (مفرده میت) ≠ احياء (مفرده حی) در نقش خبر؛ هرگاه خبر از نوع اسم، مضاف یا موصوف نباشد به شکل مفرد معنا می‌شوند.

<sup>۳</sup> تری + هم = تراهم

<sup>۴</sup> خبر برای مبتدای محذوف (در اصل بوده است: خلقتهم سوی لحم و ..)

سرافرازی (افتخار) به پاکدامنی

ای که از روی نادانی افتخارکننده به اصل و نسبی (ای که از روی نادانی به دودمان و نژاد افتخار می‌کند)، مردم تنها از یک مادر و از یک پدرند.

آیا آنان را می‌بینی [می‌پنداری] که از نقره، آهن یا مس یا طلا آفریده شده‌اند؟ بلکه آنان را می‌بینی [می‌پنداری] از تکه گلی آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی‌اند؟ افتخار، فقط به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.

**تصاویر به کار رفته عبارت‌اند از:** تصویر بزرگ، پوشاک محلی زن و مرد مازندرانی است که برخی تصاویر زیر آن پنهان شده‌اند. بورما، منگولیا، چین، تایلند، آلبانی، تاهیتی، هندونسیا، آلبان، افغانستان، فیثام مالیزیا، کوریا، آسویا، الترویح، آلمسا، آلمانیا، سویسرا، آلبان، فرنسا، ویز، اسکتلندا، هولندا، هنگاریا، روسیا، تشیکیا، ایشبانیا، آلمکسبک، آلیشکیمو، غواتیمالا، آلهنود، الحمر، رعاة البقر، آلبیرو، آلازجنتین، بولیف، آاکوآور، تشیلی، آبرازیل، غنا، آلسنگال، آلمغرب، کینیا، جنوب إفريقيا، فلسطین، آریف، آلسوری، آالصومال، آالکونگو، آالسعودیه، نیجریا، ایتیوبیا، مصر.

المعجم برگرد

|   |  |   |
|---|--|---|
| «جمع: الأعصاب»<br>العظم: استخوان «جمع: العظام»<br>اللحم: گوشت «جمع: اللحوم»<br>النحاس: مس | الداء: بیماری<br>= المرَض (≠ الشفاء، الصِّحة)<br>زعم: گمان کرد<br>سوی: جز<br>الطین، الطینة: گل، سرشت<br>العصب: پی، عصب | انطوی: به هم پیچیده شد<br>(مضارع: ينطوي)<br>ابصر: نگاه کرد<br>البدل: جانشین «جمع: الأبدال»<br>الجرم: پیکر «جمع: الأجرام»<br>الحديد: آهن |
|---|--|---|

حول النص برگرد

- ✓ ×
- دَاوُنَا فِينَا وَ نَحْنُ نَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَ دَاوُنَا مِنَّا وَ نَحْنُ نَشْعُرُ بِهِ. داروی ما در خودمان است و ما به آن می‌نگریم و درد ما از ماست و ما آن را حس می‌کنیم.
  - الْفَخْرُ لِلْعَقْلِ وَ الْحَيَاءِ وَ الْعَفَافِ وَ الْأَدَبِ. سرافرازی به خرد، شرم، پاکدامنی و ادب است.
  - خَلِقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينَةٍ وَ هُوَ لَحْمٌ وَ عَظْمٌ وَ عَصَبٌ. انسان از تکه گلی آفریده شده است؛ آن گوشت و استخوان و پی است.
  - قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ بِأَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ. ارزش هر انسانی به کارهای نیکش است.
  - الْتَفَاخُرُ بِالنَّسَبِ مَحْمُودٌ. (محمود ≠ مذموم) فخرورزی به دودمان، پسندیده است.
  - أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءٌ وَ إِنْ مَاتُوا. اهل دانش زنده‌اند اگرچه بمیرند.

## بِرْكَدِ اِعْلَمُوا

### مَعَانِي الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ

۱. الْحُرُوفُ الْمُشَبَّهَةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد « **إِنَّ** ، **أَنَّ** ، **كَأَنَّ** ، **لَكِنَّ** ، **لَيْتَ** ، **لَعَلَّ** » آشنا شوید. <sup>۶</sup>

📖 **إِنَّ**: جمله پس از خود را تأکید می‌کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی‌گمان»

است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ <sup>آلْأَنْبِيَاءِ</sup>: ۱۲۰ بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

📖 **أَنَّ**: به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ <sup>آلْبَقَرَةِ</sup>: ۲۵۹ گفت می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

✓ معمولاً «**لِأَنَّ**» به معنای «زیرا، برای اینکه» است؛ مثال:

پرسش: لماذا ماسافرت بالطائرة؟  
پاسخ: لِأَنَّ بِطاقَةَ الطَّائِرَةِ غَالِيَةً.

📖 **كَأَنَّ**: به معنای «گویی» و «مانند» است؛ مثال:

﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ <sup>آلرَّحْمَنِ</sup>: ۸ آنان مانند یاقوت و مرجان‌اند.

**كَأَنَّ** إرضاءَ جَمِيعِ النَّاسِ غَايَةً لَا تُدْرِكُ. گویی خشنود ساختن همه مردم، هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

📖 **لَكِنَّ**: به معنای **ولی** و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ <sup>آلْبَقَرَةِ</sup>: ۳

بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

📖 **لَيْتَ**: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لیت» هم به کار می‌رود؛ مثال:

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ <sup>آلْأَنْبِيَاءِ</sup>: ۴ و کافر می‌گوید: ای کاش من خاک بودم!

📖 **لَعَلَّ**: یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ <sup>آلرَّحْمَنِ</sup>: ۳-۱-القرآن: خواندن / ۲-عَقَلَ: خردورزی کرد

بی‌گمان ما قرآن را عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

**تذکر مهم:** در ترجمه صحیح باید به سیاق عبارت توجه کرد.

<sup>۶</sup> إِنَّ: برای تأکید کل جمله بعد خود / أَنَّ: برای ربط و وصل دو جمله / كَأَنَّ: برای تشبیه (۱) اگر خبرش جامد باشد، معنای «مانند» می‌دهد. (۲) اگر خبر آن فعل یا مشتق وصفی باشد معنای «گویی» می‌دهد. / لَكِنَّ: برای استدراک و رفع ابهام جمله ماقبل و تکمیل پیام/ امری که محقق نشده است: لیت (ای کاش) و لعل (شاید، امید است)/ لَيْتَ: برای تمنی و آرزو (المُنَى) و امری ممکن یا غیر ممکن و محال / لَعَلَّ: برای ترجی و امید (رجاء) و امری ممکن الوقوع و خوشایند

ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناخت ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

حروف مشبّهة بالفعل بر سر جمله اسمیه (مبتدا و خبر) می‌آیند و هنگامی که بر اسم ظاهر وارد می‌شوند، آن را به عنوان اسم خود منصوب می‌کنند؛ ولی اعراب خبر را تغییر نمی‌دهند.

**مَهْدِيٌّ فَائِزٌ فِي مُسَابَقَةِ كُرَةِ الْمِنْضَدَةِ.** لَيْتَ مَهْدِيًّا فَائِزٌ فِي مُسَابَقَةِ كُرَةِ الْمِنْضَدَةِ.  
 مبتدا، مرفوع، خبر، مرفوع      اسم لَيْتَ، منصوب، خبر لَيْتَ مرفوع

### که اِخْتَرْتَنِي (۱) : تَرْجِمْ هَاتَيْنِ الْاَيْتَيْنِ الْكَرِيمَتَيْنِ.

۱- ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ﴾ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۵۶﴾ اسم: (الْبُعْثُ ≠ النَّشْرُ، قِيَامَةُ) / فعل: (بَعَثَ = أَرْسَلَ) و این، روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید. (فولادوند)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بَنِيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾ ۴ (يُحِبُّ ≠ يَكْرَهُ / قَاتَلَ ≠ حَرَبَ) بی گمان خداوند کسانی را که صف در صف (در یک ردیف، مراد متحد و یکپارچه) در راه او می‌جنگند (بیکار می‌کنند) دوست دارد؛ گویی که ایشان ساختمان استوارند.

۱- الْبُعْثُ: رستاخیز      ۲- الْبَنِيَانُ الْمَرْصُوصُ: ساختمان استوار / رصاص: سرب / در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف، چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب‌اند، جهاد می‌کنند. (فولادوند)

### که اِخْتَرْتَنِي (۲) : عَيَّنِ اسْمَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ خَبَرَهَا، ثُمَّ اذْكُرْ اِعْرَابَهُمَا.

۱. لَيْتَ فَصَلِ الرَّبِيعِ طَوِيلٌ فِي بَلَدِنَا! لِأَنَّ الرَّبِيعَ قَصِيرٌ هُنَا. (طَوِيلٌ ≠ قَصِيرٌ)

ای کاش فصل بهار در سرزمین ما (شهر ما، کشور ما) بلند(طولانی) باشد! زیرا بهار در اینجا کوتاه است. لَيْتَ: مِنْ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ / (فَصَلْ): اسْمٌ لَيْتَ و منصوب علامته فتحه / (طَوِيلٌ): خَبَرَ لَيْتَ و مرفوع علامته ضمه أَنْ: مِنْ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ / (الرَّبِيعِ): اسْمٌ أَنْ و منصوب علامته فتحه / (قَصِيرٌ): خَبَرَ أَنْ و مرفوع علامته ضمه

۲. كَانَّ الْمُشْتَرِيَّ مُتَرَدِّدًا فِي شِرَاءِ الْبِضَاعَةِ؛ وَلَكِنَّ الْبَائِعَ عَازِمًا عَلَى بَيْعِهَا. (مُتَرَدِّدٌ ≠ عَازِمٌ)

گویی خریدار در خرید کالا دو دل است؛ ولی فروشنده (در فروش آن مصمم است) تصمیم به فروش آن دارد. كَانَّ: مِنْ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ / (الْمُشْتَرِيَّ): اسْمٌ كَانَّ و منصوب علامته فتحه / (مُتَرَدِّدٌ): خَبَرَ كَانَّ و مرفوع علامته ضمه

۳. اِيْحَتْ عَنْ مَعْنَى «الْعَصَاةِ»<sup>۱</sup> فِي الْمُعْجَمِ؛ لَعَلَّ الْكَلِمَةَ مَكْتُوبَةٌ فِيهِ!

در واژه‌نامه دنبال معنی «عَصَاة» بگرد؛ شاید این کلمه در آن نوشته شده باشد! لَعَلَّ: مِنْ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ / (الْكَلِمَةَ): اسْمٌ لَعَلَّ و منصوب علامته فتحه / (مَكْتُوبَةٌ): خَبَرَ لَعَلَّ و مرفوع علامته ضمه

۱- الْعَصَاة: آمیوه‌گیری ← اسم مبالغه

## ۲. لَا النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱- لا به معنای «نه» در پاسخ به «هَلْ» و «أَ» مانند أَأَنْتَ مِنْ بُجُنُودٍ؟ لا، أَنَا مِنْ بَيْرَجَنْد.

۲- لای نفی مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی‌رود.

۳- لای نهی مانند لا تَذْهَبْ: نرو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اوّل و سوم شخص؛ مانند لا يَذْهَبْ: نباید برود.

لا هنگامی که بر سر فعل غایب و متکلم بیاید، معادل معنای فارسی «نباید» است؛ مانند: لا يَذْهَبُ عَارِفٌ: عارف نباید برود.

بدون ال بدون تنوین بدون مضاف الیه

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿... لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۲ جز آنچه به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نداریم.

لا مُصِيبَةٌ أَعْظَمُ مِنَ الْجَهْلِ. الإمام الصادق عليه السلام هیچ بلایی بزرگ‌تر از نادانی نیست.

پرسش:

۱- اسم بعد از این لا چه حرکتی دارد؟ - فتحه

۲- آیا اسم پس از لا دارای ال (ذو اللام) است؟ - خیر، بدون ال است.

۳- آیا می‌توانیم بگوییم اسم پس از لای نفی جنس «بدون ال و مفتوح» است؟

آری. اسم پس از لای نفی جنس معمولاً بدون ال و دارای فتحه است.

خبر لای نفی جنس در صورتی که اسم ظاهر (آشکار) باشد، به همان شکل مرفوع می‌ماند؛

مثال<sup>۱</sup>

الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ حَسَنٌ. گذشت هنگام قدرت، نیکوست.

لَا شَيْءٌ أَحْسَنُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ. هیچ چیزی نیکوتر از گذشت هنگام قدرت نیست.



خوب است بدانید که خبر لای نفی جنس اغلب به صورت «جَارٌّ و مجرور» می‌آید؛ مثال:

لا رَجُلٌ فِي الْحَفْلَةِ. هیچ مردی در جشن نیست.

لا مَاءٌ فِي الْبَيْتِ. هیچ آبی در خانه نیست.

لا خَائِنٌ فِي فَرِيقِنَا. هیچ خیانتکاری در گروه ما نیست.

لا شَكٌّ فِيهِ. هیچ تردیدی در آن نیست.

لا: حرف نفی جنس / رَجُلٌ، مَاءٌ، خَائِنٌ، شَكٌّ: اسم لا، نکره و مفتوح / فِي الْحَفْلَةِ، فِي الْبَيْتِ، فِي فَرِيقِنَا، فِيهِ: خبر لا، مرفوع

<sup>۱</sup> خوب است بدانید که گاهی خبر لای نفی جنس حذف می‌شود؛ مانند: لا إِلَهَ [مَوْجُودٌ] إِلَّا اللَّهُ. و لا شَكٌّ. و لا بَأْسَ.

● لای نفی جنس بر سر فعل نمی آید؛ ولی مواظب باشید مصادر را با فعل اشتباه نگیرید.

لای نفی جنس ← لا تبادَل - لا تَعْلَم / لای نفی فعل ← لا تبادُل - لا تَعْلَم

● لای نفی جنس بر سر اسم مفتوح وارد می شود.

نکته ۱: اسم لا نکره است و مفتوح (بدون ال - بدون تنوین)

نکته ۲: بین لای نفی جنس و اسمش فاصله نباید باشد.

● خبر لا نفی جنس (اسم مرفوع یا فعل یا جار و مجرور یا محذوف است)

لا لباسَ أَجْمَلٌ مِنَ العَافِيَةِ. هیچ لباسی زیباتر از تندرستی نیست.

لا تَلْمِذَ رَسَبٍ فِي هَذِهِ الإِمْتِحَانِ. هیچ دانش آموزی در این امتحان مردود نشد.

لا فَقْرَ كَالجَهْلِ. لا طاقَةَ لَهُ بِهِ. هیچ فقری مانند نادانی نیست. هیچ توانی نسبت به آن نداریم.

لا شَكَّ X. لا إِلَهَ X إِلَّا اللهُ. هیچ شکّی نیست. (بی شک) هیچ معبودی جز الله نیست.

۵- لای عطف: رابط بین دو کلمه یا دو عبارت است. إِنَّمَا الشَّرْفُ بالعقل لا بالمال.

۶- لای زائد: بلا شك. لا أملك لنفسي نفعاً و لا ضرراً إلا ما شاء الله. ما رأيتُ أجودَ و لا أكرمَ مِنَ النَّبِيِّ.

**که اِحْتَبَر نَفْسَكَ (۳): تَرْجِمْ هَذِهِ الأَحَادِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ لا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ وَ خَبَرَهَا.**

۱- لا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الفِعْلِ. رسول الله ﷺ

هیچ خیریی در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار باشد.

اسم لا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (خَيْرٌ) وَ خَبَرَهَا (فِي قَوْلٍ)

۲- لا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ پیکاری (جهادی، جنگی) مانند پیکار با نفس نیست.

اسم لا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (جِهَادٌ) وَ خَبَرَهَا (كَجِهَادِ)

۳- لا لباسَ أَجْمَلٌ مِنَ العَافِيَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ جامه ای (لباسی) زیباتر از تندرستی نیست.

اسم لا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (لباس) وَ خَبَرَهَا (أَجْمَلٌ)

۴- لا فَقْرَ كَالجَهْلِ و لا ميراثَ كَالأَدَبِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.

اسم لا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (فَقْرٌ) وَ خَبَرَهَا (كَالجَهْلِ)

اسم لا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (ميراثٌ) وَ خَبَرَهَا (كَالأَدَبِ)

۵- لا سوءَ أَسْوَأُ مِنَ الكَذِبِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ بدی ای بدتر از دروغگویی نیست.

اسم لا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (سوءٌ) وَ خَبَرَهَا (أَسْوَأُ)



**که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۴): اِمْلَأِ الْفَرَاغَ فِي مَلِيٍّ ؛ ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ «لَا» فِيهِ.**

۱- ﴿... هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾ الزُّمَرُ: ۹  
آیا کسانی که می دانند و کسانی که ..... برابرند؟  
لا يَعْلَمُونَ : نمی دانند / لا: حرف نفی

۲- ﴿وَلَا يَخْرُجُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...﴾ يُونُسُ: ۶۵  
گفتارشان تو را ..... ؛ زیرا ارجمندی، همه ..... خداست.  
لا يَخْرُجُ: نباید اندوهگین سازد- از آن / لا: حرف نفی

۳- ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲  
آن کتاب ..... همدانیت برای پرهیزکاران است.  
لا رَيْبَ فِيهِ: که هیچ شک در آن نیست. / لا: حرف نفی جنس

۴- ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۵۱  
..... در دین .....  
لا إِكْرَاهَ: هیچ اجباری (واداشتی)، نیست. / لا: حرف نفی جنس

۵- لا تُطْعَمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
از آنچه خودتان نمی خورید به مستمندان مخورانید.  
لا تُطْعَمُوا: حرف نفی / لا تَأْكُلُونَ: حرف نفی مضارع

- ۱- ما یلی: آنچه می آید ۲- لا یَخْرُجُ: فعل نفی، متعدی (نبايد ناراحت کند، نباید اندوهگین سازد) / لا تَخْرُجُ: فعل نفی، لازم (ناراحت نشو، اندوه مدار) ۳- اِنْ: قید تاکید مثل بی گمان، که، زیرا؛ معمولاً بعد از فعل امر و نهی که و زیرا استفاده می شود. ۴- اَلْكَرِيْبُ: شک ۵- الْمَسَاكِيْنُ: جمع مکسر مفردھا المسکین ۶- (مِنْ + ما = مِمَّا) ما: اسم موصول به معنای آنچه در نقش مجرور به حرف جر

**التمرین برگرد**

● التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: صَعِّ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ مَعْجَمِ الدَّرْسِ.

- ۱- أَلْ ..... عُنْصُرٌ فَلْزِيٌّ كَالْحَدِيدِ مُوَصَّلٌ لِلْحَرَارَةِ وَالْكَهْرَبَاءِ.  
(نُحَاسٌ) / مس، عنصری فلزی مانند آهن است که رسانای گرما و برق می باشد.
- ۲- أَلْ ..... مَادَّةٌ حَمْرَاءُ مِنْ جِسْمِ الْحَيَوَانِ تُصْنَعُ مِنْهُ أَطْعَمَةٌ.  
(لَحْمٌ) / گوشت، ماده ای قرمز رنگ بدن جاندار که از آن غذاهایی درست می شود.
- ۳- أَلْ ..... حَيْطٌ أَبْيَضٌ فِي الْجِسْمِ يَجْرِي فِيهِ الْحِسُّ.  
(عَصَبٌ) / عصب، رشته ای سفید در بدن است که حس در آن جاری می شود.
- ۴- أَلْ ..... قِسْمٌ قَوِيٌّ مِنَ الْجِسْمِ عَلَيْهِ لَحْمٌ.  
(عَظْمٌ) / استخوان، بخشی سخت و محکم از بدن که گوشت روی آنست.
- ۵- أَلْ ..... تُرَابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْمَاءِ.  
(طِينٌ) / گِل، خاک آمیخته با آب است.

المُوصَّلُ: رسانا      الأحمرُ: النَّخ      الخيطُ: نخ      قويٌّ: توانا، محکم، سخت

## ● التَّمْرِينُ الثَّانِي: اسْتَخْرِجْ مِمَّا يَلِي الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. بِرَكْرِدْ

دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَ مَا تُبْصِرُ      وَ دَاوُوكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ  
۱- الْمُبْتَدَأُ وَ إِعْرَابُهُ:

دَوَاءٌ: مبتدا و مرفوع علامته ضمه / دَاءٌ: مبتدا و مرفوع علامته ضمه

أ تَزَعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ      وَ فَيْكَ انطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ  
۲- اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ مَحَلُّهُ الْإِعْرَابِيُّ:  
الْأَكْبَرُ: اسْمُ التَّفْضِيلِ / صفت

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْأَبَاءِ أَكْفَاءُ      أَبُوهُمُ آدَمُ وَ الْأُمُّ حَوَاءُ  
۳- الْخَبَرُ وَ إِعْرَابُهُ:

أَكْفَاءٌ: خبر و مرفوع علامته ضمه / آدَمُ = خبر و مرفوع / حَوَاءٌ = خبر و مرفوع

وَ قَدَرُ كُلِّ امْرِيٍّ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ      وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ  
۴- الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ:

الرِّجَالِ، الْأَفْعَالِ، أَسْمَاءُ: جمع مكسر رَجُلٍ، فِعْلٍ، اسْمٍ

فَقَفِرْ بِعِلْمٍ وَ لَا تَطْلُبْ بِهِ بَدَلًا      قَالَتِ النَّاسُ مَوْتِي وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ  
۵- فِعْلُ النَّهْيِ:

لَا تَطْلُبْ (فعل نهی که همون مضارع مجزوم است).

أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ      إِيْمَا النَّاسِ لِأُمَّ وَ لِأَبٍ  
۶- اسْمُ الْفَاعِلِ:

الْفَاخِرُ (اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد است)

هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ      أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ ذَهَبٍ  
۷- الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ:  
خُلِقُوا

بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ      هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ  
۸- الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ:

تَرَى (ماضی: رَأَى، مضارع: يَرَى)

إِيْمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ      وَ حَيَاءٍ وَ عِفَافٍ وَ أَدَبٍ  
۹- الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ:  
لِعَقْلِ

## ● التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: اِمْلَأِ الْفَرَاغَ فِي تَرْجَمَةِ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ «لَا» فِيهِ. بِرَكْرِدْ

۱- هُوَ لَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ... ﴿الأنعام: ۱۰۸﴾

و کسانی را که به جای خدا فرا می خوانند ..... که به خدا دشنام دهند....

دشنام ندهید / «لا» در «لا تَسْبُوا»: حرف نهی

۲- ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ... ﴾ المائدة: ۴۱

ای پیامبر، کسانی را که در کفر شتاب می ورزند تو را .....  
لا يَحْزُنُ: نباید غمگین بسازند. (فعل متعدی است) / «لا» در «لا يَحْزُنُ»: حرف نهی

۳- ﴿ ... رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ... ﴾ البقرة: ۲۸۶

[ای] پروردگار ما، آنچه را هیچ توانی نسبت به آن نداریم بر ما .....  
تحمیل نکن / «لا» در «لا تَحْمِلْنَا»: حرف نهی - «لا» در «لا طَاقَةَ»: حرف نفی جنس

۴- لا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم .....  
رحم نمی کند / لا در دو فعل: حرف نفی

۵- يَا حَبِيبِي، لَا شَيْءَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ.

ای دوست من، ..... زیباتر از بخشش به هنگام توانایی نیست.  
هیچ چیزی / «لا» در «لا شَيْءَ»: حرف نفی جنس

۱- سارَع: شتافت (فعل ماضٍ من باب مُفَاعَلَة) ۲- حَمَلَ: تحمیل کرد (فعل ماضٍ من باب تَفْعِيل) ۳- مَنْ: اسم موصول به معنای «کسی که»، نقش: مفعول

### ● التَّمَرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. بَرِّكِدْ

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يُذَكَّرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، ... لَا بَرَكَهَ فِيهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَائِبَ الْفَاعِلِ وَ نَوْعَ لَا)

هر خوراکی که نام خدا بر آن یاد نشود، ... هیچ برکتی در آن نیست.

نَائِبَ الْفَاعِلِ: اسْمٌ

نَوْعَ «لا» در (لا يُذَكَّرُ): حرف نفی / وَ نَوْعَ «لا» در (لا بَرَكَهَ): لای نفی جنس

فاعل و مرفوع علامته الف

فعل غایب  
وقتی فاعلش  
ذکر شده باشد  
اول جمله  
به شکل «مفرد»  
می آید.

۲- لَا تَجْتَمِعُ حَاصِلَاتَانِ فِي مُؤْمِنٍ: الْبُحْلُ وَ الْكِدْبُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ، الْفَاعِلُ وَ إِعْرَابُهُ وَ نَوْعَ الْفِعْلِ)

دو ویژگی در مؤمن جمع نمی شود (فراهم نمی شود، گرد هم نمی آیند): خسیس بودن و دروغگویی

الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: (فِي مُؤْمِنٍ) / الْفَاعِلُ وَ إِعْرَابُهُ: (حَاصِلَاتَانِ)، الْفَاعِلُ وَ مَرْفُوعٌ بِهِ الْف / وَ نَوْعَ الْفِعْلِ: (فعل مضارع منفی)

۳- لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْعُغْضَبَ مَفْسَدَةٌ<sup>۱</sup>. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ الْفِعْلِ، وَ اسْمَ الْحَرْفِ الْمُسَبَّبِ بِالْفِعْلِ وَ حَبْرَهُ وَ إِعْرَابَهُمَا)

خشمگین مشو زیرا (که) خشم مایه تباهی است.

نَوْعَ الْفِعْلِ: (لا تَغْضَبْ) فعل نهی

وَ اسْمَ الْحَرْفِ الْمُسَبَّبِ بِالْفِعْلِ وَ حَبْرَهُ وَ إِعْرَابَهُمَا: (الْعُغْضَبُ): اسْمَ الْحَرْفِ الْمُسَبَّبِ بِالْفِعْلِ وَ مَنْصُوبٌ / (مَفْسَدَةٌ): حَبْرَهُ

الْحَرْفِ الْمُسَبَّبِ بِالْفِعْلِ وَ مَرْفُوعٌ

۴- لَا فَفَرَّ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةٌ مِثْلَ التَّفَكُّرِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُضَافَ إِلَيْهِ وَ نَوْعَ لَا)

هیچ فقری سخت تر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست. (فَقْرٌ ≠ غِنَى / فَاقِرٌ ≠ غَنِيٌّ)

الْمُضَافَ إِلَيْهِ: (التَّفَكُّرُ)

نَوْعَ لَا در «لا فقر» و «لا عِبَادَةٌ»: لای نفی جنس

|  |                    |   |
|--|--------------------|---|
|  | در دفترهایمان جمله | ۱۱- لَنَكْتُبَنَّ جَمَلًا جَمِيلَةً فِي دَفَاتِرِنَا. |
|--|--------------------|---|

برای دبیر: «ف»: فای سببیه است  
تکتسبوا: مضارع منصوب به حذف نون

نوشتم

۵- لَا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا<sup>۲</sup> الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نوع لا، وَ مُضَادَّ عَدَاوَةَ)

به مردم دشنام ندهید که بین آنها دشمنی به دست آورید.

نوع لا در «لا تَسُبُّوا»: لای نهی / مُضَادَّ عَدَاوَةَ: صَدَاقَةٌ

۶- لَا تُمَيِّتُوا<sup>۳</sup> الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَإِنَّ الْقَلْبَ يَمُوتُ كَالزَّرْعِ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نوع لا، وَ إِعْرَابَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ)

دلها را با زیادی خوردن و نوشیدن نمیرانید که دل چون زراعت وقتی آب بر آن زیاد شود [بر اثر پرخوری] می‌میرد.

نوع لا در «لا تُمَيِّتُوا»: لای نهی / الْقُلُوبَ: مفعول به و منصوب به فتحه / الطَّعَامِ: مضاف الیه و مجرور به کسره / الْقَلْبَ: اسم إن و منصوبه به فتحه / الزَّرْعِ: مجرور به حرف جرّ / الْمَاءِ: فاعل و مرفوع به ضمّه

۷- خُذُوا<sup>۴</sup> الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كُونُوا<sup>۵</sup> نُقَادَ<sup>۶</sup> الْكَلَامِ. عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (نوع لا، وَ إِعْرَابَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ)

حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن سنج باشید.

نوع «لا» در لا تَأْخُذُوا: حرف نهی / الْحَقِّ: مفعول به و منصوب به فتحه / الْبَاطِلِ: مضاف الیه و مجرور به کسره / الْبَاطِلَ: مفعول به و منصوب به فتحه / أَهْلِ: مجرور به حرف جرّ / الْكَلَامِ: مضاف الیه و مجرور به کسره.

۱- الْمَفْسَدَةُ: مایه تباهی ۲- اِكْتَسَبَ: بدست آوردن، حاصل کردن، اندوختن، پیداکردن ۳- لَا تُمَيِّتُوا: نمیرانید ← (أَمَاتَ: میراند) ۴- خُذُوا: بگیرید ← (أَخَذَ: گرفت) ۵- كُونُوا: باشید ← فعل امر است. نمونه ماضی آن می شود: كانوا: بودند، كُنْتُمْ: بودید، كان: بود ۶- نُقَادَ، جُهَال، كُتَاب، سِيَّاح، عَلَام، زُور، سُكَّان و عُمَال جمع مکسرند و اسم فاعلند چون مفردشان «ناقِد، جاهِل، سائح، عالم، زائر، ساکن و عامل» بر وزن فاعل است.

● التَّمَرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمَ أَنْوَاعَ الْفِعْلِ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ. بَرِّكِدْ

|     |  |  |
|-----|--|--|
| ۱-  | رَجَاءً، اُكْتُبَنَّ حَلَّ الْأَسْئَلَةِ مَعَ زَمِيلَاتِكُنَّ. | لطفاً حلّ پرسش‌ها را با هم‌کلاسی‌هایتان بنویسید. |
| ۲-  | إِنْ تَكْتُبَ بِعَجَلَةٍ، فَسَيُصْبِحُ خَطُّكَ قَبِيحًا.       | اگر با عجله بنویسی... خطت زشت خواهد شد.          |
| ۳-  | أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ ذِكْرِي فِي دَفْتَرِ الذِّكْرِيَّاتِ.    | می‌خواهم [که] خاطره‌ای در دفترِ خاطرات بنویسم.   |
| ۴-  | لَنْ يَكْتُبَ الْعَاقِلُ عَلَى الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.    | [انسان] خردمند، روی آثار تاریخی نخواهد نوشت.     |
| ۵-  | إِنَّهُ سَوْفَ يَكْتُبُ أَفْكَارَهُ عَلَى الْوَرَقَةِ.         | قطعاً او اندیشه‌هایش را روی کاغذ خواهد نوشت.     |
| ۶-  | عِنْدَمَا شَاهَدْتُهُ كَانَ يَكْتُبُ تَهْرِينَهُ.              | هنگامی که او را دیدم، تمرینش را می‌نوشت.         |
| ۷-  | قَدْ يَكْتُبُ الْكَسُولُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ.                 | تنبه، تمرین‌های درس را گاهی می‌نویسد.            |
| ۸-  | يَا تَلَامِيذُ، لِمَ لَا تَكْتُبُونَ التَّرْجَمَةَ؟            | ای دانش‌آموزان، چرا ترجمه را نمی‌نویسید؟         |
| ۹-  | رَجَاءً، لَا تَكْتُبُوا عَلَى جِلْدِ الْكِتَابِ.               | لطفاً روی جلد کتاب بنویسید.                      |
| ۱۰- | هِيَ قَدْ كَتَبَتْ رِسَالَةً لِصَدِيقَتِهَا.                   | او نامه‌ای به دوستش نوشته است.                   |

|  |  |
|--|--|
| ۱۱- لِنَكْتُبُ جَمَلًا جَمِيلَةً فِي دَفَاتِرِنَا. | در دفترهایمان جمله هایی زیبا <b>باید بنویسیم</b> ... |
| ۱۲- أَنَا لَمْ أَكْتُبْ وَاجِبَاتِي أَمْسٍ.        | من دیروز تکلیف هایم را <b>ننوشتم</b> .....           |
| ۱۳- مَا كَتَبْنَا شَيْئًا عَلَى الْجِدَارِ.        | روی دیوار چیزی <b>ننوشتیم</b> .....                  |
| ۱۴- كُتِبَ حَدِيثٌ عَلَى اللُّوحِ.                 | حدیثی روی تخته <b>نوشته شده است</b> .                |
| ۱۵- كَانُوا يَكْتُبُونَ الْأَجْوَبَةَ.             | جواب ها را <b>می نوشتند</b> .....                    |
| ۱۶- كَانُوا قَدْ كَتَبُوا دَرَسَهُمْ.              | درسشان را <b>نوشته بودند</b> .....                   |
| ۱۷- يُكْتُبُ نَصَّ قَصِيرٍ.                        | متنی کوتاه <b>نوشته می شود</b> .....                 |

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: عَيْنِ اسْمِ الْفَاعِلِ، وَ اسْمِ الْمَفْعُولِ، وَ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ، وَ اسْمِ الْمَكَانِ، وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ فِي هَذِهِ الْعِبَارَاتِ؛ ثُمَّ عَيْنِ تَرْجَمَةِ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ. **برگرد**

- ۱- ﴿ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ... ﴾ الأعراس: ۱  
پاک است آن [خدایی] که بنده اش را شبانه از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصى حرکت داد.  
- اسْرَى: حرکت داد- لَيْلًا: شبانه / - الْمَسْجِدِ: اسْمُ الْمَكَانِ؛ الْأَقْصَى: اسْمُ التَّفْضِيلِ
- ۲- ﴿ ... وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مِمَّنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ ﴾ الأئحل: ۱۲۵  
و با آنان به [شیوه ای] که نکوتر است **بحث کن**. قطعاً پروردگارت به [حال] کسی که از راهش **گم شده**، داناتر است.  
- جَادِلْ: بحث کن - ضَلَّ: گم شد / - أَحْسَنُ، أَعْلَمُ: اسْمُ التَّفْضِيلِ
- ۳- ﴿ ... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴾ آل عمران: ۱۶۷  
با **دهانهایشان** (زبانهایشان) چیزی را می گویند که در دل هایشان نیست و خدا به آنچه **پنهان می کنند**، داناتر است.  
- أَفْوَاهِ مَفْرُودِش «فَم»: دهانهایشان- يَكْتُمُونَ: پنهان می کنند / - أَعْلَمُ: اسْمُ التَّفْضِيلِ

مضارع منفي، للمتكلم وحده

- ۴- ﴿ هُوَ مَا أُبْرئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ... ﴾ يوسف: ۵۳  
و نَفْسَم را **بی گناه می شمارم**؛ زیرا نفس، بسیار **دستور دهنده** به بدی است؛ مگر اینکه پروردگرم رحم کند.  
- أُبْرئُ: بی گناه می شمارم - أَمَّارَةٌ: بسیار دستور دهنده / - أَمَّارَةٌ: اسْمُ الْمُبَالَغَةِ

- ۵- ﴿ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾ ﴾ المؤمنون: ۲ و ۱  
به راستی که مؤمنان **رستگار شده اند**؛ همانان که در نمازشان **فروتن اند**.

۶

قَدْ أَفْلَحَ: رستگار شده اند - خَاشِعُونَ: فروتنان / - الْمُؤْمِنُونَ، خَاشِعُونَ: اسْمُ الْفَاعِلِ  
قد برای تاکید است / قد+ماضی = معادل ماضی نقلی

همه مرسلین را به روز شمار از آنها بپرسد شما را چسان بگویند ایمان بیاورده اند؟ به پاسخ بگویند پیغمبران که تنها توئی آگه از علم غیب به یکجا کند جمع پروردگار اجابت نمودند این مردمان و یا اینکه بر کفر رو کرده اند؟ که هرگز نباشیم آگه از آن در این امر هم نیست شکی و ریب

- ۶- ﴿ ... قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴾ الأماندة: ۱۰۹  
گفتند: هیچ دانشی نداریم؛ قطعاً تو **بسیار دانای** نهای ها هستی.

- عَلَّامٌ: بسیار دانا / - عَلَّامٌ: اسْمُ الْمُبَالَغَةِ

۷

امیدمجد:

بلی در ره ایزد ذوالجلال نمایید انفاق و بخشید مال  
نه آنقدر کآید شما را ضرر بیفتید در مهلکه در خطر  
نمایید نیکی به هر حال و کار خداوند با محسنان است یار

۷- ﴿... وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ الْبَقَرَة: ۱۹۵  
و نیکی کنید؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.  
- أَحْسِنُوا (فعل امر من باب إفعال) : نیکی کنید / - الْمُحْسِنِينَ  
إِسْمُ الْفَاعِلِ

۸

امیدمجد:

خدا آسمان را چو می آفرید  
ولی کافران کاینچنین جاهلند  
از آیات ایزد بتابند روی  
چو یک سقف محفوظ کردش پدید  
از آیات یزدان خود غافلند  
نیارند ایمان بر این گفتگوی

۸- ﴿... وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا ...﴾ الْآنْبِيَاء: ۳۲  
و آسمان را سقفی نگه داشته شده قرار دادیم.  
- جَعَلْنَا : قرار دادیم / - مَحْفُوظًا: إِسْمُ الْمَفْعُولِ

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: ضَعِ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

۱- سِئِلُ الْمُدِيرِ: أَيْ فِي الْمَدْرَسَةِ طَالِبٌ؟ فَأَجَابَ: «... طَالِبٌ هُنَا». (لَأَنَّ  لَا  فَإِنَّ )

از مدیر سوال شد: آیا دانش‌آموزی در مدرسه هست؟ پس پاسخ داد: «هیچ دانش‌آموزی اینجا نیست.»  
لِأَنَّ، فَإِنَّ: دلیل انجام کار را می‌رسانند. / لا: لای نفی جنس بر سر اسم بدون «ال» و فتحه دار وارد می‌شود؛ به معنی هیچ نیست.

۲- حَضَرَ السُّيَاحُ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ؛ ... الدَّلِيلُ لَمْ يَحْضُرْ. (أَنَّ  لَكِنَّ  لَعَلَّ )

گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛ ولی راهنما حضور نداشت.  
أَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید. / لَكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود/ لَعَلَّ: تردید و امید را می‌رساند.

۳- هَذَا التَّمْرِينُ سَهْلٌ وَ ... أَكْثَرُ الزُّمَلَاءِ خَائِفُونَ. (لَيْتَ  إِنَّ  لَكِنَّ )

این تمرین آسان است ولی بیشتر همکلاسی‌ها می‌ترسند.  
لَيْتَ: برای تمنی و آرزو/ إِنَّ: برای تاکید کل جمله بعد خود / لَكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود

۴- قَالَ الْمُدِيرُ ... طَالِبَ رَاسِبٌ فِي الْإِمْتِحَانَاتِ. (لَا  لَنْ  لَمْ )

مدیر گفت: هیچ دانش‌آموزی در امتحانات مردود نیست. (نمی‌شود)  
\*\*اسم فاعل و اسم مفعول و مصادر شبه فعل هستند و در صورت نیاز می‌توان به صورت فعل معنا کرد.  
لا: لای نفی جنس بر سر اسم بدون «ال» و فتحه دار وارد می‌شود؛ به معنی هیچ نیست. / لَنْ: بر سر فعل مضارع وارد می‌شود و معنای فعل را به آینده منفی تبدیل می‌کند. / لَمْ: بر سر مضارع می‌آید و معنای فعل را به ماضی منفی تبدیل می‌کند.

۵- مَنَّي الْمُزَارِعُ: «... الْمَطَرُ يَنْزِلُ كَثِيرًا!» (كَأَنَّ  لِأَنَّ  لَيْتَ )

کشاورز آرزو کرد: «ای کاش باران، بسیار ببارد!»  
كَأَنَّ: برای تشبیه/ لِأَنَّ: برای آوردن دلیل/ لَيْتَ: برای تمنی و آرزو

۶- أَلَا تَعْلَمُ ... أَلَصَّبَرَ مِفْتَاحُ الْفَرْحِ؟ (لَكِنَّ □ □  أَنْ □ □ لَا □ □)

آیا نمی‌دانی که صبر کلید گشایش است؟

لَكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود/ أَنْ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید./ لا: لای نفی جنس بر سر اسم بدون «ال» و فتحه دار وارد می‌شود؛ به معنی هیچ نیست.

۷- لِمَاذَا يَبْكِي الطُّفْلُ؟ ... جَائِعٌ. (أَنَّهُ □ □ لِأَنَّهُ  لَيْتَ □ □)

چرا کودک گریه می‌کند؟ زیرا او گرسنه است.

أَنْ: به معنی «که»، وسط جمله می‌آید/ لِأَنَّ: برای آوردن دلیل در مقابل کلمه پرسشی «لِمَاذَا»/ لَيْتَ: برای تمنی و آرزو

### ● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: صَعِبٌ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةٌ مُنَاسِبَةٌ.

۱- «إِعْلَمُوا أَنَّ ... النَّاسَ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ». الإمامُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(حَوَائِجُ □ □ حَوَائِجُ  حَوَائِجُ □ □) اسمِ أَنْ منصوب است؛ پس به شکل فتحه را انتخاب می‌کنیم.

بدانید که نیازمندی‌های مردم به شما، از نعمتهای الهی بر شماست. (مفهوم خدمت رسانی به مردم را می‌رساند.)

۲- «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ ... الْحَسَنُ». الإمامُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(الْخُلُقُ  الْخُلُقُ □ □ الْخُلُقِ □ □) خبرِ إِنَّ مرفوع است؛ پس به شکل ضمّه را انتخاب می‌کنیم.

بی‌گمان بهترین نیکی، خلق نیکوست. امام حسن علیه السلام

۳- ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ ... وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ﴾ غافر: ۵۵

(حَقٌّ  حَقًّا □ □ حَقٌّ □ □) خبرِ إِنَّ مرفوع است؛ پس به شکل ضمّه را انتخاب می‌کنیم.

پس صبر کن که وعده خدا حق است و برای گناهت آمرزش بخواه. فولادوند

۴- ﴿وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ ... كَانَ مَسْئُولًا﴾ الإسراء: ۳۴

(الْعَهْدُ □ □ الْعَهْدَ  الْعَهْدِ □ □) اسمِ إِنَّ منصوب است؛ پس به شکل فتحه را انتخاب می‌کنیم.

به پیمان [خود] وفا کنید زیرا که از پیمان پرشش خواهد شد. فولادوند / سؤال می‌شود! مکارم شیرازی

۵- ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ ... مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ الأعراف: ۵۶

(قَرِيبٌ  قَرِيبًا □ □ قَرِيبٍ □ □) خبرِ إِنَّ مرفوع است؛ پس به شکل ضمّه را انتخاب می‌کنیم.

که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. فولادوند

۶- ﴿وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ ... رَحِيمٌ﴾ البقرة: ۱۹۹

(غَفُورٌ  غَفُورًا □ □ غَفُورٍ □ □) خبرِ إِنَّ مرفوع است؛ پس به شکل ضمّه را انتخاب می‌کنیم.

و از خداوند آمرزش بخواهید که خدا آمرزنده مهربان است. فولادوند

۷- ﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ ... يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾ الأطلاق: ۱

(اللَّهُ □ □ اللَّهُ  اللَّهُ □ □) اسمِ لَعَلَّ منصوب است؛ پس به شکل فتحه را انتخاب می‌کنیم.

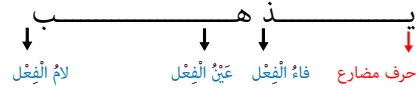
نمی‌دانی شاید خدا پس از آن (منظور: طلاق)، پیشامدی نو پدید آورد. (یعنی میل رجوع در تو حادث شود)

<sup>۹</sup> در رسم الخط قرآن هر جا «نعمه، رحمة»، به نام خداوند اضافه شده، تائید آن را به شکل (ت) نوشته‌اند.



\* خوب است بدانیم که در فرهنگ‌های لغت عربی: \*

حرف اول اصلی فعل فاء الفعل، حرف دوم اصلی عین الفعل و حرف سوم اصلی لام الفعل نام دارد؛ مثال: يَذْهَبُ = يَفْعَلُ



هرگاه مقابل فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن فته دارد، یا الف است؛ مثال: ذَهَبَ -: یعنی مضارع آن يَذْهَبُ است.

نام -: یعنی مضارع آن يَنَامُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن ضمه دارد، یا واو است؛ مثال: كَتَبَ -: یعنی مضارع آن يَكْتُبُ است.

قال -: یعنی مضارع آن يَقُولُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن کسره دارد، یا ی است؛ مثال: جَلَسَ -: یعنی مضارع آن يَجْلِسُ است.

سار -: یعنی مضارع آن يَسِيرُ است.

۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی شود.

\* خوب است با این پنج نکته املائی نیز آشنا شوید.\*

۱. دَوَاءٌ + كَ = دَوَاؤُكَ    خَطَأٌ + كَ = خَطَاؤُكَ    جَاءَ + وا = جاؤوا

۲. در مضارع فعل «رأى» حرف همزه می افتد، مثال:

يَرَى ، تَرَى و نوشتار آن وقتی که مضارع آن به ضمیر وصل می شود، تغییر می کند.

تَرَى + هُمْ = تَرَاهُمْ    يَرَى + كَ = يَرَاكَ

۳. معمولاً حرف کاف آخر در نوشتار عربی بدون سرکش و در فارسی با سرکش است؛ مثال: در عربی اشتراك، در فارسی اشتراك.

۴. حرف یاء آخر نیز در عربی معمولاً دو نقطه دارد؛ ولی در فارسی بدون نقطه است؛ مثال: در عربی مَهْدِيٌّ و در فارسی مهدی.

ضمناً در قرآن مجید حرف «ي» بدون دو نقطه زیر آن می آید.

۵. کلماتی مانند اِلَى، يَنْهَى و اَعْلَى به صورت اِلَى، يَنْهَى و اَعْلَى نیز نوشته می شوند.

۶. گاهی پیش از سه حرف کشیده «و»، «ا»، «ي» به ترتیب ضمه، فتحه و کسره نهاده می شود؛ مثال: نُور: روشنایی ، حَارٌّ: گرم و رِيح: باد

۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی شود.





## الدَّرْسُ الثَّانِي بِرُجْدٍ

« أَعْقَلَ النَّاسِ أَنْظَرُهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ. » الإمام عليّ عليه السلام

خردمندترین مردم، تیزبین‌ترین ایشان در فرجام [کارها] است.

وجه مفید، و وجه زیان آور

وجه مفید، و وجه زیان آور

مضارع منفی من باب إفعال مفعول فعل ماضٍ من باب إفعال مفعول

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ الكهف: ۳۰

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدانند که] ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباہ نمی‌کنیم. (فولادوند)

في عام ألف و ثمانمائة و ثلاثية و ثلاثين وُلِدَ في مَمْلَكَةِ «السُّوَيْدِ» صَبِيٌّ سُمِّيَ «أَلْفَرِدُ نُوْبِلِ». كَانَ وَالِدُهُ قَدْ أَقَامَ مَصْنَعًا لِصِنَاعَةِ مَادَّةِ «النِّيْتروغليسرين» السَّائِلِ السَّرِيعِ الْإِنْفِجَارِ، وَ تُوِّ بِالْحَرَارَةِ الْقَلِيلَةِ.

در سال ۱۸۳۳ در کشور سوئد پسرکی متولد شد که آلفرد نوبل نامیده شد. پدرش کارخانه‌ای را برای تولید ماده نیتروگلیسرین مایعی که سریع منفجر می‌شد گرچه با حرارت کم، تأسیس کرده بود.

إِهْتَمَّ أَلْفَرِدُ مُنْذُ صَغَرِهِ بِهَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ عَمِلَ عَلَى تَطْوِيرِهَا مُجَدِّدًا، لِيَمْنَعَ انفجارها.

آلفرد از زمان خرد سالی‌اش به این ماده (اهمیت داد) اهتمام ورزید، و با تلاش روی بهینه سازی آن کار کرد، برای اینکه از منفجر شدن آن جلوگیری کند. (مانع منفجر شدنش بشود)

بَنَى مُخْتَبَرًا صَغِيرًا لِيَجْرِي فِيهِ تَجَارِبُهُ، وَلَكِنْ مَعَ الْأَسْفِ انْفَجَرَ الْمُخْتَبَرُ وَ انْهَدَمَ عَلَى رَأْسِ أَخِيهِ الْأَصْغَرِ وَ قَتَلَهُ. هَذِهِ الْحَادِثَةُ لَمْ تُضْعِفْ عَزْمَهُ، فَقَدْ وَاصَلَ عَمَلَهُ دُؤُوبًا، حَتَّى اسْتَطَاعَ أَنْ يَخْتَرَعَ مَادَّةَ «الدِّينَامِيْتِ» الَّتِي لَا تَنْفَجِرُ إِلَّا بِإِرَادَةِ الْإِنْسَانِ. آزمايشگاه کوچکی ساخت برای اینکه تجربه‌هایش را در آن اجرا کند، ولی شوربختانه (متأسفانه) آن آزمايشگاه منفجر شد و بر سر برادر کوچکش ویران شد و او را کشت. این رویداد اراده‌اش را ضعیف نکرد، کارش را با پشتکار ادامه داد، تا اینکه توانست ماده دینامیت را که فقط به اراده انسان منفجر می‌شد، اختراع کند.

جمله حالیه

بَعْدَ أَنْ اخْتَرَعَ الدِّينَامِيْتِ، أَقْبَلَ عَلَى شِرَائِهِ رُؤْسَاءَ شَرِكَاتِ الْبِنَاءِ وَ الْمَنَاجِمِ وَ الْقُوَّاتِ الْمَسْلُحَةِ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ لِاسْتِخْدَامِهِ، فَانْتَشَرَ الدِّينَامِيْتُ فِي جَمِيعِ أَنْحَاءِ الْعَالَمِ.

بعد از اینکه دینامیت را اختراع کرد، رئیس‌ان شرکت‌های ساختمانی و معادن و قوای مسلح در حالی که مشتاق به کارگیری آن بودند، به خرید آن روی آوردند؛ پس دینامیت در همه نقاط (سراسر، سمت و سوهای) جهان پخش شد.

قَامَ أَلْفَرِدُ بِإِنْشَاءِ عَشْرَاتِ الْمَصَانِعِ وَ الْمَعَامِلِ فِي عَشْرِينَ دَوْلَةً، وَ كَسَبَ مِنْ ذَلِكَ ثَرْوَةً كَبِيرَةً جَدًّا حَتَّى أَصْبَحَ مِنْ أَغْنِيَاءِ الْعَالَمِ. آلفرد به ساخت ده‌ها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور اقدام کرد، و از آن ثروت بسیار زیادی به‌دست آورد تا اینکه از ثروتمندترین ثروتمندان جهان شد.

۱۰ الوجه: چهره، صورت، سطح، نقطه نظر، دیدگاه، علت، شکل، وجه.

فَقَدْ اسْتَفَادَ الْإِنْسَانُ مِنْ هَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ سَهَّلَ أَعْمَالَهُ الصَّعْبَةَ فِي حَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَ شَقِّ الْقُنُوتِ وَ إِنْشَاءِ الطَّرِيقِ وَ حَفْرِ الْمَنَاجِمِ وَ تَحْوِيلِ الْجِبَالِ وَ التَّلَالِ إِلَى سُهُولٍ صَالِحَةٍ لِلزَّرَاعَةِ.

انسان از این ماده استفاده کرده است، و کارهای سخت را در کندن تونلها و شکافتن کانالها و ساخت راهها و کندن معادن و دگرگونی (تبدیل) کوهها و تپهها به دشت‌های قابل کشت را آسان کرد.

وَ مِنَ الْأَعْمَالِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي تَمَّتْ بِوَسِطَةِ هَذِهِ الْمَادَّةِ تَفْجِيرُ الْأَرْضِ فِي قَنَاةٍ «بَنَمَا» بِمِقْدَارٍ مِنَ الدِّينَامِيْتِ بَلَغَ أَرْبَعِينَ طُنًّا. وَ از کارهای بزرگی است که بواسطه این ماده انجام شد، منفجر کردن زمین در کانال «پاناما» با مقداری از دینامیت که به چهل تن رسید،

وَ بَعْدَ أَنْ اخْتَرَعَ نوبِلِ الدِّينَامِيْتِ، إِزْدَادَتِ الْحُرُوبُ وَ كَثُرَتْ أَدَوَاتُ الْقَتْلِ وَ التَّخْرِيْبِ بِهَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ إِنْ كَانَ عَرَضُهُ مِنَ اخْتِرَاعِهِ مَسَاعِدَةً الْإِنْسَانِ فِي مَجَالِ الْإِعْمَارِ وَ الْبِنَاءِ. (بِنَاء=عِمَارَة)

و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگها افزایش یافت و ابزار کشتار و ویرانگری به کمک این ماده زیاد شد، اگرچه هدف او از اختراع آن (دینامیت) کمک کردن به انسان در زمینه آباد کردن و ساختن بود.

نَشَرْتُ إِحْدَى الصُّحُفِ الْفَرَنْسِيَّةِ عِنْدَ مَوْتِ أَخِيهِ الْأَخْرَ عُنَوَانًا خَطَأً: «مَاتَ الْفِرْدِ نوبِلِ تاجرِ الْمَوْتِ الَّذِي أَصْبَحَ غَنِيًّا مِنْ خِلَالِ إِيجَادِ طَرْقِ لِقَتْلِ الْمَزِيدِ مِنَ النَّاسِ».

یکی از روزنامه‌های فرانسوی هنگام مرگ برادر دیگرش، عنوان (تیتر) اشتباهی را پخش کرد (منتشر کرد): «آلفرد نوبل تاجر مرگ که از طریق ایجاد راه‌هایی برای کشتار بیشتر مردم ثروتمند شد، مُرد.

شَعَرَ النُّوبِلِ بِالذَّنْبِ وَ بِخَيْبَةِ الْأَمَلِ مِنْ هَذَا الْعُنْوَانِ، وَ بَقِيَ حَزِينًا وَ خَافَ أَنْ يَذْكُرَهُ النَّاسُ بِالسُّوءِ بَعْدَ مَوْتِهِ. لِذَلِكَ فَقَدْ بَنَى مُؤَسَّسَةً لِمَنْحِ الْجَوَائِزِ الشَّهِيرَةِ بِاسْمِ «جَائِزَةِ نوبِلِ». وَ مَنَحَ ثَرْوَتَهُ لِشِرَاءِ الْجَوَائِزِ الذَّهَبِيَّةِ لِكَي يُصَحِّحَ خَطَأَهُ.<sup>۱۲</sup>

نوبل از این عنوان (تیتر) احساس گناه و ناامیدی کرد، و اندوهگین ماند و ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه‌ای برای دادن (اهدای) جوایز مشهور بنام «جایزه نوبل» ساخت. و ثروتش را برای خرید جوایز

طلایی داد تا خطایش را تصحیح کند. فعل معلوم من باب افعال فعل مجهول نائب فاعل فعل ماضی من باب تفعیل مفعول فعل مجهول نائب فاعل فعل معلوم من باب افعال مفعول

تَمَنَحَ هَذِهِ الْجَائِزَةَ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَى مَنْ يُفِيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتِ حَدِّهَا، وَ هِيَ مَجَالَاتُ السَّلَامِ وَ الْكِيمِيَاءِ وَ الْفِيْزِيَاءِ وَ الطَّبِّ وَ الْأَدَبِ وَ ... . این جایزه هر سال به کسی داده (هدا) می‌شود که در زمینه‌هایی که آن را مشخص کرده، به بشریت سود می‌رساند. و آن عبارت است از: زمینه‌های صلح، شیمی، فیزیک، پزشکی، ادبیات و ...

وَلَكِنْ هَلْ تُعْطَى الْجَوَائِزُ الْيَوْمَ لِمَنْ هُوَ أَهْلٌ لِذَلِكَ؟!

ولی آیا امروزه جایزه‌ها به کسی که شایسته آن است داده (هدا) می‌شود؟!

لِكُلِّ اخْتِرَاعٍ عِلْمِيٍّ وَ ابْتِكَارٍ فِي التَّقْنِيَّةِ وَ جِهَانِ: وَجْهٌ نَافِعٌ، وَ وَجْهٌ مُضِرٌّ.

وَ عَلَى الْإِنْسَانِ الْعَاقِلِ أَنْ يَسْتَفِيدَ مِنَ الْوَجْهِ النَّافِعِ.

هر اختراع علمی و نوآوری‌ای در فناوری دو وجه (رویه) دارد: وجهی سودمند و وجهی زیان‌آور (زیان ساز) دارد.

و انسان خردمند باید (واجب است) از وجه سودمند بهره‌برد. (استفاده کند)

<sup>۱</sup> شَعَرَ ب: احساس کرد / قام ب: اقدام کرد به  
<sup>۲</sup> مؤسسه - ثروة - خطأ: مفعول

بروبه  
تمرین اول

المعجم برگرد

|  |   |   |
|--|---|---|
| <p>أَجْرِي: اجرا کرد (مضارع: يُجْرِي)<br/>«لِيُجْرِي: تا اجرا کند»<br/>أَضْعَف: ضعیف کرد<br/>الْإِعْمَار: آباد کردن (أَعْمَرَ، يُعْمِرُ)<br/>أَفَادَ: سود رساند (مضارع: يُفِيدُ)<br/>أَقْبَلَ عَلَيَّ: به ... روی آورد<br/>الْأَنْحَاءِ: سمت‌ها، سوها<br/>«مفرد: النَّحْوُ»<br/>الْأَنْفَاقِ: تونل‌ها «مفرد: النَّقْ»<br/>انْهَدَمَ: ویران شد<br/>اهْتَمَّ: اهتمام ورزید (مضارع: يَهْتَمُّ)<br/>الأهل: شایسته<br/>التَّحْوِيل: دگرگونی<br/>التَّنْطِير: بهینه‌سازی</p> | <p>التَّقْنِيَّةُ: فناوری (مَعْرَبٌ واژه فرانسوی)<br/>تکنیک<br/>التَّلَالُ: تپه‌ها «مفرد: التَّل»<br/>تَمَّ: انجام شد، کامل شد<br/>(مضارع: يَتِمُّ)<br/>جُلِبُ شَعِيرَةٍ: پوست جویی<br/>حَدَّدَ: مشخص کرد<br/>خَبِيَّةُ الْأَمَلِ: ناامیدی ≠ الرَّجَاءُ<br/>الدَّوُوبُ: با پشتکار<br/>السَّوَيْدُ: سوئد<br/>سَهْلٌ: آسان کرد ≠ صَعَبٌ<br/>السَّهول: دشت‌ها «مفرد: السَّهْلُ»<br/>الشَّعِير: جو<br/>الشَّقُّ: شکافتن (شَقَّ، يَشُقُّ)<br/>الصَّالِحَةُ لِلزَّرَاعَةِ: قابل کشت</p> | <p>الْصَّبِي: کودک، پسر<br/>«جمع: الصَّبِيَان»<br/>صَحَّحَ: تصحیح کرد (مضارع: يُصَحِّحُ)<br/>الطَّنُّ: تَنُّ «جمع: الأطنان»<br/>الْفَرَنْسِيَّةُ: زبان فرانسوی<br/>الْفيزياءُ: فیزیک<br/>قَنَاةُ بَنَمَا: کانال پاناما<br/>الْقَنَوَاتِ: کانال‌ها «مفرد: القَنَاة»<br/>كَسَبَ: به دست آورد<br/>الْمَجَالِ: زمینه «جمع: المَجالات»<br/>الْمَنَاجِمِ: معادن «مفرد: المَنجم»<br/>نَشَرَ: پخش کرد</p> |
|--|---|---|

حول النص برگرد

کھ. أ. صَعُ فِي الْفِرَاعِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- بَعْدَ اخْتِرَاعِ الدِّيْنَامِيْتِ، إِزْدَادَتِ ..... الْحُرُوبُ ..... وَ كَثُرَتْ وَ سَائِلُ الْقَتْلِ وَ التَّخْرِيبِ بِهَذِهِ الْمَادَّةِ.

و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگ‌ها افزایش یافت و ابزار جنگی و خرابکاری بوسیله این ماده زیاد شد.

۲- أَقْبَلَ عَلَيَّ شِرَاءِ الدِّيْنَامِيْتِ رُؤْسَاءُ شَرِكَاتِ الْبِنَاءِ وَ ..... الْمَنَاجِمِ ..... وَ الْقَوَاتِ الْمُسَلَّحَةِ.

رئیسان شرکت‌های ساختمانی و معادن و قوای مسلح به خرید آن روی آوردند.

۳- تُمْنِحَ جَائِزَةَ نُوْبِلٍ فِي كُلِّ ..... سَنَةٍ ..... إِلَى مَنْ يُفِيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتٍ مُحَدَّدَةٍ.

جایزه نوبل هر سال به کسی داده می‌شود که به بشریت در زمینه‌های مشخص شده، سود برساند.

۴- كَانَ ..... وَالِدٌ ..... نُوْبِلٍ قَدْ أَقَامَ مَصْنَعًا لِصِنَاعَةِ مَادَّةِ «النِّيْتروغليسرين».

پدر نوبل کارخانه تولید نیتروگلیسرین را تاسیس کرده بود.

۵- قَامَ الْفِرْدُ بِإِنشَاءِ عَشْرَاتِ الْمَصَانِعِ وَ الْمَعَامِلِ فِي ..... عِشْرِينَ ..... دَوْلَةً.

آلفرد به ساخت ده‌ها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور اقدام کرد.

۶- بَنَى نُوْبِلٌ مُخْتَبَرًا وَ لِكِنَّهُ انْفَجَرَ وَ انْهَدَمَ، وَ تَسَبَّبَ بِقَتْلِ ..... أَخِيهِ الْأَصْغَرِ .....

نوبل آزمایشگاهی ساخت ولی آن منفجر و ویران شد و باعث قتل برادر کوچکش شد.

أقبل إليه: نزد او آمد  
أقبل على: روی آورد  
قبل: پذیرفت  
قبل: بوسید  
استقبل: به پیشواز رفت  
قابل: روبرو شد  
تقبل: مستجاب کرد

قام: برخاست  
قام ب: پرداخت، اقدام کرد به  
اقام: بر پا داشت

۲ اهْتَمَّ ب: اهمیت داد به، اهمیت قائل شد برای، را مهم دانست، را با اهمیت دانست، اهتمام ورزید به.

ب. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

= ما کان لـ (نداشت)

۱- لَمْ يَكُنْ لِاخْتِرَاعِ الدِّيْنَامِيْتِ تَأْثِيْرٌ فِي تَسْهِيْلِ الْأَعْمَالِ الصَّعْبَةِ كَحَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَ شَقِّ الْقَنْوَاتِ. ✖  
اختراع دینامیت تأثیری در آسان شدن کارهای سخت مانند کندن تونلها و شکافتن کانالها نداشت.

۲- خَافَ نُوْبِلٌ أَنْ يَذْكُرَهُ النَّاسُ بِالسَّوْءِ بَعْدَ مَوْتِهِ؛ لِذَلِكَ فَقَدَ بَنَى مُؤَسَّسَةَ «جَائِزَةِ نُوْبِلِ». ✓  
نوبل ترسید که مردم بعد از مرگش او را به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه «جایزه نوبل» را ساخت.

۳- الَّذِينَ حَصَلُوا عَلَى جَوَائِزِ نُوْبِلٍ خِلَالَ السَّنَوَاتِ الْمَاضِيَةِ كَانُوا كُلُّهُمْ أَهْلًا لِذَلِكَ. ✖  
کسانی که جوایز نوبل را در طی سالهای گذشته بدست آوردند، همگی شایسته آن بودند.

لـ (دارد)

۴- لِكُلِّ اخْتِرَاعٍ عِلْمِيٍّ وَ اِبْتِكَارٍ فِي التَّقْنِيَّةِ وَجْهٌ نَافِعٌ، وَ وَجْهٌ مُضِرٌّ. ✓  
هر اختراع علمی و نوآوری در فناوری وجهی سودمند و وجهی زیان آور دارد.

۵- إِنَّ الْمُخْتَرَعَاتِ الْحَدِيثَةَ سَاعَدَتِ الْبَشَرَ لِتَسْهِيْلِ أُمُورِ الْحَيَاةِ. ✓  
قطعاً اختراعات نوین، به بشر در آسان سازی امور زندگی کمک کرده است.

۶- كَانَ عَرَضُ نُوْبِلِ مِنْ اخْتِرَاعِ الدِّيْنَامِيْتِ إِشَاعَةً الْخُرُوبِ. ✖  
هدف نوبل از اختراع دینامیت گسترش جنگها بود.

## هـ اِعْمُوا هـ بَرَكِد

### أَلْحَالُ (قيد حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

الف. رَأَيْتُ وَوَلَدًا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ، مَسْرُورًا.

پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را خوشحال دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف، و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفت «وَلَدٌ»، و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفت «الْوَلَدَ»، و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالت «الْوَلَدَ» است.

ذَهَبَتِ الْبِنْتُ فَرِحَةً.

ذَهَبَتِ الْبِنْتُ الْمَرْحَةَ.

قيد حالت (أَلْحَالُ)

صفت

موصوف

برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می گوئیم.

اِسْتَعْلَمَ مَنصُورٌ فِي الْمَرْزَعَةِ نَشِيْطًا.

حال (قيد حالت)

<sup>۱۴</sup> تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست.)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:  
 وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مُبْتَسِمًا.  
 مهندس جوان لبخندزنان در کارخانه ایستاد.

الْأَعْيُونَ الْإِيرَانِيُونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مُبْتَسِمِينَ.  
 بازیکنان ایرانی لبخندزنان از مسابقه برگشتند.

هَاتَانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرِنْتِ مُبْتَسِمَتَيْنِ.  
 این دودختر لبخندزنان به گردش علمی در اینترنت پرداختند.

### که اِخْتَرِ نَفْسَكَ (۱): عَيْنِ «الْحَالِ» فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ.

حرف عطف

۱- وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَ رَكِبَا الطَّائِرَةَ.

مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرِينَ

حرف عطف

۲- تَجْتَهَدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَ نَسَاعِدُ أُمَهَا.

دانش آموز دختر در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کند و به مادرش کمک می‌کند. / رَاضِيَةً

۳- يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمُ الْفَائِرَ فَرِحِينَ.

تماشاگران با شادی تیم برنده خود را تشویق می‌کنند. / فَرِحِينَ

۴- أَلْطَالِبَتَانِ تَقْرَأَانِ دُرُوسَهُمَا مُجِدَّتَيْنِ.

دو دانش آموز دختر با تلاش و جدیت درس‌هایشان را می‌خوانند. / مُجِدَّتَيْنِ

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «وا حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال:  
 الف. رَأَيْتُ الْفَلَاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهَدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

در جمله ب اگر فعل ماضی باشد، ترجمه به این شکل می‌شود:

شَاهَدْتُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

قاسم را دیدم، در حالی که میان دو درخت نشسته بود.

شاهدت قاسمًا و هو جالس بين الشجرتين.

قاسم را دیدم در حالی که بین دو درخت نشسته بود.

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْفَازِ وَ هُمْ يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ.

اعضای خانواده روبه‌روی تلویزیون نشستند، در حالی که حاجیان را تماشا می‌کردند.

|           |             |                                   |
|-----------|-------------|-----------------------------------|
| جمله پایه | + اسم معرفه | + جمله حالیه                      |
| فعل ماضی  | + اسم معرفه | + فعل ماضی ← معادل ماضی بعید      |
| فعل ماضی  | + اسم معرفه | + فعل مضارع ← معادل ماضی استمراری |

۱ جَوْلَةٌ عِلْمِيَّةٌ: گردش علمی (= سرچ علمی)

**که إختبر نفسك (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحَالَ».**

۱- ﴿... وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ <sup>نائب فاعل</sup> النساء: ۲۸

ترجمه: و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده است. **الحال:** ضعیفاً

۲- ﴿وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ ...﴾ آل عمران: ۱۳۹

ترجمه: و سست نشوید و ناراحت نباشید حال آنکه شما برترید. **الحال:** أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ ...﴾ <sup>خبر کان صفت</sup> البقرة: ۲۱۳ <sup>مفعول</sup>

ترجمه: مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد. **الحال:** مُبَشِّرِينَ

۴- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۝ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ <sup>صفت</sup> الفجر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، با خشنودی و خدایسندگی به سوی پروردگارت بازگرد. **الحال:** رَاضِيَةً ، مَرْضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ <sup>المائدة: ۵۵</sup>

ترجمه: سرپرست شما تنها خداوند و پیامبرش و مؤمنانی هستند که (کسانی که ایمان آوردند) نماز به پا می‌دارند و در حالی که در رکوعند زکات می‌دهند. **الحال:** هُمْ رَاكِعُونَ

۱- لا تَهِنُوا: سست نشوید (وَهْنٌ -)

۲- يُؤْتُونَ: می‌دهند (آتَى، يُؤْتِي)، فعل مضارع معلوم من باب إفعال

**بیشتر بدانیم:**

۱) برخی کلمات در جمله، حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند که به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

● در زبان عربی دو نوع حال داریم: حال مفرد(اسم) - جمله حالیه

۲) حال مفرد: اسم نکره ای که حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند که بسیاری از اوقات در انتهای جمله می‌آید.

● «مصادر» یا اسم های «معرفه به ال» نمیتوانند حال واقع شوند.

۳) حال مفرد با مرجع حال از لحاظ جنس (مذکر- مؤنث) و از لحاظ تعداد (مفرد، مثنی و جمع) مطابقت می‌کند.

جاء الطالبُ مُتَسِمًا      جاء الطالبةُ مُتَسِمَةً

جاء الطالبانِ مُتَسِمَيْنِ      جاء الطالباتِ مُتَسِمَاتٍ

جاء الطلابُ مُتَسِمِينَ      جاء الطالباتُ مُتَسِمَاتٍ

● البته حواسمون باشه برای جمع غیر عاقل، حال به صورت مفرد مونث می‌آید:  
يصنع المهندسون البيوتَ مُحَكَمَةً.      فرأيتُ دموعَ والدَيَّ و هي تتساقطُ من أعينهما.

۴) برای تشخیص مرجع حال تا وقتی که «اسم ظاهر» است به ضمائر توجه نمی‌کنیم.

لِلْإِعْيُونِ الْإِيرَانِيُونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مُتَسِمِينَ.

هاتلانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مُتَسِمَتَيْنِ.

۵) تشخیص مرجع حال در صورتی که اسم ظاهر باشد اهمیت پیدا می کند؛ چون هنگام ترجمه، بهتر است حال را کنار مرجع حال بیاوریم. پس همیشه لازم نیست مرجع حال را مشخص کنیم.

يحمل الولدُ الحِجَارَةَ ثَقِيلَةً. پسر سنگ را در حالی که سنگین است، حمل می کند.

يُنَادِي هَذَا الْوَالِدُ ابْنَهُ نَائِمًا. این پدر پسرش که خوابیده را صدا می کند.

﴿... فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ...﴾ البقرة: ۲۱۳ و خداوند پیامبران را مژده دهنده فرستاد.

۶) برای ضمیر متکلم وحده، حال به صورت «مفرد مذکر» یا «مفرد مؤنث» می آید.  
أنا ذهبتُ إلى المدرسة ماشياً... ماشيةً.

برای ضمیر متکلم مع الغير، حال به صورت «مثنی و جمع مذکر و مؤنث» می آید.

نحنُ نستمعُ إلى القرآنِ خاشعِينَ... خاشعَتَيْنِ - خاشعِينَ - خاشعاتٍ

۷) کلمه پرسش مناسب برای حال «کیف» است. جالب است بدانید هرگاه «کیف» با فعل تام به کار رود، نقش حال را

می پذیرد. كيف جئتُ؟ جئتُ راكبًا.

۸) ضد حال ها (نقش های مشابه) مفعول: يا إلهي، اجعلني شكورًا. صفت: كان الناسُ أمةً واحدةً. خبر افعال ناقصه: كان رجلٌ جالسًا.

كيف + فعل تام

كيف جئتُ؟  
حال

كيف + فعل ناقصه

كيف كان عاقبةُ المكذِبينَ؟  
خبر كان

كيف + اسم

كيف حالك؟  
خبر

## که التمارين برکرد

● التمرين الأول: ابحث في معجم الدرس عن كلمة مناسبة للتوضيحات التالية.

۱- أَسْلُوبٌ أَوْ فَنٌّ فِي إِنْجَازِ عَمَلٍ، أَوْ طَرِيقٌ يَخْتَصُّ بِمِهْنَةٍ، أَوْ عِلْمٌ الصَّنَاعَةِ الْحَدِيثَةِ. ...التَّقْنِيَّةُ: فَنَّاوَرِي. (تكنیک) شیوه یا هنری در انجام یک کار، یا راهی که به یک شغل اختصاص دارد، یا دانش صنعت نوین.

۲- مَمَرٌ تَحْتَ الْأَرْضِ أَوْ فِي الْجَبَلِ، طَوْلُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَرْضِهِ، لَهُ مَدْخَلٌ وَ مَخْرَجٌ. ...النَّقْفُ: تَوْنَلٌ. مدخل ≠ مخرج راهرویی زیر زمین یا در کوه، طولش بیشتر از عرضش است، ورودی و خروجی دارد.

۳- مَنطَقَةٌ مُرتَفَعَةٌ فَوْقَ سَطْحِ الْأَرْضِ، أَصْغَرُ مِنَ الْجَبَلِ. ...التَّلُّ: تَبَّةٌ. منطقه ای بلند بالای سطح زمین که از کوه کوچک تر است.

۴- مَكَانُ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ النُّحَاسِ وَ نَحْوِهَا فِي الْأَرْضِ. ...الْمَنَجَمُ: مَعْدِنٌ. جای طلا و نقره و مس و مانند اینها در زمین است.

۵- الَّذِي يَسْعَى فِي إِنْجَازِ عَمَلِهِ، وَ لَا يَشْعُرُ بِالتَّعَبِ. ...الدَّؤُوبُ: بِاِشْتِكَارٍ کسی که در انجام کارش تلاش می کند و احساس خستگی نمی کند.

۶- وَزَنُّ يُعَادِلُ أَلْفَ كِيلُوغَرَامٍ. ...الطَّنُّ: نُنٌ. [جمع طن = أطنان] وزنی که با هزار کیلوگرم برابر می شود.



● التمرین الثاني: اقرأ النَّصَّ التَّالِيَّ؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ، وَ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. **برگرد**

الْخُطْبَةُ الْمِئْتَانِ وَالرَّابِعَةُ وَالْعِشْرُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

... وَ اللَّهُ، لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ مِمَّا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا<sup>٢</sup> جُلْبٌ<sup>٢</sup> شَعِيرَةٌ<sup>٢</sup>، مَا فَعَلْتُ. وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ<sup>٥</sup> مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ<sup>٦</sup> تَقْضُمُ<sup>٦</sup>هَا<sup>٧</sup>. مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ<sup>٨</sup> يَفْنَى<sup>٨</sup> وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى؟! نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَ فُجْحِ الزَّلْلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ<sup>٩</sup>.

خطبه دویست و بیست و چهارم نهج البلاغه

به خدا، اگر سرزمین‌های هفتگانه با هرچه زیر آسمان‌هایشان هست به من داده می‌شد تا از خدا نافرمانی کنم و پوست جویی را از مورچه‌ای به زور بگیرم، انجام نمی‌دادم؛ و بی گمان دنیایتان نزد من از برگی در دهان ملخی که آن را می‌جوید، پست‌تر است. علی را چه کار با نعمتی که نابود می‌شود و لذتی که نمی‌ماند؟! از به خواب رفتن خود و زشتی لغزش به خدا پناه می‌بریم و از او یاری می‌جوییم.

لَوْ أُعْطِيتُ: اگر به من داده می‌شد / أَسْلُبُ: به زور بگیرم / جُلْبٌ: پوست / شَعِيرَةٌ: جویی / أَهْوَنُ: پست‌تر / جَرَادَةٌ: ملخی / تَقْضُمُ: می‌جوید / نَعِيمٌ: نعمتی / سُبَاتِ الْعَقْلِ: خواب رفتن خود / فُجْحِ الزَّلْلِ: زشتی لغزش / نَسْتَعِينُ: یاری می‌جوییم

١- إِعْرَابُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ؟

- نَمَلَةٌ: مجرور بحرف جر بالكسرة  
الْعَقْلُ: مضاف اليه، مجرور بالكسرة  
٢- نَوْعَ فِعْلٍ «فَعَلْتُ» وَ صِيغَتَهُ: فعلٌ ماضٍ، متكلمٌ وحدهً  
٣- نَوْعَ فِعْلٍ «تَقْضُمُ» وَ صِيغَتَهُ: فعلٌ مضارعٌ، مفردٌ مؤنثٌ غائبٌ  
٤- جَمْعَيْنِ لِلتَّكْسِيرِ فِي النَّصِّ: الْأَقَالِيمَ: الإقليم / أفلاك: فلكٌ  
٥- الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ فِي النَّصِّ: أُعْطِيتُ  
٦- عَدَدَ الْأَفْعَالِ فِي النَّصِّ:

تِسْعَةٌ أَفْعَالٍ (أُعْطِيتُ - أَنْ أَعْصِيَ - أَسْلُبُ - مَا فَعَلْتُ - تَقْضُمُ - يَفْنَى - لَا تَبْقَى - نَعُودُ - نَسْتَعِينُ)

- ١- إِنْجَاز: انجام  
٢- سَلَبٌ: أَخَذَ مِنْهُ قَهْرًا  
٣- الْجُلْبُ: فَشْرُ النَّبَاتِ وَ حَشْبُهُ  
٤- الشَّعِيرَةُ: حَبَّةُ نَبَاتٍ  
٥- الْأَهْوَنُ: الْأَخْفَرُ  
٦- الْجَرَادُ: حَشْرَةٌ مُضِرَّةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِلَ الزَّرَاعِيَّةَ وَ النَّبَاتَاتِ  
٧- قَضَمٌ: كَسَرَ بِأَطْرَافِ أَسْنَانِهِ  
٨- النَّعِيمُ: الْأَمَالُ، الْجَنَّةُ  
٩- السُّبَاتُ: النَّوْمُ الْخَفِيفُ  
١٠- اسْتَعَانَ: طَلَبَ الْمُسَاعَدَةَ

● التمرين الثالث: صَعِّحْ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبِ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

- ١- الْقَنَاهُ ٣ تَرَابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْمَاءِ، وَ قَدْ يُسَمَّى بِذَلِكَ وَ إِنَّ جِلًّا<sup>١</sup> عَنْهُ الرُّطُوبَةُ.  
٢- الْفِيْزِيَاءُ ٥ شَطِيحٌ<sup>٢</sup> يَسْتَعْمَلُهُ رُكَّابُ الطَّائِرَاتِ وَ السِّيَّارَاتِ لِلنَّجَاةِ مِنَ الْخَطَرِ.  
٣- الطِّينُ ٢ عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خِصَائِصِ الْمَوَادِّ وَ الطَّوَاهِرِ الطَّبِيعِيَّةِ وَ الطَّاقَةِ.  
٤- التَّلَالُ ٦ حَشْرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِلَ الزَّرَاعِيَّةَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَقْفِرَ مِثْرًا وَاحِدًا.  
٥- حِزَامُ الْأَمَانِ ١ نَهْرٌ وَاسِعٌ أَوْ قَوِيٌّ<sup>٣</sup> لِحَرَكَةِ الْمِيَاهِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى آخَرَ.  
٦- الْجَرَادَةُ

١- زَالٌ: سپری و نابود شد ٢- شَرِيْطٌ: نوار ٣- الضَّيِّقُ: تنگ



- ۱- الْقَنَاةُ  
نَهْرٌ وَاسِعٌ أَوْ ضَيْقٌ لِحَرَكَةِ الْمِيَاهِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى آخَرَ.  
کانال، رودی پهناور یا تنگ (باریک) برای حرکت آبها از جایی به جای دیگر.
- ۲- الْفِيزِيَاءُ  
عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خَصَائِصِ الْمَوَادِّ وَالظَّوَاهِرِ الطَّبِيعِيَّةِ وَالطَّاقَةِ.  
فیزیک، علمی که درباره ویژگیهای مواد و پدیدههای طبیعی و انرژی جستجو می کند.
- ۳- الْأَطِينُ  
تُرَابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْمَاءِ، وَقَدْ يُسَمَّى بِذَلِكَ وَإِنْ زَالَتْ عَنْهُ الرُّطُوبَةُ.  
گل، خاکی مخلوط شده با آب است، و گاهی به آن نام نهند اگر چه رطوبت از آن زایل شود.
- ۵- حِرَامُ الْأَمَانِ  
شَرِيطٌ يَسْتَعْمَلُهُ رُكَّابُ الطَّائِرَاتِ وَالسَّيَّارَاتِ لِلنَّجَاةِ مِنَ الْخَطَرِ.  
کمر بند ایمنی، نوری که سرنشینان هواپیما و خودروها برای نجات و رهایی از خطر آن را به کار می برند.
- ۶- الْجَرَادَةُ  
حَشْرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِلَ الزَّرَاعِيَّةَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَقْفِرَ مِثْرًا وَاحِدًا.  
ملخ، حشره ای که محصولات کشاورزی را می خورد و می تواند یک متر بپرد.

### ● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: لِلتَّرْجَمَةِ. بَرَكِدْ

(هَلْ تَعْلَمُ أَنْ ... ؟) آیا می دانی که؟

۱- ... تَلْفِظُ «گ» و «چ» و «ژ» موجودٌ فِي اللُّهْجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ<sup>۱</sup> كَثِيرًا؟!  
تلفظ «گ»، «چ» و «ژ» در لهجه های عامیانه عربی زیاد وجود دارد (هست)؟

۲- ... الْمَغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ عَلَى رَعْمٍ بِنَاءِ سُورٍ<sup>۲</sup> عَظِيمٍ حَوْلَهَا؟  
مغولها با وجود ساخت دیواری بزرگ پیرامون آن (چین) توانستند به چین (آن) حمله کنند؟

۳- ... الْحَوْتُ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ<sup>۳</sup>؟  
نهنگ شکار می شود برای اینکه روغن را از کبدش برای ساخت مواد آرایشی بیرون آورند؟

۴- ... الْخُفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ<sup>۴</sup>؟  
خفّاش تنها جاندار پستانداری است که می تواند پرواز کند؟!

۵- ... عَدَدَ الثَّمَلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِلْيُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيْبًا؟  
تعداد (شمار) مورچه ها در جهان تقریباً (نزدیک به) یک میلیون بار بیشتر (بالاتر) از تعداد (شمار) آدمیان است؟

۶- ... طَيْسِفُونُ قُرْبَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةً<sup>۵</sup> السَّاسَانِيَّيْنَ؟  
تیسفون نزدیک بغداد، پایتخت ساسانیان بود؟

۷- ... حَجْمُ دُبِّ الْبَانَدَا<sup>۶</sup> عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرُ مِنَ الْفَأْرِ؟  
حجم (اندازه، قد) خرس پاندا هنگام ولادت کوچک تر از موش است؟

۸- ... الزَّرَافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ<sup>۷</sup>؟  
زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد؟

(«لیست» جمله بعد از نکره وصفیه نیست؛ چون بکماء اسم معناست و صفت نمی پذیرد؛ پس «لیست»، خبر دوم آن است و در فارسی با حرف «و» به هم مرتبط می شوند.)

۹- ... وَرَقَّةُ الزَّيْتُونِ رَمْزٌ<sup>۸</sup> السَّلَامِ؟!  
برگ زیتون نماد صلح است؟!

- ۱- الدَّارِجَةُ: عامیانه  
 ۲- السُّور: دیوار  
 ۳- مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: موادّ آرایشی  
 ۴- الطَّيْرَانُ: پرواز، پرواز کردن  
 ۵- العَاصِمَةُ: پایتخت «جمع: العَوَاصِم»  
 ۶- دُبُّ البَانَدَا: خرس پاندا  
 ۷- الأَحْبَالُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأَحْبَالُ: جمع/ الحَبَلُ: مُفْرَد»  
 ۸- الرَّمَزُ: نماد، سمبل «جمع: الرُّمُوز»
- برگ زیتون در نوک پرنده‌ای سفید نماد صلح است؛ این موضوع به داستان نوح علیه السلام بر می‌گردد. نوح در کشتی توفان زده بود که دید پرنده‌ای که برگ زیتونی به نوک گرفته بود به سمت کشتی می‌آید؛ از دیدن این صحنه خوشحال شد و دانست خشم خدا به پایان رسیده است و این برگ نشان می‌دهد جزیره‌ای سر از آب در آورده است. این داستان نماد صلح شد. پس از جنگ جهانی دوم، پیکاسو از طرح همان کبوتر سفید برای نشان دادن صلح و دوستی به عنوان نشان کنکره جهانی صلح در پاریس در سال ۱۹۴۹ بهره برد.

- به بیان ویژگی‌های دستوری (ساختاری) کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التَّحْلِيلُ الصَّرْفِيُّ» می‌گویند.
- و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله و علامت‌انتهای کلمه در زبان عربی «إِعْرَابٌ» می‌گویند.

● التَّمْرِينُ الخَامِسُ: عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَ الإِعْرَابِ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِحَطِّ بَرَكِدٍ

{ الأَعْمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي المَصْنَعِ. } { نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الامْتِحَانِ. }

۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳

|                     |  |   |
|---------------------|--|---|
| ۱- الأَعْمَالُ      | أ. اِسْمٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ، اِسْمٌ فَاعِلٍ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ، وَ مُعْرَبٌ                          | مُبْتَدَأٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالصَّمَةِ <input checked="" type="checkbox"/>                           |
|                     | ب. اِسْمٌ مُبَالِغَةٌ، جَمْعٌ مَكْسَرٌ وَ مُفْرَدَةٌ «العَامِلُ»                                   | فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالصَّمَةِ  |
| ۲- الْمُجْتَهِدُونَ | أ. اِسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُدَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ                                       | صِفَةٌ وَ مَرْفُوعَةٌ بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا <input checked="" type="checkbox"/>         |
|                     | ب. اِسْمٌ مَفْعُولٌ، مُتَنَّى، مُدَكَّرٌ، نَكْرَةٌ، مُبْنِيٌّ                                      | مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ بِ «و» فِي «وَن»  |
| ۳- يَشْتَغِلُونَ    | أ. فِعْلٌ، جَمْعٌ مُدَكَّرٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مُزِيدٌ مِنْ بَابِ إِفْتِعَالٍ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ | خَبَرٌ <input checked="" type="checkbox"/>  |
|                     | ب. فِعْلٌ مَضَارِعٌ، جَمْعٌ مُدَكَّرٌ مُخَاطَبٌ، مَجْهُولٌ، ثَلَاثِيٌّ مُجَرَّدٌ، مُتَعَدٌّ        | فَاعِلٌ   |
| ۴- المَصْنَعِ       | أ. اِسْمٌ مَفْعُولٌ، مُفْرَدٌ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ   | مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ   |
|                     | ب. اِسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُدَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ   | مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي المَصْنَعِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/> |

|             |   |
|-------------|---|
| ۱- نَجَحَتِ | أ. فِعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مُدَكَّرٌ مُخَاطَبٌ، ثَلَاثِيٌّ مُزِيدٌ مِنْ بَابِ إِفْعَالٍ، مَجْهُولٌ                         |
|             | ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مُجَرَّدٌ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ <input checked="" type="checkbox"/> |

|                  |   |  |
|------------------|---|--|
| ۲- الطَّالِبَاتُ | أ. مَصْدَرٌ، جَمْعٌ مُدَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ  | مُبْتَدَأٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالصَّمَةِ                                  |
|                  | ب. اِسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُؤَنَّثٌ سَالِمٌ، مَعْرِفَةٌ | فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالصَّمَةِ <input checked="" type="checkbox"/> |

|                 |   |   |
|-----------------|---|---|
| ۳- الامْتِحَانِ | أ. مَصْدَرٌ مِنْ بَابِ إِفْتِعَالٍ، مُفْرَدٌ مُدَكَّرٌ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ             | مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الامْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/> |
|                 | ب. اِسْمٌ تَفْضِيلٍ، مُفْرَدٌ، مُدَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ بِالْعِلْمِيَّةِ <sup>۱۸</sup> | صِفَةٌ وَ مَجْرُورَةٌ بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا   |

<sup>۱۶</sup> ذکر اعراب خبر، وقتی به صورت فعل است، از اهداف کتاب نیست.

<sup>۱۷</sup> فِعْلٌ مَاضٍ: فعل ماضی

<sup>۱۸</sup> مَعْرِفَةٌ بِالْعِلْمِيَّةِ: معرفه به علم بودن

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. بَرُكْرِد

|                              |   |   |
|------------------------------|---|---|
| ۱- كَتَبَ: نوشت              | قَدْ كَتَبَ التَّمْرِينُ: تمرین نوشته شد.   | لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكِ؟ چرا درست را نمی نویسی؟                                       |
|                              |   | لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا: چیزی ننوشتی.  |
| ۲- تَكَاتَبَ: نامه نگاری کرد | أَصْدِيقَانِ تَكَاتَبَا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.                      | أَيُّهَا الصَّدِيقَانِ، تَكَاتَبَا: ای دوستان، با یکدیگر نامه نگاری کنید.                   |
|                              |   | تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.                             |
| ۳- مَنَعَ: بازداشت، منع کرد  | مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السُّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.                  | لَا مَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن منع نکن.                                 |
|                              |   | شَاهِدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: مانعی را در راه دیدیم.                                    |
| ۴- اِمْتَنَعَ: خودداری کرد   | كَانَ الْحَارِسُ قَدِ اِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود. | لَا تَمْتَنِعُوا عَنِ الْمُطَالَعَةِ: از مطالعه کردن خودداری نکنید.                         |
|                              |   | لَنْ مَمْتَنِعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.                         |
| ۵- عَمِلَ: کار کرد، عمل کرد  | لِمَ مَا عَمِلْتُمْ بَوَاجِبَاتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟                | أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می کنید؟                                  |
|                              |   | الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.                                   |
| ۶- عَامَلَ: رفتار کرد        | إِلَهِي، عَامِلْنَا بِقَضَائِكَ: خدایا با لطفت با ما رفتار کن.                    | إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ: خدای من، با دادگریات با ما رفتار نکن.                 |
|                              |   | كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: به خوبی با ما رفتار می کردند.                             |
| ۷- ذَكَرَ: یاد کرد           | قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.                  | ذُكِرَتْ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد شدم.  |
|                              |   | قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقَدَمَاءَ: استاد از شاگردان قدیمی اش یاد می کند. |
| ۸- تَذَكَّرَ: به یاد آورد    | جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پدربزرگ و مادر بزرگم مرا به یاد آوردند.         | سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد.                                 |
|                              |   | لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی آورم.                          |

نکته: لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكِ؟ چرا درست را نمی نویسی؟ / لَمْ تَكْتُبِي دَرَسَكِ؟ درست را ننوشتی.

لِمَ: برای چه ، چرا + فعل بدون تغییر / لَمْ + فعل مضارعی که آخرش تغییر کرده؛ بطور مثال تَكْتُبِي: نون آخر آن حذف شده است. لَمْ + مضارع = ماضی منفی / لَمْ تَكْتُبِي = ننوشتی

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنٌ «الْحَال» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ. بَرُكْرِد

۱- مَنْ عَاشَ بِوَجْهِينَ، مَاتَ خَاسِرًا.

هر کس دو رو زندگی کند، زیانکار می میرد. / خَاسِرًا

۲- أَقْوَى النَّاسِ مَنْ عَفَا عَدُوَّهُ مُقْتَدِرًا.<sup>۲</sup>

قوی‌ترین مردم کسی است که دشمنش را با اقتدار (در حالی که قدرت دارد) عفو کند. / مُقْتَدِرًا

۳- عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذَهَبُ الْعِدَاوَةُ سَرِيعَةً.

هنگام وقوع مصیبت‌ها، دشمنی با سرعت می‌رود. / سَرِيعَةً

۴- مَنْ أَدْنَبَ<sup>۱</sup> وَ هُوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.

هر کس گناه کند در حالی که می‌خندد، وارد جهنم می‌شود در حالی که گریه می‌کند. / هُوَ يَضْحَكُ - هُوَ يَبْكِي

۵- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.

انسان نیکوکار زنده می‌ماند اگرچه به منزل‌های مردگان منتقل شده باشد. (فوت کرده باشد) // حَيًّا

۶- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَكُنْ بِهِ وَحِيدًا وَ لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ.

اگر بخواهی در کارت موفق شوی پس به تنهایی اقدام به انجام آن کار کن و به مردم تکیه نکن. / وَحِيدًا

۱. عفا: عفو کرد ۲. أدنب: گناه کرد

### ● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: عَيْنُ الصَّحِيحِ فِي الْمَفْرَدِ وَ جَمْعِهِ. بَرِّكِدْ

- |   |   |
|---|---|
| ۱- مَصْنَع (مَصَانِع)، صِنَاعَات (صِنَاعَة) | ۱۱- طَرِيقٌ ، طَرِيقٌ ✓                   |
| ۲- طَعَام (أَطْعَمَة)، مَطَاعِم (مَطْعَم)   | ۱۲- مَنَجَم (مَنَاجِم)، أَنَجْم (نَجْمَة) |
| ۳- ظَاهِرَة (ظَوَاهِر)، مَظَاهِر (مَظْهَر)  | ۱۳- جِرْم (أَجْرَام)، جَرَائِم (جَرِيمَة) |
| ۴- صَبِيٌّ ، صَبِيَانٌ ✓                    | ۱۴- أَدَاةٌ ، أَدَوَاتٌ ✓                 |
| ۵- عَظْم (عِظَام) ، أَعَاظِم (أَعْظَم)      | ۱۵- سَهْلٌ ، سُهُولٌ ✓                    |
| ۶- مَمْلَكَة (مَمَالِك)، مَلُوك (مَلِك)     | ۱۶- عَمَل (أَعْمَال)، أَعْلَام (عَلَم)    |
| ۷- رَئِيس (رُؤَسَا)، رُؤُوس (رَأْس)         | ۱۷- نَفَقٌ ، أَنْفَاقٌ ✓                  |
| ۸- قِتَاةٌ ، قِتَوَاتٌ ✓                    | ۱۸- لِحْمٌ ، لِحُومٌ ✓                    |
| ۹- عَامِلٌ ، عُمَالٌ ✓                      | ۱۹- نَحْوٌ ، أَنْحَاءٌ ✓                  |
| ۱۰- حَبَلٌ ، أَحْبَالٌ ✓                    | ۲۰- تَلٌّ ، تَلَالٌ                       |

<sup>۱</sup> أقوى، بر وزن «أفعل»: اسم تفضیل است که چون مضاف شده است به صورت صفت عالی ترجمه می‌کنیم. مشابه آن: أَوْلَى، أَتْقَى، أَعْلَى  
<sup>۲</sup> برای دبیر: مقتدر: بااقتدار، توانا، زورمند، قادر، قدرتمند، قدر، نیرومند/ اَفْتَدَرَ: اَفْتَدَارًا [ قدر ] علیه: بر او توانائی یافت/ قَدْر: مص، توانگری، بزرگواری، وقار، شخصیت، نیرو و توانائی

## الدرس الثالث برگرد

﴿فِيمَا رَحِمَةً مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا﴾

غَلِيظُ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ... ﴿آل عمران: ۱۵۹﴾

پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

﴿ثَلَاثُ قِصَصٍ قَصِيْرَةٍ (بِتَصْرِفٍ)﴾

سه داستان کوتاه (با تصرف و دستکاری)

۱. إِحْتِرَامُ الْأَطْفَالِ: احترام به کودکان

ذاتِ يَوْمٍ كَانَ رَجُلٌ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَ بَعْدَ لَحْظَاتٍ جَاءَ ابْنُهُ وَ سَلَّمَ عَلَيَّ النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَ نَحْوَ وَالِدِهِ، فَقَبَّلَهُ الْأَبُ وَ أَجْلَسَهُ عِنْدَهُ. فَرِحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَمَلِهِ.

روزی مردی نزد پیامبر خدا ﷺ نشسته بود. و بعد از چند لحظه پسرش آمد و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به سوی پدرش رفت، پدر او را بوسید و او را نزد خود نشانید. پیامبر خدا ﷺ از کار او خوشحال شد.

وَ بَعْدَ قَلِيلٍ جَاءَتْ بِنْتُهُ، وَ سَلَّمَتْ عَلَيَّ النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَتْ نَحْوَ وَالِدِهَا. أَمَّا الْوَالِدُ فَلَمْ يَقْبَلْهَا وَ لَمْ يُجْلِسْهَا عِنْدَهُ. فَانْزَعَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ: لِمَ تُفَرِّقُ بَيْنَ أَطْفَالِكَ؟<sup>۲۱</sup>

و اندکی بعد دخترش آمد، و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به سوی پدرش رفت. اما پدر او را بوسید و او را نزد خود نشانید. پس پیامبر خدا ﷺ آزرده و ناراحت شد، و فرمود: «چرا میان کودکانم فرق می‌گذاری؟»

نَدِمَ الرَّجُلُ وَ أَخَذَ يَدَ بِنْتِهِ وَ قَبَّلَهَا، وَ أَجْلَسَهَا عِنْدَهُ.

مرد پشیمان شد و دست دخترش را گرفت، و او را بوسید و وی را نزد خودش نشانید.

۲. الْأَشْيَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ: شیما دختر حلیمه

كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُخْتُ مِنَ الرِّضَاعَةِ اسْمُهَا الشَّيْمَاءُ.

فرستادهٔ خدا ﷺ خواهر شیری به نام شیما داشت. (خواهر شیری داشت که نام او شیما بود.)

كَانَتْ الشَّيْمَاءُ تَحْضُنُ النَّبِيَّ صَغِيرًا وَ تَلَاعِبُهُ وَ تَقُولُ:

شیما پیامبر را در خردسالی (در حالی که خردسال بود) در آغوش می‌گرفت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت:

يَا رَبَّنَا أَبَقِ لَنَا مُحَمَّدًا مَفْعُولٍ حَتَّى أَرَاهُ<sup>۲۲</sup> يَافِعًا وَ أَمْرَدًا<sup>حَال</sup>

ای پروردگار ما، محمد را برای ما نگه دار تا او را در حالی که جوانی کم سن و سال و نوجوان است ببینم

وَ كَانَ النَّبِيُّ شَدِيدَ التَّعَلُّقِ بِهَا فِي الطُّفُولَةِ؛ پیامبر در کودکی به او بسیار وابسته بود؛

<sup>۲۱</sup> لِمَ تُفَرِّقُ: چرا فرق می‌گذاری؟ / لِمَ تُفَرِّقُ: فرق نگذاشتی (لم + مضارع = معادل ماضی منفی)

<sup>۲۲</sup> حَتَّى أَرَاهُ: تا او را ببینم (أَرَى + هـ).

## برگرد درک مطلب

فَمَرَّتِ الْأَيَّامُ وَ فِي غَزْوَةِ حُنَيْنٍ فِي السَّنَةِ الثَّامِنَةِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَقَعَتِ الشِّبَاءُ أُسِيرَةً <sup>حال</sup> بِيَدِ الْمُسْلِمِينَ؛ روزها گذشت و در غزوه حنین در سال هشتم بعد از هجرت شیما به دست مسلمانان اسیر شد.

فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأُحْتُ النَّبِيَّ ﷺ مِنَ الرِّضَاعَةِ...»؛  
و به آنها گفت: «من خواهر شیری پیامبرم...»

فَلَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهَا، فَأَخَذُوهَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَعَرَفَهَا وَ أَكْرَمَهَا وَ بَسَطَ لَهَا رِدَاءَهُ؛ ثُمَّ أَجَلَسَهَا عَلَيْهِ، وَ خَبَّرَهَا بَيْنَ الْإِقَامَةِ مَعَهُ مُعَزَّزَةً <sup>حال</sup> أَوْ الْعُودَةَ إِلَى قَوْمِهَا سَالِمَةً رَاضِيَةً <sup>حال</sup>؛

پس آنها حرف او را باور نکردند (نپذیرفتند) و او را نزد پیامبر خدا ﷺ بردند، پس [پیامبر] او را شناخت و او را گرامی داشت و بالاپوش خود را برایش پهن کرد؛ سپس او را بر آن نشاند و به او اختیار داد بین اینکه نزد او با عزت و گرامی بماند یا با سلامتی و خوشنودی نزد قومش بازگردد. (بین ماندن همراه او با عزت یا برگشتن به سوی قومش با سلامتی و رضایت مخیر کرد)

فَأَخْتَارَتِ الشِّبَاءُ قَوْمَهَا، فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَرْسَلَهَا إِلَى قَوْمِهَا بِإِعْزَازٍ.

پس شیما قومش را برگزید، پس پیامبر خدا او را آزاد کرد و او را با عزت نزد قومش فرستاد.

## برگرد درک مطلب

فَأَسْلَمَتْ وَ دَافَعَتْ عَنْ أَخِيهَا وَ دَعَتْ قَوْمَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَ بَيَّنَّتْ أَخْلَاقَ النَّبِيِّ ﷺ لَهُمْ فَأَسْلَمُوا.

پس مسلمان شد و از برادرش دفاع کرد و قومش را به اسلام فرا خواند و اخلاق پیامبر را برایشان توضیح داد پس مسلمان شدند.

خبر کان ۱ خبر کان ۲

﴿فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتُ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتُ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ آل عمران: ۱۵۹

پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

۳. الْعَجُوزُ الْمُحْسِنُ پیرمرد نیکوکار

مفعول صفت (اسم) صفت (الجمله بعد النكرة)

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ شَاهَدَ «كِسْرَى أُنُوشِرَوَانَ» فَلَاحًا عَجُوزًا يَغْرُسُ فَسَيْلَةَ جَوْزٍ، فَتَعَجَّبَ وَ قَالَ:

در روزی از روزها پادشاه ایران خسرو انوشیروان کشاورز پیری را دید که نهال گردویی را می‌کاشت، پس شگفت زده شد و گفت:

أَيُّهَا الْفَلَّاحُ، أ تَأْمَلُ أَنْ تَعِيشَ حَتَّى تَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهَا؟!؛

ای کشاورز، آیا امید داری که زندگی کنی تا اینکه از میوه‌اش بخوری؟!؛

أَلَا تَعْلَمُ أَنَّهَا لَا تُثْمِرُ عَادَةً إِلَّا بَعْدَ عَشْرِ سَنَوَاتٍ؟!؛

آیا نمی‌دانی که آن معمولاً میوه نمی‌دهد مگر بعد از ۱۰ سال؟! (آن تنها پس از ده سال میوه می‌دهد؟)

۲ خَيْرٌ: [تَحْيِيرًا] - هُ فِي الْأَمْرِ أَوْ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ: او را در آن کار یا میان دو کار مخیر کرد. تا هر کدام را که بخواهد برگزیند.  
- خیار: در این عبارت «اختیار، آزادی، اظهار میل». خیار جمع «خیر به معنای بهترین» هم داریم.

فَعَالَ الْعَجُوزُ: غَرَسَ الْأَخْرُونَ أَشْجَارًا، فَتَحَنُّ أَكَلْنَا مِنْ ثَمَارِهَا، وَ نَحْنُ نَغْرِسُ أَشْجَارًا لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْ ثَمَارِهَا الْأَخْرُونَ.<sup>۲۴</sup>  
 پس پیرمرد گفت: دیگران درختانی را کاشتند، پس ما از میوه‌هایش خوردیم، و ما درختانی را می‌کاریم تا دیگران از میوه‌هایش بخورند.

فَقَالَ أَنْوَشِرَوَانُ: «أَحْسَنْتَ يَا شَيْخُ!» وَ أَمَرَ أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ أَلْفَ دِينَارٍ. فَقَالَ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ قَرِحًا: «مَا أَسْرَعُ إِثْمَارَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ!»<sup>۲۶</sup>

پس انوشیروان گفت: «آفرین بر تو ای پیرمرد (شیخ، بزرگ)!» و دستور داد که به کشاورز هزار دینار داده شود (بدهند).  
 پس کشاورز پیر با خوشحالی گفت: «میوه دادن این درخت چقدر سریع است!»

برگرد درک مطلب

فَأَعْجَبَ أَنْوَشِرَوَانُ كَلَامَهُ وَ أَمَرَ مَرَّةً ثَانِيَةً أَنْ يُعْطَى لَهُ أَلْفَ دِينَارٍ آخَرَ.

پس سخنش انوشیروان را به شگفتی در آورد (از سخن او خوشش آمد) و دوباره (بار دوم) دستور داد هزار دینار دیگر به او بدهند.

معادل لای نفی جنس مفعول حال (فعل)

«مَا مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ مَا يَخْرُجُ مِنْ ثَمَرِ ذَلِكَ الْغَرْسِ» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هیچ کسی نیست که نهالی بکارد، مگر این که خداوند به اندازه آنچه از میوه (میوه‌ای که) آن درخت بیرون آید، برایش پاداش بنویسد.

مفرد فِئَالَة: فَسِيلَة  
 مثالهای دیگر:  
 فَضَائِل: فَضِيلَة  
 عَجَائِب: عَجِيْبَة  
 رِذَائِل: رِذِيْبَة  
 كِبَائِر: كَبِيْرَة

هُمَا يَغْرِسَانِ فِئَالَة فِي بَدَايَةِ حَيَاتِهِمَا الْجَدِيْدَةِ.  
 آنها ابتدای زندگی جدیدشان نهال‌هایی می‌کارند.

المعجم برگرد

|   |   |   |
|---|---|---|
| أَبَقَ: نگه‌دار (أَبَقَى، يَبْقَى)                                      | أَنْقَضَ: پراکنده شد (مضارع: يَنْقِضُ)          | أَعْوَدَ: برگشتن = أَلْرَجُوع                   |
| أَلْثَمَارُ: میوه دادن  | أَلْجُوزُ: گردو                                 | غَرَسَ -: کاشت                                  |
| أَمَّرَ: میوه داد   | حَصَّنَ -: در آغوش گرفت                         | أَلْغَرْسُ: نهال، کاشتن نهال                    |
| إِخْتَارَ: برگزید = إِنْتَخَبَ (مضارع: يَخْتَارُ)                       | خَيَّرَ: اختیار داد                             | عَلِيْظُ الْقَلْبِ: سنگدل                       |
| أَعْتَقَ: آزاد کرد  | دَافِعَ: دفاع کرد                               | أَلْفَسِيْلَة: نهال                             |
| أَلْإِعْزَازُ: گرمای داشتن  | دَعَتَ: مؤنث «دعا» (دعوت کرد)                   | «جمع: أَلْفَسَائِلُ»                            |
| «بَاعِزَازُ: با عزت»  | رَاحَ -: رفت = ذَهَبَ                           | أَلْفِظَ: تندخو                                 |
| أَكْرَمَ: گرمای داشت  | أَلرِّدَاءُ: روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه‌ها | لَاعَبَ: با ... بازی کرد                        |
| أَلْإِقَامَة: ماندن   | أَلرِّضَاعَة: شیر خوارگی                        | لِئْتٌ: نرم شدی (ماضي: لَانَ -، مضارع: يَلِينُ) |
| أَلْأَمْرُدُ: پسر نوجوانی که سبیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است. | أَلشَّيْخُ: پیرمرد، پیشوا «جمع: أَلشُّيُوخُ»    | مَا أَسْرَعُ: چه شتابان است!                    |
| أَمَلٌ -: امید داشت   | أَلْعَجُوزُ: پیرمرد، پیرزن «جمع: أَلْعَجَائِزُ» | مَرَّ -: گذر کرد (مضارع: يَمُرُّ)               |
| أَنْزَعَجَ: آزرده شد  |   | أَلْمُعَرَّزُ: گرمای                            |
|   |   | أَلْيَافِعُ: جوان کم‌سال                        |

<sup>۲۴</sup> آخر (وزن أفعال) اسم تفضیل: دیگر / مفهوم: دگران کاشتند و ما خوردیم / ما بکاریم و دیگران بخورند  
<sup>۲۶</sup> أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ أَلْفَ دِينَارٍ: فعل مضارع مجهول، أَلْفَلَّاحُ: نائب فاعل / أَلْفَ: مفعول و منصوب علامته فتحه منظور: چقدر سریع این درخت میوه داد!  
<sup>۲۷</sup> أَعْجَبَ: به شگفتی واداشت، به شگفتی در آورد؛ أَعْجَبَ أَنْوَشِرَوَانُ كَلَامَهُ: انوشیروان از سخن او خوشش آمد.



## حَوْلَ النَّصِّ بِرُكُودِ

کھ. أ. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ. اسم فاعل اسم فاعل

۱- ما قَالَتِ الشَّيْمَاءُ لِلْمُسْلِمِينَ حِينَ وَقَعَتْ فِي الْأَسْرِ؟ - فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لِأَخْتِ النَّبِيِّ مِنَ الرِّضَاعَةِ...»  
شیما وقتی اسیر شد به مسلمانان چه گفت؟ - به آنها گفت: من خواهر شیری پیامبرم.

۲- كَمْ دِينَارًا أَمَرَ أَنْشُرَوَانُ أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ؟ - أَمَرَ أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ أَلْفَ دِينَارٍ  
انوشیروان دستور داد که چند دینار به کشاورز بدهند؟ - دستور داد به کشاورز هزار دینار داده شود.

۳- مِنْ أَيِّ شَيْءٍ أَنْزَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ - أَنْزَعَ مِنْ فِعْلِ رَجُلٍ لَمْ يَقْبَلْ إِلَّا ابْنَهُ، فَفَرَّقَ بَيْنَ أَطْفَالِهِ. يَا أَنْزَعَ مِنْ فِعْلِ الرَّجُلِ وَتَفْرِيقِهِ بَيْنَ أَطْفَالِهِ

پیامبر از چه چیزی آورده و ناراحت شد؟ - از کار مردی ناراحت شد که فقط پسرش را بوسیده بود و بین بچه‌هایش فرق گذاشته بود. یا از کار مرد و فرق گذاری او میان بچه‌هایش ناراحت شد.

۴- ماذا كَانَ يَغْرِسُ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ؟ - كَانَ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ يَغْرِسُ فَيْسِلَةَ جَوْزٍ.  
کشاورز پیر چه چیزی می کاشت؟ - نهال گردویی را می کاشت.

۵- مَنْ قَبَّلَ الْوَالِدُ فِي الْبِدَايَةِ؟ - قَبَّلَ الْوَالِدُ ابْنَهُ.  
در ابتدا پدر چه کسی را بوسید؟ - پدر پسرش را بوسید.

۶- مَنْ هِيَ الشَّيْمَاءُ؟ - الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ وَ أُخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرِّضَاعَةِ.  
شیما کیست؟ - شیما دختر حلیمه و خواهر شیری پیامبر است.

ب. عَيِّنِ الصَّحِيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ ✗

۱- دَعَتِ الشَّيْمَاءُ قَبِيلَتَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ بَعْدَ أَنْ أَعْتَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ. ✓  
شیما قبیله‌اش را بعد از اینکه پیامبر ﷺ آزادش کرد به اسلام دعوت کرد.

۲- لَوْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فَطًا لَأَنْفَضَ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِ. ✓  
اگر پیامبر تندخو بود، بی گمان مردم از پیرامونش پراکنده می شدند.

۳- الْأَهْتِمَامُ بِغَرْسِ الْأَشْجَارِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ فَرْدٍ مِمَّا. ✗  
همت ورزیدن (اهتمام ورزیدن) به کاشت درختان بر هر فردی از ما واجب و بایسته است.

۴- كَانَ أَنْشُرَوَانُ أَحَدَ مُلُوكِ إِيرَانَ قَبْلَ مِئَةِ سَنَةٍ. ✗  
انوشیروان یکی از پادشاهان ایران صد سال پیش بود.

۵- تُثْمِرُ شَجَرَةُ الْجَوْزِ بَعْدَ سَنَتَيْنِ عَادَةً. ✗  
درخت گردو معمولاً بعد از دو سال میوه می دهد.

۶- كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ الْأَطْفَالَ. ✓  
پیامبر کودکان را دوست می داشت.



## ه اِغْلَمُوا ه برگرد

أُسْلُوبُ الْإِسْتِثْنَاءِ ← جمله مثبت

← جمله منفی + مستثنی منه موجود

به این جمله دقت کنید.

«حَضَرَ الزُّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا» همشآگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.

■ کلمه «حامدًا» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزُّمْلَاءُ» مستثنی منه<sup>۲۸</sup> و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.

■ مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

■ به کلمه‌ای که مستثنی از آن جدا شده است، **مستثنی منه** گفته می‌شود.

|          |              |                            |              |              |
|----------|--------------|----------------------------|--------------|--------------|
| حَامِدًا | إِلَّا       | فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ | الزُّمْلَاءُ | حَضَرَ       |
| مستثنی   | ادات استثناء |                            | مستثنی منه   |              |
| حَامِدًا | إِلَّا       | فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ | حَضَرُوا     | الزُّمْلَاءُ |
| مستثنی   | ادات استثناء |                            |              | مستثنی منه   |

مثال دیگر: **كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُضُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ.**

مستثنی منه      ادات استثناء      مستثنی

**مستثنی منه:** اسمی که بتوان از آن کسی یا چیزی را جدا کرد.

مثنی و جمع (الوالدین- الطلاب- الناس و ..)/ دارای مفهوم عام باشد (كُل- جمیع- أحد- إنسان- کلاماً و...)/ضمیر متکلم مع الغیر و غیر مفرد (نحن-نا-هم و ...)

**كَمْ إِخْتِزَ نَفْسَكَ (۱):** تَرْجَمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْمُسْتَثْنَى وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

مستثنی منه      مستثنی

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ القَصص: ۸۱

همه چیز جز چهره او نابود شدنی است. / جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿۱۰۰﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ ﴿۱۰۱﴾ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۱۰۲﴾﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان با هم سجده کردند؛ جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد. (مؤلف)

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند \* مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند؛ جز ابلیس که تکبر ورزیدند و از کافران بود. (مکارم شیرازی)

۳- ﴿كُلُّ عَيْنٍ بِأَكْيَةِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثًا أَعْيُنٌ: عَيْنٌ سَهْرَتٌ<sup>۱</sup> فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غَضَّتْ<sup>۲</sup> عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ فَاصَتْ<sup>۳</sup> مِنْ حَشِيَّةِ<sup>۴</sup> اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحَفُّ الْعُقُولِ: ۹﴾

هر چشمی روز رستاخیز گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده، چشمی که از محرّمات الهی بر هم نهاده شده، و چشمی که از پروای خدا لبریز (ازاشک) شده است.

<sup>۱۱</sup> مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزُّمْلَاءُ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا» مستثنی منه «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزُّمْلَاءُ» مستثنی منه است.

<sup>۱۲</sup> مَحْرَمَةٌ: ج: مَحَارِم [حرم]: چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.

۴- **كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيْقُ** بِمَا جُعِلَ فِيهِ **إِلَّا وَعَاءُ الْعِلْمِ**؛ فَإِنَّهُ **يَتَّسِعُ** بِهِ. الإمام علي عليه السلام  
[گنجایش] هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شود، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.

۵- **كُلُّ شَيْءٍ يَرْخَصُ** إِذَا كَثُرَ **إِلَّا الْأَدَبُ**؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ **عَلَا**. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ  
هرچیزی جز ادب هرگاه زیاد شود، ارزان می‌شود؛ زیرا آن هرگاه زیاد شود پر بها (گران) می‌شود.

۶- لَا تَعَلَّمْ **زَمِيلَاتِي** **اللُّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ** **إِلَّا عَطِيَّةً**  
به جز عطیه همکلاسی‌هایم زبان فرانسه بلد نیستند. (نمی‌دانند)

۷- **حَلَّ الطُّلَّابُ** **مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ** **إِلَّا مَسْأَلَةً**.  
دانش‌آموزان مسئله‌های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند.

۱. سَهَرَ - : بیدار ماند ۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فَاضَ: لبریز شد ۴. الْخَشْيَةُ: پروا ۵. الْوَعَاءُ: ظرف «جمع: الْأَوْعِيَّة» = الإِنَاء  
«جمع: آنية» ۶. ضَاقَ: تنگ شد ۷. اتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضَاقَ ۸. رَخَّصَ: ارزان شد ۹. عَلَا: گران شد ≠ رَخَّصَ

### یک نکته در ترجمه:

هنگامی است که پیش از **إِلَّا** جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد، می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد نیز ترجمه کنیم؛ مثال:

«إلى» حصریه «تاکید را می‌رساند.»

در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم.

إِلَّا به معنای «فقط و تنها»  
با فعل مثبت یا ایجابی می‌آید.

ما شاهدتُ في المكتبة **إِلَّا** كاظماً. ← در کتابخانه، [کسی] جز کاظم را ندیدم.

### تفاوت **إِلَّا** با **إِنْ**+ لا      تفاوت **أَلَا** با **أَلَا**      توجه به تلفظ **أَلَا** (أَنْ + لا)

لَا تَقُلْ كَلِمَةً **إِلَّا** الْحَقَّ. (إِلَّا: اداة استثناء+ اسم)  
هَلْ جَزَاءُ **إِلْحَسَانٍ** **إِلَّا** **إِلْحَسَانٌ** <(إِلَّا: اداة حصر+ اسم)  
**إِلَّا** تَحَاوَلْ فَلَمْ تَنْجَحْ  
(إِنْ + لای نفی + تحاولون) که **إِنْ** شرطیه باعث شده ضمّه آخر فعل مضارع به سکون تغییر کند.

أَلَا تَعَلَّمُ أَنْ فَسِيلَةَ الْجَوْزِ لَا تُثْمَرُ عَادَةً.  
(أَلَا به معنی آیا + لای نفی + تَعَلَّمْ)  
أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدْر كَأْسًا وَ نَاوِلْهَا.  
(أَلَا به معنی هان، آگاه باش: حرف تنبیه و آگاهی است)

إِنَّ الْقُرْآنَ يَأْمُرُ الْمُسْلِمِينَ **أَلَّا** يَسْبُوا مَعْبُودَاتِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْكُفَّارِ.  
(أَنْ + لای نفی + يَسْبُونَ) که **أَنْ** ناصبه باعث شده نون از آخر فعل مضارع حذف شود.  
یا إِبْلِيسُ مَا لَكَ **أَلَّا** تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ  
(أَنْ + لای نفی + تَكُونَ) که **أَنْ** ناصبه باعث شده ضمّه آخر فعل مضارع به فتحه تغییر کند.

## از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إِنَّمَا»

جمله ای که با إِنَّمَا شروع شده باشد، در ترجمه از تعبیری مانند «فقط-تنها-بدون شک و ..» استفاده می‌کنیم. إِنَّمَا النَّاسُ لَأَمٍّ وِ لِأَبٍ. مردم فقط از یک پدر و مادرند. إِنَّمَا الْفَخْرُ بَعْقَلٍ ثَابِتٍ وِ حَيَاءٍ وِ عَفَافٍ وِ أَدَبٍ. افتخار فقط به عقلی استوار و حیا و پاکدامنی و ادب است. إِنَّمَا الْعِزَّةُ لِلَّهِ وِ لِرَسُولِهِ وِ لِلْمُؤْمِنِينَ. عزت فقط از آن خداوند و پیامبرش و مؤمنان است. إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او می‌ترسند. إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. فقط خردمندان پند می‌گیرند.

## از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إِلَّا»

📌 نکته‌های کلیدی:

دو شرط لازمه برای اینکه در ترجمه جمله دارای **إِلَّا**، از تعبیری مانند «فقط-تنها» استفاده کنیم. (۱) جمله منفی (ما، لای نفی، لم، لن، لای نفی جنس، لیس) یا استفهامی (أ، هَل) یا دارای فعل نهی باشد (۲) مستثنی منه حذف شده باشد یعنی کلمه بعد از إِلَّا را نتوانی از چیزی جدا کنی یا نقص در ارکان جمله قبل از إِلَّا (راه فهمیدنش هم اینست که معنای جمله قبل از إِلَّا ناقص باشد یا هنگام ترجمه، جمله با حذف إِلَّا زیبا و کامل بشود.

**تنها + کلمه بعد از إلیا + فعل مثبت**

**کسی یا چیزی + به جز یا مگر + کلمه بعد از إلیا + فعل منفی**

ترجمه  
إِلَّا بِأَفْعَلٍ مَنفِيٍّ

ما تُرْسِلُ الْأَنْبِيَاءَ **إِلَّا** مُبَشِّرِينَ وِ مُنذِرِينَ.  
فعل منفی مفعول **إِلَّا** أداة استثناء حال

پیامبران را فقط بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. یا پیامبران را جز بشارت دهنده و بیم دهنده نفرستادیم.

## که إِخْتِزَ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ.

۱- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وِ لَهْوٌ ...﴾ الأنعام: ۳۲ **اسلوب حصر چون مستثنی منه ذکر نشده است.** زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است. و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند)

۲- ﴿... لَا يَبْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ۸۷ **اسلوب حصر چون مستثنی منه ذکر نشده است.** تنها گروه کافر از رحمت خدا نومید می‌شوند. جز قوم کافران از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (مؤلف کتاب) جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (فولادوند)

<sup>۳۰</sup> ممکن است فعل بار معنایی منفی داشته باشد؛ مانند: رفض: نپذیرفت، يقنط: نومید می‌شود، أبی: امتناع ورزید  
<sup>۳</sup> «خبر، صفت، معدود و اسم جامد بعد از اشاره» در صورتی که جمع باشند، به صورت مفرد ترجمه می‌شوند.

- ۳- ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۖ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... ﴾ <sup>العصر: ۳ و ۲</sup> **اسلوب استثنا** مستثنی منه مستثنی
- همانا انسان در زیان است\* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند...
- ۴- حَضَرَ جَمِيعَ الطُّلَابِ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانَاتِ إِلَّا جَوَادًا. **اسلوب استثنا** مستثنی منه مستثنی
- به جز جواد همه دانش آموزان در سالن امتحانات حاضر شدند.
- ۵- شَارَكَتُ فِي جَمِيعِ الْمُبَارَاةَاتِ إِلَّا كُرَّةَ الْمِنْصَدَةِ. **اسلوب استثنا** مستثنی منه مستثنی
- به جز تنیس در همه مسابقات شرکت کردم.
- ۶- قَرَأْتُ الْكِتَابَ التَّارِيخِيَّ إِلَّا مَصَادِرَهُ. **اسلوب استثنا** مستثنی منه مستثنی
- کتاب تاریخی را به جز منابعش خواندم.
- ۷- اشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا الْأَنَانَاسَ. **اسلوب استثنا** مستثنی منه مستثنی
- انواع میوه را به جز آناناس خریده‌ام یا خریدم. /

\* نکته: مستثنی منه نقش نیست، برای همین می‌توان زیر دو کلمه خط کشید: ش (۴) جمیع یا جمیع الطُّلَابِ (۵) جمیع یا جمیع الْمُبَارَاةَاتِ (۶) الْكِتَابِ یا الْكِتَابِ التَّارِيخِيَّ (۷) أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ مستثنی منه هستند. (اما اگر «الطلاب، المباريات، التاريخي، الفاكهة» را بنویسید مستثنی منه، خطاست)

## کلمات تمرین برگرد

### ● التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: اِبْحَثْ عَنْ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ فِي مَعْجَمِ الدَّرْسِ.

- ۱- صَبِيٌّ قَبْلَ سِنِّ الْبُلُوغِ. **الأُمُودُ**
- نوجوان پیش از سن بلوغ. ← پسر نوجوانی که سیبیش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است.
- ۲- جَعَلَهُ حُرًّا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ. **أَعْتَقَ**
- او را آزاد کرد و او را از اسارت و بردگی در آورد. ← آزاد کرد
- ۳- الرَّجُلُ أَوْ الْمَرْأَةُ الْكَبِيرَةُ فِي السَّنِّ. **الْجُوزُ**
- مرد و زن بزرگسال. ← پیر زن و پیر مرد
- ۴- قِطْعَةٌ مِنْ قِمَاشٍ يُلبَسُ فَوْقَ الْمَلَابِسِ، كَالْعَبَاءَةِ. **الرِّدَاءُ**
- تکه ای از پارچه که همچون عبا روی لباسها پوشیده می‌شود. ← ردا، روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه‌ها
- ۵- ثَمَرَةٌ قِشْرُهَا صُلْبٌ<sup>۱</sup> وَ غَيْرُ صَالِحٍ لِلْأَكْلِ، يُكْسَرُ لِتَنَاوُلِهَا. **الْجُوزُ**
- میوه ای که پوستش سخت و سفت و غیر قابل خوردن است و برای خوردنش شکسته می‌شود. ← گردو

### ● التَّمْرِينُ الثَّانِي: إِفْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَّ - ؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ. برگرد

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ وَ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ جَمَاعَتَانِ.  
پیامبر خدا ﷺ وارد مسجدی شد و دو گروه در مسجد بودند.

جَمَاعَةٌ يَتَفَقَّهُونَ<sup>۲</sup>، وَ جَمَاعَةٌ يَدْعُونَ اللَّهَ وَ يَسْأَلُونَهُ.

گروهی دانش فولمی‌گرفتند و گروهی به درگاه خدا دعا می‌کردند و از او درخواست می‌کردند.

<sup>۳۲</sup> المصَادِرُ: منابع

فَقَالَ: **كَلِمَاتٍ الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَى خَيْرٍ. أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَدْعُونَ اللَّهَ؛**

پس فرمود: هر دو گروه در راه خوبی هستند. اما اینها که به درگاه خدا دعا می‌کنند؛

**وَأَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَتَعَلَّمُونَ وَيُفْقَهُونَ الْجَاهِلَ. هَؤُلَاءِ أَفْضَلُ. بِالْتَّعْلِيمِ أُرْسِلَتْ.**

و اینان دانش فرا می‌گیرند و نادان را نادان می‌کنند. اینان برترند. من برای یاد دادن برانگیخته شده‌ام.

**ثُمَّ قَعَدَ مَعَهُمْ.**

سپس با آنها نشست.

۲- بِحَارِ الْأَنْوَارِ، ج ۱، ص ۲۰۶ / مُنِيَّةُ الْمُرِيدِ، ص ۱۰۶ (بِتَصْرُفٍ)

۱- الصُّلْبُ: سخت و سفت

۴- فَقَّهٌ: دانا کرد، دانش آموخت

۳- تَفَقَّهَ: دانا شد، دانش فرا گرفت

۵- قَعَدَ: نشست

□ وَالْآنَ أَجِبْ عَمَّا يَلِي حَسَبَ النَّصِّ.

۱- لِماذا جاءتْ كَلِمَةُ «مَسْجِدٍ» فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى بِدُونِ أَلٍ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ مَعَ أَلٍ؟

مَسْجِدٍ: چون ناشناخته و نکره است، بدون ال آمده است. / الْمَسْجِدِ: یک بار از آن سخن گفته شده است، پس اسم شناخته شده، با ال آمده و معرفه است.

۲- مَا هُوَ نَوْعُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ؟

التَّعْلِيمِ: اسم مصدر، مفرد مذکر، معرفه به ال  
الْجَاهِلِ: اسم، مفرد، مذکر، اسم فاعل، معرفه به ال  
الْأَفْضَلُ: اسم، مفرد، مذکر، اسم تفضیل، معرفه به ال

۳- أَكْتُبُ نَوْعَ هَذَيْنِ الْفِعْلَيْنِ وَ صِيغَتَهُمَا وَ بَابَهُمَا؟

يَتَفَقَّهُونَ: فعل مضارع، جمع مذكر غایب، (بر وزن يَتَفَعَّلُونَ) ثلاثی مزید من باب تَفَعَّلُ  
أُرْسِلْتُ: فعل ماضٍ، متکلم وحده، ثلاثی مزید من باب اَفْعَلُ

۴- أَعْرِبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ:

اللَّهُ: مضاف الیه و مجرور بالكسرة

اللَّهُ: مفعول و منصوب بالفتحة

خَيْرٍ: مجرور به حرف جرّ بالكسرة

الْجَاهِلِ: مفعول و منصوب بالفتحة

أَفْضَلُ: خبر و مرفوع بالضمّة

۵- أَكْتُبُ مُتَرَادِفَ «جَلَسَ» وَ «بُعِثْتُ» وَ «أَحْسَنَ» فِي النَّصِّ؟

جَلَسَ = قَعَدَ ؛ بُعِثْتُ = أُرْسِلْتُ ؛ أَحْسَنَ = أَفْضَلُ

۶- أَكْتُبُ جَمَعَ التَّكْسِيرِ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ «رَسُولٌ» وَ «جَاهِلٌ» وَ «أَفْضَلٌ» وَ «تَعْلِيمٌ»:

رُسُلٌ - جُهَالٌ - أَفْضَلٌ - تَعْلِيمٌ

● التمرین الثالث: عین الکلمة الغریبة فی کل مجموعة مع بیان السبب. برگرد

(۱) الیافع  / الشباب  / الأمرد  / العجوز  / الوعاء

الیافع (جوان کم سن و سال) / الشباب (جوان) / الأمرد (نوجوان) / العجوز (پیر) / الوعاء (ظرف)

(۲) الرصید  / الرداء  / الفستان  / القميص  / السروال

الرصید (اعتبار مالی، شارژ) / الرداء (روپوش بلند و گشاد روی که روی دیگر جامه‌ها کشند) / الفستان (پیراهن زنانه) / القميص (پیراهن) / السروال (شلوار)

(۳) الأفراس  / القصیر  / الکلاب  / الذئب  / الأسد

الأفراس (اسب‌ها) مفردها: الفرس / القصیر (کوتاه) / الکلاب (سگ‌ها) مفردها: / الذئب (گرگ‌ها) / الأسد (شیرها)

(۴) الإخوة  / الأمهات  / الأجداد  / الآبار  / الأخوات

الإخوة (برادران) / الأمهات (مادران) / الأجداد (پدران) / الآبار (چاه‌ها) / الأخوات (خواهران)

(۵) القشر  / القبط  / الجذع  / العصن  / الثمر

القشر (پوست) / القبط (تندخو) / الجذع (تنه) / العصن (شاخه) / الثمر (میوه)

(۶) الفسنتق  / الجوز  / النوم  / العنب  / التفاح

الفسنتق (پسته) / الجوز (گردو) / النوم (خواب) / العنب (انگور) / التفاح (سیب)

● التمرین الرابع: ضع المترادفات و المتضادات في مكانها المناسب. برگرد

غلا الشراء اتسع قدر الداء الصبي راح الأعوام أعطى الروح صار الشمال  
البيع رخص ذهب السنين أصبح الرحمة اليمين المرض استطاع أخذ الولد ضاق



|                  |                  |                |               |
|------------------|------------------|----------------|---------------|
| غلا رخص          | الشراء ≠ البيع   | اتسع ≠ ضاق     | أعطى ≠ أخذ    |
| گران شد ارزان شد | خرید فروش        | گشاد شد تنگ شد | داد گرفت      |
| الشمال ≠ اليمين  | قدر = استطاع     | الدا = المرض   | الصبي = الولد |
| چپ راست          | توانست           | بیماری         | پسر           |
| راح = ذهب        | الأعوام = السنين | الروح = الرحمة | صار = أصبح    |
| رفت              | سال‌ها           | رحمت           | شد            |

● التمرین الخامس: برگرد

أ. تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ.

|                                   |                           |  |                                 |
|-----------------------------------|---------------------------|--|---------------------------------|
| لَمْ يَنْفَتِحْ:<br>گشوده نشد     | ۷. انْفَتَحَ: گشوده شد    | رَجَاءً، اقْتَرَحْنَ:<br>لطفاً، پیشنهاد دهید | ۱. تَقَاتَرْنَ: پیشنهاد می‌دهید |
| لا نَتَظَاهَرُ:<br>واهمود می‌کنیم | ۸. تَظَاهَرَ: واهمود کرد  | لا تَبْتَعِدُ:<br>دور نشو                    | ۲. تَبْتَعِدُ: دور می‌شوی       |
| سَتَتَوَكَّلُ:<br>توکل خواهیم کرد | ۹. تَوَكَّلَ: توکل کرد    | أَسْرِعُ:<br>بشتاب                           | ۳. تُسْرِعُ: می‌شتابی           |
| عَلَّمَنِي:<br>به من آموزش بده    | ۱۰. عَلَّمَ: آموزش بده    | أَعْتَذِرُ:<br>پوزش می‌خواهم                 | ۴. يَعْتَذِرُ: پوزش می‌خواهد    |
| لَنْ يَرْجِعَ:<br>بر نخواهد گشت   | ۱۱. يَرْجِعُ: بر می‌گردد  | لا يُقَاتِلُ:<br>نباید بجنگد                 | ۵. قَاتَلَ: جنگید               |
| لَيَنْجِحُ:<br>باید موفق شود      | ۱۲. يَنْجِحُ: موفق می‌شود | ما اسْتَهْلَكْنَا:<br>مصرف نکردیم            | ۶. اسْتَهْلَكُ: مصرف کرد        |

ب. تَرْجِمِ الْأَسْمَاءَ.

|                                      |                           |                                    |                       |
|--------------------------------------|---------------------------|------------------------------------|-----------------------|
| الْإِحْتِفَالَاتِ:<br>جشن‌ها         | ۷. اِحْتَفَلَ: جشن گرفت   | الْأَكَابِرِ:<br>بزرگان، بزرگ‌تران | ۱. كَبُرَ: بزرگ شد    |
| الْمُسْتَمِعِينَ:<br>گوش فرا دهندگان | ۸. اسْتَمَعَ: گوش فرا داد | النَّادِمُونَ:<br>پشیمان‌ها        | ۲. نَدِمَ: پشیمان شد  |
| الْغَفَّارِ:<br>بسیار آمرزنده        | ۹. غَفَرَ: آمرزید         | الْمَعْمَلِ:<br>کارگاه، محل کار    | ۳. عَمِلَ: کار کرد    |
| الْمَلَاعِبِ:<br>ورزشگاه‌ها          | ۱۰. لَعِبَ: بازی کرد      | الْمُنْصَوْرَاتِ:<br>یاری‌شدگان    | ۴. نَصَرَ: یاری کرد   |
| الصُّغْرَى:<br>کوچک‌تر               | ۱۱. صَغُرَ: کوچک شد       | الْمُشَوِّقَةَ:<br>تشویق‌کننده     | ۵. شَجَّعَ: تشویق کرد |
| التَّدرِيسِ:<br>درس دادن             | ۱۲. دَرَسَ: درس داد       | الْمُعَيَّنِ:<br>مشخص شده          | ۶. عَيَّنَ: مشخص کرد  |

● التمرین السادس: عَيْنِ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ. برگرد

۱- مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ.

مدارا کردن با مردم نصف ایمان است.

مُدَارَاةٌ: مبتدا و مرفوع به ضمه/ النَّاسِ: مضاف الیه و مجرور به كسره/ نِصْفٌ: خبر و مرفوع به ضمه/ الْإِيمَانِ: مضاف الیه و مجرور به كسره

۲- **عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.**

دشمنِ عاقل بهتر از دوستِ نادان است.

عَدُوٌّ: مبتدا و مرفوع به ضمه/عَاقِلٌ: صفت و مرفوع به ضمه/خَيْرٌ: خبر و مرفوع به ضمه/ صَدِيقٍ: مجرور به حرف جرّ/ جاهِلٍ: صفت و مجرور به کسره

۳- **يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلِمًا إِلَّا الْحَقَّ أَبَدًا.**<sup>۳۳</sup>

ای دوست من، هرگز سخنی بجز حقیقت نگو.

کَلِمًا: مفعول و منصوب به فتحه/ الْحَقَّ: مستثنی و منصوب به فتحه

۴- **الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.**

علم در کودکی مانند نقش در سنگ است.

الْعِلْمُ: مبتدا و مرفوع به ضمه/ كَالنَّقْشِ: خبر از نوع جارّ و مجرور/ الْحَجَرِ: مجرور به حرف جرّ «فی»

۵- **أَضْعَفُ النَّاسِ مَنْ ضَعَفَ عَنِ كِتْمَانِ سِرِّهِ.**

ضعیف‌ترین مردم کسی است که در پنهان کردن رازش ضعیف باشد.

أَضْعَفُ: مبتدا و مرفوع به شکل ضمه/ النَّاسِ: مضاف الیه و مجرور/ كِتْمَانِ: مجرور به حرف جرّ/ سِرِّ: مضاف الیه و مجرور به کسره

● التَّمَرِينُ السَّابِعُ: أ. اِبْتَحَنَ الْأَسْمَاءَ التَّالِيَةَ فِي مَا يَلِي. بَرُكْرَد

(اسمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمَفْعُولِ وَ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ وَ اسْمِ الْمَكَانِ)

وزن مَفْعَل - مَفْعِل - مَفْعَلَة  
جمع: مَفَاعِل

اسم بر وزن  
أَفْعَل - فَعْلَى  
خَيْر و شَرّ تَفْضِيلِي

وزن فَعَال  
فَعَالَة

وزن مفعول  
مُ مَعَّ

وزن فاعل  
مُ مَعِ

۱- ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ...﴾ يوسف: ۵۳

بی‌گمان نفس بسیار امر کننده به بدی است. (چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند فولادوند)

أ. أَمَّارَةٌ: (وزن فَعَالَة، بسیار امر کننده): اسمِ مبالغه

ب. النَّفْسُ: اسمِ اِنّ و منصوب به فتحه/ أَمَّارَةٌ: خبر اِنّ و مرفوع به ضمه

۲- **اعْلَمُ بَأَنَّ خَيْرَ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ.** «الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

بدان که «بهترین یاران، قدیمی‌ترین آنهاست.»

أ. خَيْرٌ (بهترین): اسمِ تفضیل/ أَقْدَمٌ (وزن أَفْعَل، قدیمی‌ترین): اسمِ تفضیل

ب. خَيْرٌ: اسمِ اِنّ و منصوب به فتحه/ الْإِخْوَانِ: مضاف الیه و مجرور به کسره/ أَقْدَمٌ: خبر اِنّ و مرفوع به ضمه

<sup>۳۳</sup> برای دبیران: «عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.» از جمله مواردی که مبتدا می‌تواند نکره واقع شود، نکره موصوفه است.

هرگاه مبتدای نکره دارای صفت مفرد باشد به صورت معرفه ترجمه می‌شود. دشمنِ دانا از دوستِ نادان بهتر است. (معادل دشمنِ دانا به از نادان دوست)

برای دانش آموز: عدو: مبتدا/عَاقِلٌ: صفت/خَيْرٌ: خبر/ صَدِيقٍ: مجرور به حرف جرّ، من صَدِيقٍ: جار و مجرور/ جاهِلٍ: صفت

متضاد ← جاهل ≠ عالم (= عاقل) / صَدِيقٌ ≠ عَدُوٌّ

<sup>۳۴</sup>: «همیشه» اما در جملات منفی به معنای «هرگز، هیچوقت» می‌باشد.



۳- «أَكْبَرُ الْحَمَقِ الْإِغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَ الذَّمِّ.» الإمام علي عليه السلام

بزرگترین حماقت، زیاده‌روی در ستایش و نکوهش است.

أ. أَكْبَرُ (وزن أَفْعَل، بزرگ‌ترین): اسم تفضیل / المدح ≠ الذم

ب. أَكْبَرُ: مبتدا و مرفوع به ضمه / الْحَمَقُ: مضاف الیه و مجرور به کسره / الْإِغْرَاقُ: خبر و مرفوع به ضمه

۴- طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ.<sup>۳۰</sup>

طلب نیاز از نا اهلش سخت‌تر از مرگ است.

أ. أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت‌تر): اسم تفضیل

ب. طَلَبُ: مبتدا و مرفوع به ضمه / أَشَدُّ: خبر و مرفوع به ضمه

۵- «قُمْ عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مُعَلِّمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا.»<sup>۳۱</sup> الإمام علي عليه السلام

به احترام پدر و معلمت از جایت برخیز اگرچه فرمانروا باشی.

أ. مَجْلِسُ (وزن مَفْعَل، محل نشستن و جا): اسم مکان / مُعَلِّمٌ (وزن مُفَعَّل): اسم فاعل

ب. مَجْلِسٍ: مجرور به حرف جرّ «عَنْ»

۶- «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ.» الإمام علي عليه السلام

روز [اجرای] عدالت بر ستمگر سخت‌تر از روز ستم بر ستم‌دیده است. (مفهوم: پشیمانی ستمگر را می‌رساند.)

أ. الظَّالِمِ (وزن فاعل): اسم فاعل / أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت‌تر): اسم تفضیل / الْمَظْلُومِ (وزن مَفْعُول) اسم مفعول

ب. يَوْمٌ: مبتدا و مرفوع به ضمه / الْعَدْلُ: مضاف الیه و مجرور / يَوْمٌ: مجرور به حرف جرّ «مِنْ» / الْمَظْلُومِ: مجرور به حرف

جرّ «عَلَى»

ب. أَعْرَبُ مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِحَطِّ.

پاسخ در قسمت بالا گفته شد.

<sup>۳۰</sup> اصل آن «أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا.» حدیثی از امام علی علیه السلام است.

<sup>۳۱</sup> برای دانش آموز: این شرطیه هرگاه با «و» همراه شود به معنای اگرچه، جواب شرطش حذف می‌شود. (از اداة شرط) كُنْتُ (فعل شرط).

## الدرس الرابع برگرد

﴿ هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ... ﴾ لقمان: ۱۱

این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده‌اند؟

## نظام الطبيعة

نظم طبیعت

تَوَازُنُ الطَّبِيعَةِ جَمِيلٌ. خَلَقَ اللَّهُ لِلطَّبِيعَةِ نِظَامًا مَا يَحْكُمُ جَمِيعَ الْمَوْجُودَاتِ مِنْ نَبَاتٍ وَ حَيَوَانٍ وَ كَائِنَاتٍ أُخْرَى يَعِيشُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ؛

تعادل طبیعت زیباست. خداوند نظامی برای طبیعت آفریده است که بر همه موجودات از گیاه و جانور و موجودات دیگری که از یکدیگر تغذیه می‌کنند، فرمان می‌راند.

برگرد درک مطلب

فَيَتَحَقَّقُ التَّوَازُنُ وَ الْإِسْتِقْرَارُ فِيهَا. وَ أَيُّ خَلَلٍ فِي نِظَامِهَا يُؤَدِّي إِلَى تَخْرِيْبِهَا وَ مَوْتِ مَنْ فِيهَا.

در نتیجه تعادل و آرامش (ثبات) در آن تحقق می‌یابد و هرگونه اختلالی در نظم آن به ویران‌سازی‌اش و مرگ هر که در آن است، منجر می‌شود.

خبر مقدم از نوع جار و مجرور

وَ مِنْ مَّهْدَاتِ نِظَامِ الطَّبِيعَةِ: وَ از جمله تهدیدکنندگان نظم طبیعت:

«تَلَوُّهُ الْهَوَاءِ الَّذِي يُسَبِّبُ أَمْطَارًا حَمَاضِيَّةً»  
مبتدای مؤخر مفعول صفت

«آلودگی هوا که موجب باران‌های اسیدی می‌شود»

وَ «الْإِكْتِنَارُ فِي اسْتِخْدَامِ الْمُبِيدَاتِ الزَّرَاعِيَّةِ وَ الْأَسْمَدَةِ الْكِيمَاوِيَّةِ».

و «زیاد روی در به کارگیری حشره‌کش‌های کشاورزی و کودهای شیمیایی»

وَ «إِجَادُ النُّفَايَاتِ الصَّنَاعِيَّةِ وَ الْمَنْزِلِيَّةِ».

و «ایجاد زباله‌های صنعتی و خانگی» است.

فَيَتِمُّ التَّوَازُنُ فِي الطَّبِيعَةِ مِنْ خِلَالِ وُجُودِ رَوَابِطٍ مَتَدَاخِلَةٍ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَ بَيْنَتِهَا، وَلَكِنْ ظَلَمَ الْإِنْسَانُ الطَّبِيعَةَ فِي

نَشَاطَتِهِ الَّتِي تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ هَذَا التَّوَازُنِ ظُلْمًا وَاسِعًا!  
تعادل در طبیعت بواسطه وجود روابط کاملاً درهم تنیده میان موجودات زنده و محیط زیستشان انجام می‌شود ولی انسان در فعالیت‌هایش که منجر به برهم خوردن این تعادل می‌شود، به طبیعت به وسعت ستم کرده است (بسیار ستم کرده است)!

مفعول مطلق نوعی صفت

وَ الْآنَ لِنَقْرَأْ هَذِهِ الْقِصَّةَ قِرَاءَةً دَقِيقَةً لِكَيْ نَطَّلِعَ عَلَى أَعْمَالِ الْإِنْسَانِ الْمُخْرَبَةِ لِلْبَيْئَةِ:

و اکنون (اینک) باید این داستان را با دقت بخوانیم تا از کارهای ویرانگر انسان نسبت به (در قبال) محیط زیست آگاه شویم:

<sup>۳۷</sup> توازن: هم‌تراز بودن، هم‌سنگ بودن، توازن، موازنه، تعادل، معادله، برابری، تساوی

<sup>۳۸</sup> خلال: از میان، از طریق، بواسطه، در ظرف، سرتاسر، بخاطر، از آغاز تا انتها، تمام

برگرد درک مطلب

يُحْكِي أَنْ مَزَارِعاً كَانَتْ لَهُ مَزْرَعَةٌ كَبِيرَةٌ فِيهَا خَضِرَاوَاتٌ وَأَشْجَارٌ كَثِيرَةٌ. وَكَانَ يُرَبِّي فِي مَزْرَعَتِهِ أَنْوَاعَ الطُّيُورِ،

حکایت می شود که کشاورزی مزرعه‌ای بزرگ داشت که در آن سبزیجات و درختان زیادی بود. و در مزرعه‌اش گونه‌های (انواع) پرندگان را پرورش می‌داد،

ذاتِ يَوْمٍ لَاحَظَ الْمُزَارِعُ أَنَّ عَدَدَ أَفْرَاحِ الطُّيُورِ يَنْقُصُ تَدْرِيجِيًّا. بَدَأَ الْمُزَارِعُ يُفَكِّرُ فِي سَبَبِ ذَلِكَ وَ يُرَاقِبُ الْمَزْرَعَةَ لَيْلاً وَ نَهَاراً؛ فَلَا حَظَّ أَنْ عَدَدًا مِنَ الْبُومَاتِ تَسْكُنُ قُرْبَ الْمَزْرَعَةِ، فَتَهْجُمُ عَلَى الْأَفْرَاحِ هُجُوماً كَبِيراً وَ تَأْكُلُهَا.

یک روز کشاورز ملاحظه کرد که تعداد (شمار) جوجه‌های پرندگان اندک اندک (به تدریج) کم می‌شود (رو به کاهش است). کشاورز در مورد دلیل آن [موضوع] شروع به اندیشیدن کرد و از مزرعه شب و روز مراقبت می‌کرد؛ پس ملاحظه کرد که تعدادی از جغدها نزدیک مزرعه زندگی می‌کنند، پس به جوجه‌ها زیاد حمله می‌کنند و آنها را می‌خورند.

فَقَرَّرَ الْمُزَارِعُ التَّخْلُصَ مِنْهَا وَ هَكَذَا فَعَلَ.

پس کشاورز تصمیم گرفت از دست آنها خلاص شود (نجات یابد) و همین کار را کرد.

وَ بَعْدَ شَهْوَرٍ شَاهَدَ الْمُزَارِعُ أَنَّ الْخَضِرَاوَاتِ بِالْمَزْرَعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلْفِ. وَ لَمَّا رَاقَبَ الْأَمْرَ مُرَاقَبَةً شَدِيدَةً، لَاحَظَ أَنَّ مَجْمُوعَةَ كَبِيرَةً مِنْ فِئْرَانِ الْحَقْلِ تَهْجُمُ عَلَى الْخَضِرَاوَاتِ وَ تَأْكُلُهَا.

بعد از چند ماه کشاورز مشاهده کرد که سبزیجات مزرعه در معرض خوردن و از بین رفتن قرار می‌گیرند و هنگامی که موضوع را به شدت مراقبت کرد، ملاحظه کرد که گروه بزرگی از موش‌های کشتزار به سبزیجات حمله می‌کنند و آنها را می‌خورند.

موضوع را به شدت مراقبت کرد، ملاحظه کرد که گروه بزرگی از موش‌های کشتزار به سبزیجات حمله می‌کنند و آنها را می‌خورند.

أَخَذَ الْمُزَارِعُ يُفَكِّرُ: «لِمَاذَا أزدَادَ عَدَدُ فِئْرَانِ الْحَقْلِ اِزْدِياداً كَبِيراً؟!»

کشاورز شروع به اندیشیدن کرد: «چرا تعداد موش‌های کشتزار بسیار افزایش یافته است (زیاد شده‌اند)؟!»

فَدَهَبَ إِلَى خَبِيرِ الزَّرَاعَةِ وَ اسْتَشَارَهُ. فَقَالَ لَهُ الْخَبِيرُ:

پس به نزد کارشناس کشاورزی رفت و از او مشورت خواست. پس کارشناس به او گفت:

«كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ، وَ هُنَاكَ بُومَاتٌ كَثِيرَةٌ فِي مَنْطَقَتِكُمْ؟!»

«چگونه این امکان دارد؟ در حالی که جغدهای زیادی در منطقه شما وجود دارند؟!»

قَالَ لَهُ الْمُزَارِعُ: «إِنِّي تَخَلَّصْتُ مِنَ الْبُومَاتِ بِقَتْلِ الْكَثِيرِ مِنْهَا.»

کشاورز به او گفت: «من بی‌گمان از دست جغدها با کشتن بسیاری از آنها خلاص شدم.»

قَالَ الْخَبِيرُ: «إِنَّكَ تَعَدَّيْتَ عَلَى نِظَامِ الطَّبِيعَةِ تَعَدِّيَ الظَّالِمِينَ.»

کارشناس گفت: «بی‌گمان تو همچون ستمکاران بر نظم طبیعت دست درازی کردی.»

فَالْبُومَاتُ كَانَتْ تَتَعَدَّى عَلَى فِئْرَانِ الْحَقْلِ إِضَافَةً إِلَى الْأَفْرَاحِ.

زیرا جغدها علاوه بر جوجه‌ها از موش‌های کشتزار [نیز] تغذیه می‌کردند.

وَ بَعْدَ التَّخْلُصِ مِنْ أَكْثَرِ الْبُومَاتِ اِزْدَادَ عَدَدُ فِئْرَانِ الْحَقْلِ.

و بعد از خلاص شدن از دست بیشتر جغدها، تعداد موش‌های کشتزار افزایش یافت.

برگرد درک مطلب

كَانَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ تَصْحِيحَ هَذَا الْخَطِّ بِالْحِفَافِ عَلَى طُيُورِكَ لَا يَقْتُلِ الْبُومَاتِ؛ فَإِنَّ اسْتَمْرَتِ الْحَالَةِ هَكَذَا، فَسْتُشَاهِدُ مَشَاكِلَ جَدِيدَةً فِي الْبَيْتَةِ الَّتِي تَعِيشُ فِيهَا مُشَاهِدَةً مُؤَلِّمَةً. ← حرف عطف  
← مفعول صفت  
← مفعول مطلق نوعی

تو باید بود این اشتباه را با مراقبت از پرندگان تصحیح می‌کردی نه با کشتن جغدها؛ پس اگر این حالت این چنین ادامه یابد مشکلات جدیدی در محیط زیستی که در آن زندگی می‌کنی، به گونه‌ای دردآور (دردناک) مشاهده خواهی کرد.

وَ هَكَذَا قَرَّرَ الْمُزَارِعُ الْحِفَافَ عَلَى الْأَفْرَاحِ وَالسَّمَاحِ لِبُومَاتِ بَدْخُولِ مَرْعَتِهِ. ← مفعول

و این چنین کشاورز تصمیم گرفت که از جوجه‌ها مراقبت کند و به جغدها اجازه دهد وارد مزرعه شوند.

فَارْدَادَ عَدْدُهَا مَرَّةً أُخْرَى؛ وَ أَكَلَتْ فِرَّانَ الْحَقْلِ، وَ عَادَتْ الْبَيْتَةَ إِلَى حَالَتِهَا الطَّبِيعِيَّةِ. ← صفت  
← صفت

در نتیجه بار دیگر تعدادشان افزایش یافت، و موش‌های دشت را خوردند، و محیط زیست به حالت طبیعی‌اش برگشت.

پرو به

تقرین اول

برگرد المَعْجَم

أَرَى، يُرَى، أُر، إِرَاءَةٌ ← من باب افعال

|   |   |   |
|---|---|---|
| أَرُونِي : نشانم دهید<br>« أَرُوا + نون و قایه + ي »<br>مصدر من باب استفعال   | تَعَرَّضَ: در معرض قرار گرفت<br>تَغَدَّى: تغذیه کرد ← فعل ماض من باب تفعّل<br>(مضارع: يَتَغَدَّى)<br>التَّلَوُّثُ: آلودگی ← مصدر من باب تفعّل<br>التَّوَاؤُنُ : تعادل ← مصدر من باب تفاعل<br>الْحَقْلُ! کشتزار «جمع: الْحُقُول»<br>الْحَمْضِيَّةُ: اسیدی<br>الْخَبِيرُ: کارشناس «جمع: الْخَبْرَاءُ»<br>الْخَضْرَاوَاتُ: سبزیجات<br>رَاقِبٌ: مراقبت کرد ← فعل ماض من باب مُفَاعَلَةٌ<br>رَبَّى: پرورش داد (مضارع: يَرْبِي)<br>← فعل ماض من باب تفعيل | أَرُونِي : نشانم دهید<br>« أَرُوا + نون و قایه + ي »<br>أَلِاسْتِقْرَارُ: آرامش و ثبات<br>أَلْأَسْمِدَةُ: کودها «مفرد: السَّمَاد»<br>إِطَّلَعَ: آگاهی یافت<br>«مضارع: يَطَّلَعُ»<br>الْأَفْرَاحُ: جوجه‌ها<br>«مفرد: الْفَرْخُ» = الْفِرَّاحُ<br>الْإِكْتَارُ: بسیار گردانیدن، زیاده‌روی<br>الْبَيْتَةُ: محیط زیست<br>تَحَقَّقَ: تحقق یافت<br>تَعَدَّى: دست درازی کرد (مضارع: يَتَعَدَّى)<br>مصدر من باب افعال<br>فعل ماض من باب تفعّل<br>فعل ماض من باب تفعّل |
| السَّمَاحُ: اجازه دادن به<br>(سَمَحَ - )<br>الْفِرَّانُ: موش‌ها<br>«واحد آن: الْفَأْرَةُ»<br>قَرَّرَ: تصمیم گرفت ← فعل ماض من باب تفعيل<br>الْكَائِنَاتُ: موجودات<br>الْمُزَارِعُ: کشاورز = الْفَلَّاحُ<br>الْمُهَدِّدُ: تهدید کننده<br>مَوْلِمٌ: دردآور<br>هَنَّاكَ: آنجا، وجود دارد<br>يَعِيشُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ:<br>از یکدیگر تغذیه می‌کنند<br>فعل ماض من باب تفعّل | تَعَرَّضَ: در معرض قرار گرفت<br>تَغَدَّى: تغذیه کرد ← فعل ماض من باب تفعّل<br>(مضارع: يَتَغَدَّى)<br>التَّلَوُّثُ: آلودگی ← مصدر من باب تفعّل<br>التَّوَاؤُنُ : تعادل ← مصدر من باب تفاعل<br>الْحَقْلُ! کشتزار «جمع: الْحُقُول»<br>الْحَمْضِيَّةُ: اسیدی<br>الْخَبِيرُ: کارشناس «جمع: الْخَبْرَاءُ»<br>الْخَضْرَاوَاتُ: سبزیجات<br>رَاقِبٌ: مراقبت کرد ← فعل ماض من باب مُفَاعَلَةٌ<br>رَبَّى: پرورش داد (مضارع: يَرْبِي)<br>← فعل ماض من باب تفعيل | أَرُونِي : نشانم دهید<br>« أَرُوا + نون و قایه + ي »<br>أَلِاسْتِقْرَارُ: آرامش و ثبات<br>أَلْأَسْمِدَةُ: کودها «مفرد: السَّمَاد»<br>إِطَّلَعَ: آگاهی یافت<br>«مضارع: يَطَّلَعُ»<br>الْأَفْرَاحُ: جوجه‌ها<br>«مفرد: الْفَرْخُ» = الْفِرَّاحُ<br>الْإِكْتَارُ: بسیار گردانیدن، زیاده‌روی<br>الْبَيْتَةُ: محیط زیست<br>تَحَقَّقَ: تحقق یافت<br>تَعَدَّى: دست درازی کرد (مضارع: يَتَعَدَّى)<br>مصدر من باب افعال<br>فعل ماض من باب تفعّل<br>فعل ماض من باب تفعّل |

برگرد حَوْلَ النَّصِّ

كِهْ أ. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطِّ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

.....

۱- الْرَوَابِطُ الْمَتَدَاخِلَةُ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَ بَيْنَتِهَا تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ التَّوَاؤُنِ فِي الطَّبِيعَةِ.

روابط در هم تنیده شده میان موجودات زنده و محیط زیستشان منجر به برهم زدن تعادل در طبیعت می‌شود.

<sup>۳۹</sup> مصادر، اسم فاعل و اسم مفعول ها را در صورت نیاز می‌توان به شکل فعل معنا کرد.

<sup>۴۰</sup> أُخْرَى: بر وزن فَعْلَى اسم تفضیل مونث است. و مذکر آن «أَخْر» بر وزن أَفْعَل

<sup>۴۱</sup> حَقْلٌ : ج حُقُولٌ : کشتزار تا زمانیکه سر سبز باشد، سرزمین حاصلخیز که در آن کشت کنند.

- ۲- كَانَ الْفَلَّاحُ يَمْلِكُ مَرْعَةً فِي شَمَالِ إِيرَانَ يَزْرَعُ فِيهَا الرُّزَّ.  
کشاورز در شمال ایران مزرعه‌ای داشت (مالک بود) که در آن برنج می‌کاشت.
- ۳- ظَنَّ الْمَزَارِعُ أَنَّ الْبُومَاتِ هِيَ الَّتِي تَأْكُلُ أَفْرَاحَ الطُّيُورِ.  
کشاورز گمان کرد که جغدها همانی‌اند که جوجه‌های پرندگان را می‌خورند.
- ۴- الْأَزَارِعُ لَمْ يَسْمَحْ لِلتَّعَالِبِ بِالذُّخُولِ إِلَى مَرْعَتِهِ.  
کشاورز به روباه‌ها اجازه ورود به مزرعه‌اش را نداد.
- ۵- كَانَ الْمَزَارِعُ يَرِي الطُّيُورَ وَالْبُومَاتِ فِي مَرْعَتِهِ.  
کشاورز در مزرعه‌اش پرندگان و جغدها را پرورش می‌داد.
- ۶- فِي النَّهَايَةِ حَافِظٌ الْمَزَارِعُ عَلَى الطُّيُورِ وَأَفْرَاحِهَا.  
در پایان کشاورز از پرندگان و جوجه‌هایش مراقبت کرد.
- ۷- تُعَدُّ النُّفَايَاتُ الصَّنَاعِيَّةُ تَهْدِيدًا لِنِظَامِ الطَّبِيعَةِ.  
زباله‌های صنعتی تهدیدی برای نظم طبیعت بشمار می‌آیند.

### ب. اِنْتِخِبِ الْكَلِمَةَ الصَّحِيحَةَ لِلْفَرَاغِ.

- ۱- بَعْدَ (سَنِينَ □ / شُهُورًا ) شَاهِدَ الْمَزَارِعُ أَنَّ الْخَضِرَاتِ بِالْمَرْعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلْفِ.  
کشاورز بعد از چند ماه دید که سبزیجات مزرعه در معرض خوردن و تلف شدن قرار می‌گیرد.
- ۲- كَانَتْ مَجْمُوعَةٌ كَبِيرَةٌ مِنَ (التَّعَالِبِ □ / الْفِرَانِ ) تَهْجُمُ عَلَى الْخَضِرَاتِ وَ تَأْكُلُهَا.  
گروه بزرگی از موش‌ها به سبزیجات حمله می‌کردند و آنها را می‌خوردند.
- ۳- عَيْشُ الْحَيَوَانَاتِ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ يُحَقِّقُ إِجَادَ (النُّفَايَةِ □ / التَّوَاظُنِ ) فِي الطَّبِيعَةِ.  
تغذیه حیوانات از یکدیگر، تعادل در طبیعت را محقق می‌سازد.
- ۴- أَيْ خَلَلٌ فِي نِظَامِ الطَّبِيعَةِ يُؤَدِّي إِلَى تَخْرِيْبِهَا وَ (مَوْتِ  / حَيَاةِ □) مَنْ فِيهَا.  
هر اختلالی در نظام طبیعت به ویران‌سازی آن و مرگ (از بین رفتن) هرکس در آن است، منجر می‌شود.
- ۵- إِجَادُ النُّفَايَاتِ الصَّنَاعِيَّةِ وَ الْمَنْزِلِيَّةِ (يَهْدُدُ  / لَا يَهْدُدُ □) نِظَامَ الطَّبِيعَةِ.  
ایجاد زباله‌های صنعتی و خانگی نظم طبیعت را تهدید می‌کند.
- ۶- تَدَخُّلُ الْإِنْسَانِ فِي أُمُورِ الطَّبِيعَةِ يُؤَدِّي إِلَى (تَنْظِيمِ □ / اِخْتِلَالِ ) تَوَازُنِهَا.  
دخالت انسان در امور طبیعت، به برهم خوردن (عدم) تعادل آن منجر می‌شود.
- ۷- هَدَّدَ الْمَزَارِعُ الطَّبِيعَةَ فِي مَرْعَتِهِ بِـ (حَفِظِ □ / قَتَلَ ) بُومَاتِهَا.  
کشاورز طبیعت را در مزرعه‌اش با کشتن جغدهای آن تهدید کرد.

۴ حَافِظٌ عَلَى: حفظ کرد، مراقبت کرد

۴ خَلَلٌ: عیب، نقص، نقیصه، ایراد، اشکال، ناموزونی، ناهماهنگی، اختلال، نوسان، عدم توازن، عدم تعادل

## ه اِغْمُوا ه برگرد

### الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

- ۱- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ.
  - ۲- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا.
  - ۳- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا.
  - ۴- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارَ الصّٰلِحِيْنَ.
- از خدا آمرزش خواستم.  
از خدا بی گمان آمرزش خواستم.  
از خدا صادقانه آمرزش خواستم.  
از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه ای میان دو کلمه «اِسْتَعْفَرْتُ» و «اِسْتِغْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
- مصدر «اِسْتِغْفَارًا» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید
- نقش کلمه «اِسْتِغْفَارًا» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

- این مصدر در جمله دوم بر انجام فعلِ «اِسْتَعْفَرْتُ» تاکید کرده است.
- به مصدر «اِسْتِغْفَارًا» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بی گمان»، «حتماً»، «قطعاً» و «واقعاً» استفاده می کنیم.<sup>۴۴</sup>

### اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا.

مفعول مطلق تأکیدی

- دو کلمه «صَادِقًا» و «الصّٰلِحِيْنَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟
- گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛ مانند «اِسْتِغْفَارًا» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

### اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا.

مفعول مطلق نوعی

مضاف الیه

صفت

- در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می کنیم؛ مثال:  
اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارَ الصّٰلِحِيْنَ. از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

- در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛<sup>۱</sup> مثال:

تَجْتَهِدُ اُمُّكَ لِتَرْبِيَةِ اَوْلَادِهَا اِحْتِهَادًا بِالْغَا. مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می کند.

اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

<sup>۴۴</sup> دقت کنید: در ترجمه فارسی «مفعول مطلق تأکیدی» از قیدهای تأکیدی مانند: «بی گمان»، «حتماً»، «قطعاً» و «واقعاً» کنار فعل استفاده می کنیم.

مفعول مطلق مصدری از فعل جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعل جمله است که **بر انجام فعل تأکید می‌کند** و صفت یا مضاف الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی مصدری از فعل جمله است که **نوع و چگونگی انجام فعل** را بیان می‌کند و صفت یا مضاف الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی های گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

**در پایه دهم با هشت باب قاعده مند «ثلاثی مزید» آشنا شدید که عبارت‌اند از:**

| باب          | ماضی         | مضارع        | مصدر         |
|--------------|--------------|--------------|--------------|
| إِفْتِعَال   | أَفْتَحَرُ   | يَفْتَحِرُ   | إِفْتِحَار   |
| إِسْتِفْعَال | أَسْتَحْدِمُ | يَسْتَحْدِمُ | إِسْتِحْدَام |
| إِنْفِعَال   | أَنْسَحِبُ   | يَنْسَحِبُ   | إِنْسِحَاب   |
| إِفْعَال     | أَرْسَلُ     | يُرْسِلُ     | إِرْسَال     |

| باب        | ماضی      | مضارع       | مصدر       |
|------------|-----------|-------------|------------|
| تَفْعِيل   | عَلِمَ    | يُعَلِّمُ   | تَعْلِيم   |
| تَفْعُل    | تَقَدَّمَ | يَتَقَدَّمُ | تَقَدُّم   |
| تَفَاعُل   | تَعَارَفَ | يَتَعَارَفُ | تَعَارُف   |
| مُفَاعَلَة | سَاعَدَ   | يُسَاعِدُ   | مُسَاعَدَة |

اکنون با چند مصدر از فعل‌های «ثلاثی مجرّد» که در این درس به کار رفته‌اند، آشنا شوید.

مصدرهای ثلاثی مجرّد بی قاعده‌اند. در اصطلاح گفته می‌شود این مصدرها «سَمَاعی» اند؛ یعنی شنیداری‌اند و باید از قبل شنیده شده باشند؛ اما مصدرهای ثلاثی مزید چنین نیستند؛ برای نمونه وقتی که وزن «إِفْتَعَلَ، يَفْتَعِلُ، إِفْتِعَال» را حفظ باشید، به سادگی می‌دانید مصدر فعل های اِعْتَرَفَ و اِشْتَرَكَ عبارت است از: اِعْتَرَفَ و اِشْتَرَكَ؛ پس مصدرهای ثلاثی مزید «قیاسی» اند؛ یعنی وقتی که وزن ماضی، مضارع، امر و مصدر یک باب را بلد باشیم؛ با مقایسه کردن، بقیه فعل‌ها و مصدرهای آن باب را می‌شناسیم؛ اما وقتی بدانید مصدر فعلِ ظَلَمَ، «ظَلَمَ» است؛ می‌توانید مصدر فعل‌های صَبَرَ، ذَكَرَ و قَرَأَ را حدس بزنید.

چند مصدر ثلاثی مجرّد:

| ماضی   | مضارع    | مصدر   |
|--------|----------|--------|
| صَبَرَ | يَصْبِرُ | صَبْر  |
| ذَكَرَ | يَذْكُرُ | ذِكْر  |
| هَجَمَ | يَهْجُمُ | هَجُوم |
| فَتَحَ | يَفْتَحُ | فَتْح  |
| خَرَجَ | يَخْرُجُ | خُرُوج |

| ماضی   | مضارع    | مصدر     |
|--------|----------|----------|
| ظَلَمَ | يَظْلِمُ | ظَلْم    |
| قَرَأَ | يَقْرَأُ | قِرَاءَة |
| طَارَ  | يَطِيرُ  | طَيْرَان |
| عَاشَ  | يَعِيشُ  | عَيْش    |
| نَامَ  | يَنَامُ  | نَوْم    |

از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعل جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است.

**که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ: اِنْتَخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَفْعُولَ الْمَطْلُوقَ، وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.**

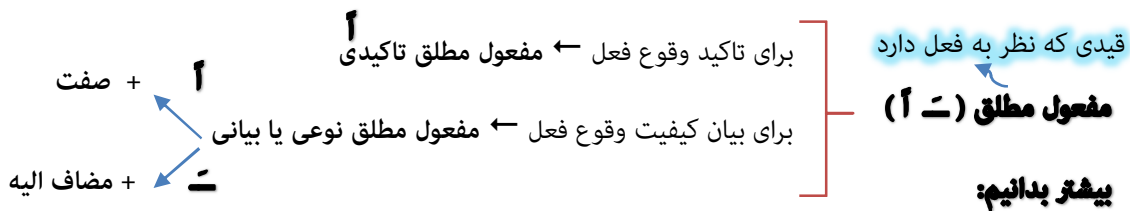
- ۱- ﴿ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴾ المَعْرَاج: ۵  
الف. قطعاً شکیبایی کن.   
ب. به زیبایی صبر کن.
- ۲- ﴿ ... اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴾ الأَحْزَاب: ۴۱  
الف. خدا را همیشه یاد کنید.   
ب. خدا را بسیار یاد کنید.
- ۳- ﴿ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴾ النِّسَاء: ۱۶۴  
الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت.   
ب. خدا با موسی سخنی گفت.
- ۴- ﴿ وَ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا ﴾ الْفُرْقَان: ۲۵  
الف. و مانند ملائک فرود آمدند.   
ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

**بیشتر بدانیم:**

در موارد زیر حقا نقض اصلی جمله است که با حذف خلل در معنا ایجاد می شود.  
(۱) اِنَّ لِبَدْنِكَ، عَلَيْكَ حَقًّا: اسم اِنَّ و منصوب بدن تو بر تو حقی دارد.

(۲) اُحِبُّ حَقًّا: مفعول و منصوب حق را دوست دارم.

(۳) كَانَ وَعَدُ رَبِّي حَقًّا: خبر كان و منصوب وعده پروردگارم، حق است.



که نقش اصلی در جمله ندارد..

**۱- مفعول مطلق، مصدر منصوب به شکل ( َ )**

به شکل «مثنی و جمع و همراه ال» به کار نمی رود.

أَنْتَ الَّذِي قَدَرْتَ كُلَّ شَيْءٍ ..... (قادرًا - مُقْتَدِرًا - قَدْرًا - **تقديرًا**)

به دو روش متوجه می شویم که لباساً، مفعول مطلق نیست:  
(۱) مصدر البس میشود لباس؛ نه لباس  
(۲) حذف آن از جمله خلل در معنا ایجاد می شود.

أَلْبَسَ أَبِي عَمِّي لِبَاسًا. پدرم بر عمویم لباسی را پوشاند.  
البس: فعل/أب: فاعل/عم: مفعول ۱/ لباساً: مفعول ۲

وَ أَنَا وَائِقٌ أَنْ كُلِّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلِيونَ بِأَوْصَافٍ لَا تُشْبِهُ أَوْصَافِ الْكُتَّابِ الْآخَرِينَ.  
و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای ناپلئون را به صفت‌هایی وصف کرده که شبیه صفت‌های نویسندگان دیگر نیست.  
«أَوْصَافٍ»: مفعول مطلق نیست (مفعول مطلق باید مصدر فعل باشد و جمع نباشد: وصف يَصِفُ وَصْفًا)



۲- ترجمه مفعول مطلق

- (الف) مفعول مطلق تأکیدی به صورت قید تأکیدی «حتماً، قطعاً، بی‌گمان» کنار فعل ترجمه می‌شود.  
 إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ الْقُرْآنَ عَلَى النَّبِيِّ (ص).  
 نَزَلَ الْقُرْآنَ عَلَى النَّاسِ تَنْزِيلاً.  
 بی‌گمان خداوند قرآن را بر پیامبر (ص) نازل کرد.  
 ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ الْإِنْسَانُ ۲۳ در حقیقت ما قرآن را بر تو قطعاً فرو فرستادیم. فولادوند
- (ب) مفعول مطلق نوعی اگر مضاف باشد، به صورت قید «مانند، همچون» کنار مضاف الیه ترجمه می‌شود.  
 فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعَاظِمِ: و خانه [خدا] را همچون بزرگان طواف کرد.

(ج) مفعول مطلق نوعی + صفت مفرد ← نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست و فقط صفت به صورت «قید» ترجیحاً کنار فعل ترجمه می‌شود.

« فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا » الْمَعَارِج: ۵ به زیبایی صبر کن.  
 «... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» الْأَحْزَاب: ۴۱ خدا را بسیار یاد کنید.  
 ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ الْفَتْحُ ۱ بی‌گمان ما برایت آشکارا (بطور آشکار) فتح کردیم. (فتوحی آشکار کردیم)

(د) مفعول مطلق نوعی + جمله وصفیه ← مفعول مطلق به صورت «به گونه‌ای که، چنان که، که و ...» ترجمه می‌شود.  
 خِفْتُ مِنَ الْمَعَاصِي خَوْفًا مَنَعْنِي مِنَ الْاِرْتِكَابِ. از گناهان چنان ترسیدم که مرا از انجام بازداشت.  
 يُؤَثِّرُ الْكِتَابُ فِي نَفْسِ قَارِئِهِ تَأْثِيرًا يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ: کتاب در وجود خواننده‌اش به گونه‌ای تأثیر می‌گذارد که در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.  
 يُؤَثِّرُ الْكِتَابُ فِي نَفْسِ قَارِئِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ. کتاب تأثیر ژرفی در وجود خواننده‌اش می‌گذارد که در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.

۳- اگر بعد از مفعول مطلق، «جَارٌ و مجرور/ حروف عطف و فِثْمٌ ... / کلمه پرسشی/ اِنْ» بیاید، مفعول مطلق از نوع تأکیدی است.

نَزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا لَهْدَايَةِ الْإِنْسَانِ. خداوند قرآن را برای هدایت انسان قطعاً نازل کرد.

● عَيْنِ الْمَفْعُولِ الْمَطْلُوقِ:

- (۱) كان كلامي في هذا الموضوع كلامَ الحقِّ! ← كلام: خبر كان
- (۲) انسحب العدوُّ في نهايةِ خاسراً! ← خاسراً: حال
- (۳) المرأةُ الشجاعةُ قاتلتِ الأعداءَ قتالاً عجيبيّاً! ← قتالاً (مصدر دیگر باب مفاعلة است): مفعول مطلق نوعی
- (۴) حاولتُ للرياضة بعد محاولة كثيرةٍ في الدرس! ← محاولة: مضاف الیه

## که التمارین برگرد

● التمرین الأول: عین کلمة مناسبة للتوضیحات التالية في معجم الدرس.

۱- أنواع من النباتات التي يتغذى الإنسان بها. **الخضراوات**

گونه‌هایی از گیاهان که انسان از آن تغذیه می‌کند. (سبزیجات)

۲- أرض واسعة خضراء تزرع فيها أنواع المحاصيل. **الحقل**

زمین پهناور و سبزی که در آن گونه‌های فراورده‌ها (انواع محصولات) کشت می‌شود. (کشتزار)

۳- عالم متخصص بأمور مهنة أو عمل أو برنامج. **الخبير**

داناى متخصص در امور پيشه اى يا كارى يا برنامه اى (نرم افزارى) است. (كارشناس)

۴- مواد كيميائية و طبيعية لتقوية التراب الضعيف. **الاسمدة**

مواد شیمیایی و طبیعی برای توانمندسازی خاک ناتوان. (تقویت خاک ضعیف) (کودها)

۵- حيوان صغير يعيش تحت الأرض ينقل داء الطاعون؛ والقطة من أعدائه. **الفأر**

جاندارى كوچك كه زير زمين زندگى مى‌كند؛ بيمارى طاعون را منتقل مى‌سازد و گربه از دشمنانش است. (موش)

● التمرین الثاني: اقرأ النص التالي؛ ثم عین ترجمه الكلمات الحمراء، و اكتب المطلوب منك. برگرد

### الكتاب الخامس و الأربعون من نهج البلاغة

إلى عثمان بن حنيف عامل أمير المؤمنين علي (عليه السلام) على البصرة

أما بعد، يا ابن حنيف فقد بلغني أن رجلاً من فتيّة<sup>١</sup> أهل البصرة دعاك إلى مذبحة<sup>٢</sup> فأسرعت إليها؛ ... و ما ظننت أنك تجيب إلى طعام قوم عائلهم<sup>٣</sup> مجفوء<sup>٤</sup> و عنيتهم مدعو<sup>٥</sup>.

ألا و إن لكل مأموم<sup>٦</sup> إماماً يقتدي<sup>٧</sup> به و يستضيء<sup>٨</sup> بنور علمه.

ألا و إن إمامكم قد اكتفى<sup>٩</sup> من دنياه بطمريه<sup>١٠</sup> و من طعميه<sup>١١</sup> بقرصيه<sup>١٢</sup>.

ألا و إنكم لاتقدرون على ذلك و لكن أعينوني<sup>١٣</sup> بورع و اجتهاد و عفة و سداد<sup>١٤</sup>.

### نامه چهل و پنجم نهج البلاغه

به عثمان بن حنيف استاندار امير المؤمنين علي عليه السلام در بصره

اما پس [از ياد خدا و پيامبر] اى پسر حنيف، به من [خبر] رسيد كه مردى از مردان<sup>١٠</sup> بصره، تو را به سفره مهمانى خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوى آن شتافتى؛ ... و گمان مى‌کردم مهمانى مردمى را پذيرى كه تهيدستان رانده و ثروتمندشان دعوت شده است.

آگاه باشيد كه هر رهروى پيشوايى دارد كه از او پيروى مى‌كند و از نور دانشش روشنى مى‌جويد.

آگاه باشيد امامتان از دنيايش به دو جامه كهنه و از خوراكش به دو قرص نان بسنده كرده است.

آگاه باشيد كه قطعاً شما همى‌توانيد چنين كنيد؛ ولى با پارسايى و تلاش و پاكدامنى و درستى، مرا يارى دهيد.

۱- عَيْنٌ نُونٌ الْوَقَايَةِ فِي النَّصِّ: بَلَّغَنِي؛ أَعِينُونِي

۲- أَعْرَبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ:

أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حَنِيفٍ فَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادَبَّةٍ فَاسْرَعْتَ إِلَيْهَا.

حَنِيفٌ: مضاف إليه و مجرور علامته كسره - رَجُلًا: اسمٌ أَنْ و منصوب علامته فتحة - فِتْيَةٍ: مجرور به حرف جرّ

علامته كسره - الْبَصْرَةِ: مضاف إليه و مجرور علامته كسره - مَادَبَّةٍ: مجرور به حرف جرّ علامته كسره

۳- عَيْنِ الْكَلِمَةِ عَلَى وَزْنِ «أَفْعَلْتِ» وَ الْأُخْرَى عَلَى وَزْنِ «افْتَعَلَّ»: اسْرَعْتَ، اجْتِهَادِ

۴- عَيْنِ نَوْعِ فِعْلِ «لَا تَقْدِرُونَ» وَ صِيغَتِهِ: فِعْلٌ مُضَارِعٌ مَنْفِيٌّ، جَمْعٌ مَذَكَّرٌ مُخَاطَبٌ

- ۱- الْفِتْيَةُ: الشَّبَابُ «مُفْرَدَةٌ: الْفَتَى» ۲- الْمَادَبَّةُ: مَائِدَةُ الضِّيَافَةِ ۳- الْعَائِلُ: الْفَقِيرُ ۴- الْمَجْفُو: الْمَطْرُودُ  
 ۵- الْمَدْعُو: الَّذِي قَدْ دَعَوْنَاهُ ۶- الْمَأْمُومُ: الْتَابِعُ، الَّذِي حَلَفَ الْإِمَامَ ۷- اِفْتَدَى: تَبَعَ ۸- اسْتِزَاءٌ: طَلَبُ الضَّوِّءِ  
 ۹- اِكْتَفَى بِهِ: جَعَلَهُ كَافِيًا ۱۰- الطَّمْرُ: الْبَلَّاسُ الْعَتِيقُ «جَمْعُهُ: الْأَطْمَارُ» ۱۱- الطَّعْمُ: الطَّعَامُ  
 ۱۲- الْقُرْصُ: قِطْعَةٌ مِنَ الْخُبْزِ وَ نَحْوِهِ دَائِرِي الشَّكْلِ ۱۳- أَعِينُونِي: اُنْصُرُونِي ۱۴- السَّدَادُ: الصَّوَابُ (درستی)  
 ۱۵- «فِتْيَةٌ» جمع «فَتَى» در اصل به معنای «جوانان» است. در این متن اشاره به یکی از مردان سرشناس سرمایه دار است.

### ● التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ. بِرْكَوْدِ

| إِسْمُ الْفَاعِلِ                                     | الْمَصْدَرُ                    | الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ                    | الْمُضَارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ      | الْمَاضِي                       |
|---|--------------------------------|---|--------------------------------------|---------------------------------|
| الْمُرْسِلُونَ:<br>فرستادگان                          | إِرْسَالُ:<br>فرستادن          | أَرْسَلُوا:<br>بفرستید                    | سَوْفَ يُرْسَلُ:<br>خواهد فرستاد     | قَدْ أَرْسَلَ:<br>فرستاده است   |
| الْمُنْتَهِينُ:<br>آگاه شدگان                         | إِنْتِهَاءُ:<br>آگاه شدن       | إِنْتَهَوْا:<br>آگاه شوید                 | سَتَنْتَهَوْنَ:<br>آگاه خواهید شد    | أَنْتَبَهَ:<br>آگاه شد          |
| الْمُنْسَحِبُ:<br>عقب نشینی کننده                     | إِنْسِحَابُ:<br>عقب نشینی کردن | لَا تَنْسَحِبُ:<br>عقب نشینی نکن          | لَا يَنْسَحِبُ:<br>عقب نشینی نمی کند | انْسَحَبْتُ:<br>عقب نشینی کردید |
| الْمُسْتَرْجِعُ:<br>پس گیرنده                         | اسْتِرْجَاعُ:<br>پس گرفتن      | لَا تَسْتَرْجِعِي:<br>پس نگیر             | يَسْتَرْجِعُ:<br>پس می گیرد          | مَا اسْتَرْجَعُ:<br>پس نگرفت    |
| الْمُجَادِلَانُ:<br>دو بحث کننده، بحث کنندگان         | مُجَادَلَةٌ:<br>بحث کردن       | لَا تُجَادِلُوا:<br>بحث نکنید             | لَمْ يُجَادِلْ:<br>بحث نکرده است     | مَا جَادَلَ:<br>بحث نکرد        |
| الْمُتَذَكِّرَاتُ:<br>به یاد آورندگان                 | تَذَكُّرُ:<br>به یاد آوردن     | تَذَكَّرُ:<br>به یاد بیاور                | يَتَذَكَّرَانُ:<br>به یاد می آورند   | تَذَكَّرَ:<br>به یاد آورد       |
| الْمُتَنَاصِرِينَ:<br>دو همیاری کننده، همیاری کنندگان | تَنَاصُرُ:<br>همیاری کردن      | رَجَاءُ تَنَاصُرَا:<br>لطفاً، همیاری کنید | تَتَنَاصِرُونَ:<br>همیاری می کنید    | تَنَاصَرُوا:<br>همیاری کردند    |
| الْمُسَجِّلَةُ:<br>دستگاه ضبط صوت                     | تَسْجِيلُ:<br>ضبط کردن         | سَجَّلْ:<br>ضبط کن                        | تُسَجَّلِينَ:<br>ضبط می کنی          | قَدْ سَجَّلَ:<br>ضبط کرده است   |



● التمرین الرابع: اکتب العمليات الحسابية التالية كالمثال: **برگرد**

- ۱- تسعة زائد أربعة يساوي ثلاثة عشر.  $9 + 4 = 13$
- ۲- سبعة في خمسة يساوي خمسة و ثلاثين.  $7 \times 5 = 35$
- ۳- أربعون تقسيم على أربعة يساوي عشرة.  $40 : 4 = 10$
- ۴- ستة و تسعون ناقص ستة عشر يساوي ثمانين.  $96 - 16 = 80$
- ۵- ثمانية و ستون ناقص أحد عشر يساوي سبعة و خمسين.  $68 - 11 = 57$
- ۶- واحد و عشرون زائد اثنين و ستين يساوي ثلاثة و ثمانين.  $21 + 62 = 83$

● التمرین الخامس: عین إعراب الكلمات التي أُشير إليها بخط. **برگرد**

المبتدأ، الخبر، الفاعل، المفعول، المفعول المطلق، نائب الفاعل، المضاف إليه، المجرور بحرف الجر، الصفة، اسم الحروف المشبهة بالفعل وخبره، اسم لا النافية للجنس وخبره، الحال، المستثنى

۱- إن الله غافر ذنوب التائبين.

قطعا خداوند آمرزنده گناهان توبه کنندگان است.

الله: اسم الحروف المشبهة بالفعل إن، منصوب بالفتحة - غافر: خبر إن، مرفوع بالضممة - ذنوب: مضاف إليه، مجرور بالكسرة - التائبين: مضاف إليه، مجرور بالياء

۲- لا شيء أحق بالسجن من اللسان.

هیچ چیزی سزاوارتر از زبان به زندان نیست. (یعنی زبان را باید کنترل کرد)

شيء: اسم لا النافية للجنس، مفتوح - أحق: خبر النافية للجنس، مرفوع بالضممة - اللسان: مجرور بالكسرة بواسطة حرف الجر

برای دبیر: «سواء» اسم بمعنى الاستواء مرفوع على الخبرية للمبتدأ المحذوف أى الأمران سواء ثم بين الأمرين بقولهم: (ضحكت أم بكيت) و الجملة جزء للجملة المذكورة بعد لتضمنها معنى الشرط.

خیمه شب بازی دهر  
با همه تلخی و شیرینی خود می‌گذرد

۳- الحياة مستمرة سواء ضحكت أم بكيت.

زندگی ادامه دارد چه بخندی چه گریه کنی.

الحياة: مبتدأ و مرفوع بالضممة  
مستمرة: خبر و مرفوع بالضممة

۴- من لم يؤدبه الوالدان صغيراً يؤدبه الزمن.

هر کس که پدر و مادر او را در کودکی تربیت نکند، روزگار او را تربیت می‌کند.

الوالدان: فاعل، مرفوع بالالف - صغيراً: حال، منصوب بالفتحة - الزمن: فاعل، مرفوع بالضممة

۵- يهتم المواطن الفهيم بنظافة البيئته اهتماماً بالغاً.

شهروند فهمیده به نظافت محیط زیست بسیار اهمیت می‌دهد. (اهتم ب: اهمیت داد به، اهتمام ورزید به)

المواطن: فاعل، مرفوع بالضممة - البيئته: مضاف إليه، مجرور بالكسرة - اهتماماً: مفعول مطلق نوعي، منصوب بالفتحة بالغاً: صفة، منصوب بالفتحة یا منصوب بالتبعية

فعل مضارع منفی، مجهول      نائب فاعل      صفت

۶- لا يُتْرَكُ الصَّادِقُ بِسَبَبِ زَلَّةٍ أَوْ عَيْبٍ فِيهِ؛ لِأَنَّهُ لَا يُوْجَدُ أَحَدٌ كَامِلٌ إِلَّا لِلَّهِ.

دوست به خاطر یک لغزش یا نقصی که در اوست ترک نمی شود؛ زیرا شخص کاملی جز خدا یافت نمی شود (وجود ندارد).  
الصَّادِقُ: نائبُ الفاعِلِ، مرفوع بالضمّة - زَلَّةٌ: المضافُ إليه، مجرور بالكسرة - كَامِلٌ: الصِّفَةُ، مرفوع بالضمّة یا مرفوع بالتبعية - اللّهُ: المُستثنى، منصوب بالفتحة

۷- يَرَى الْمُتَشَائِمُ الصَّعُوبَةَ فِي كُلِّ فُرْصَةٍ؛ أَمَّا الْمُتَفَائِلُ فَيَرَى الْفُرْصَةَ فِي كُلِّ صُعُوبَةٍ.

فرد بدبین در هر فرصتی مشکل و سختی را می بیند؛ اما فرد خوش بین فرصت را در هر مشقت و سختی ای می بیند.  
الْمُتَشَائِمُ: الفاعل، مرفوع بالضمّة - الصَّعُوبَةُ: المفعول، منصوب بالفتحة - الْفُرْصَةُ: مفعول، منصوب بالفتحة

الْمُبْتَدَأُ (الْحَيَاةُ)، الْخَبَرُ (مُسْتَمِرَّةٌ)، الْفَاعِلُ (الْوَالِدَانِ، الرَّمْنُ، الْمَوَاطِنُ، الْمُتَشَائِمُ)، الْمَفْعُولُ (اهْتِمَامًا، الصَّعُوبَةَ، الْفُرْصَةَ)، نَائِبُ الْفَاعِلِ (الصَّادِقُ)، الْمُضَافُ إِلَيْهِ (ذُنُوبٌ، التَّائِبِينَ، الْبَيْتَةَ، زَلَّةً)، الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ (اللِّسَانَ)، الصِّفَةُ (بِالْغَا، كَامِلٌ)، اسْمُ الْخُرُوفِ الْمُسَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ (اللّهُ) وَ خَبَرُهُ (غَافِرٌ)، اسْمٌ لَا النَّاقِيَةَ لِلْجِنْسِ (شَيْءٌ) وَ خَبَرُهُ (أَحَقُّ)، الْحَالُ (صَغِيرًا)، الْمُسْتَثْنَى (اللّهُ)

۱- السُّجُنُ: زندان      ۲- الْمُتَشَائِمُ: بدبین      ۳- الْمُتَفَائِلُ: خوش بین

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: أَكْمِلْ فَرَاقَاتِ التَّرْجَمَةِ؛ ثُمَّ أَعْرِبْ مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ بَرَكْدٍ.

بَعْضُ الطُّيُورِ قَدْ تَلَجَّأَ إِلَى حَيْلٍ لَطَرْدٍ مُفْتَرِسَهَا عَنْ عَشَّهَا، وَ مِنْ هَذِهِ الْحَيْلِ أَنْ أَحَدَ الطُّيُورِ حِينَ يَرَى حَيَوَانًا مُفْتَرِسًا قَرِيبًا مِنْ عَشِّهِ، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنْ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَّبِعُ الْحَيَوَانَ الْمَفْتَرِسَ هَذِهِ الْفَرِيْسَةَ، وَ يَبْتَعِدُ عَنِ الْعَشِّ ابْتِعَادًا كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ الطَّائِرُ مِنْ خِدَاعِ الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ مِنْ عَشِّهِ وَ انْقِادِ حَيَاةِ فِرَاحِهِ مِنَ الْمَوْتِ يَطِيرُ بَعْتَةً طَيْرَانًا سَرِيعًا.

گاهی برخی پرندگان برای ..... دور کردن ..... شکارچی شان از لانه شان به چاره اندیشی پناه می برند (چاره جویی می کنند). از جمله این چاره اندیشی ها این است که هنگامی که یکی از این پرنده ها جانوری درنده نزدیک لانه اش ..... می بیند ..... ، روبه رویش وانمود می کند که ..... بالش ..... شکسته است، در نتیجه جانور درنده این شکار را تعقیب می کند و از لانه، بسیار ..... دور می شود ..... و وقتی پرنده از نیرنگ زدن به دشمن و دور شدنش از لانه اش و نجات دادن زندگی جوجه هایش مطمئن می شود، ناگهان ..... بطور سریع پرواز می کند .....

بَعْضُ ( مبتدأ، مرفوع بالضمّة) الطُّيُورِ قَدْ تَلَجَّأَ إِلَى حَيْلٍ لَطَرْدٍ مُفْتَرِسَهَا عَنْ عَشَّهَا (مجرور بالكسرة بواسطة حرف الجرّ)، وَ مِنْ هَذِهِ الْحَيْلِ أَنْ أَحَدَ الطُّيُورِ حِينَ يَرَى حَيَوَانًا مُفْتَرِسًا قَرِيبًا مِنْ عَشِّهِ، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنْ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَّبِعُ الْحَيَوَانَ الْمَفْتَرِسَ (فاعل، مرفوع بالضمّة) الْمَفْتَرِسَ ( صفة و مرفوع بالضمّة) هَذِهِ الْفَرِيْسَةَ، وَ يَبْتَعِدُ عَنِ الْعَشِّ كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ الطَّائِرُ مِنْ خِدَاعِ (مجرور بالكسرة بواسطة حرف الجرّ) الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ مِنْ عَشِّهِ (مجرور بالكسرة بواسطة حرف الجرّ) وَ انْقِادِ حَيَاةِ (مضاف إليه، مجرور بالكسرة) فِرَاحِهِ مِنَ الْمَوْتِ يَطِيرُ بَعْتَةً.

۱- لَجَّأَ: پناه بُرد      ۲- الْحَيْلُ: چاره اندیشی ها «مفرد: الْحَيْلَةُ»      ۳- الْمَفْتَرِسُ: درنده، جانور شکارچی درنده

۴- الْمَكْسُورُ: شکسته      ۵- تَبَعَ: تعقیب کرد      ۶- تَأَكَّدَ مِنْ: از ... مطمئن شد      ۷- الْخِدَاعُ: نیرنگ

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. بَرِّغِدْ

۱- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾<sup>الفتح: ۱</sup>  
 بی‌گمان برای تو بطور آشکار (آشکارا) فتح کردیم. («فتحی آشکار کردیم» هم درست است)  
 فَتَحًا: مفعول مطلق نوعی / مُبِينًا: صفت

۲- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْنِكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾<sup>الإنسان: ۲۳</sup>  
 بی‌گمان ما بر تو قرآن را قطعاً نازل کردیم. («به تدریج نازل کردیم» هم درست است)  
 الْقُرْآنَ: مفعول به / تَنْزِيلًا: مفعول مطلق تأکیدی

۳- «لَا فِقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِرَاثَ كَالْأَدَبِ.»<sup>الإمام علي عليه السلام</sup>  
 هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.  
 فَقْرٌ: اسم لای نفی جنس / كَالْأَدَبِ: خبر لای نفی جنس، جار و مجرور

۴- يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.  
 هر چیزی با انفاق کم می شود بجز علم؛ زیرا آن زیاد می شود.  
 كُلُّ: فاعل / بِالْإِنْفَاقِ: جار و مجرور / الْعِلْمَ: مستثنی

۵- يَعْيشُ الْبُخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ مُحَاسِبَةَ الْأَغْنِيَاءِ.  
 فرد خسیس در دنیا مانند فقیران زندگی می کند و در آخرت مانند ثروتمندان محاسبه می شود.  
 الْبُخِيلُ: فاعل / عَيْشَ: مفعول مطلق نوعی / الْفُقَرَاءِ: مضاف الیه / مُحَاسِبَةَ: مفعول مطلق نوعی / الْأَغْنِيَاءِ: مضاف الیه

● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ؛ ثُمَّ أَجِبْ عَمَّا يَلِي. بَرِّغِدْ

السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ الْأَسْمَاكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتُرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ<sup>۱</sup> فِي غِلَافٍ<sup>۲</sup> مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَّةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ احْتِيَاجَ الْأَحْيَاءِ؛ وَ يَعْيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطَرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا. أَمَّا الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ فَيَدْهَبُونَ إِلَى مَكَانِ احْتِفَائِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطَرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَافَ<sup>۳</sup> لِصَيْدِهِ.

۱- الْجَفَافُ: خشکی ۲- الْغِلَافُ: پوشش ۳- الْجَافُ: خشک

نوعی از ماهیان در آفریقا وجود دارد که هنگام خشکسالی (خشکی)، خودش را در پوششی از مواد لزجی (مخاطی) که از دهانش خارج می شود، پنهان می کند؛ و خودش را زیر گل (خاک رس) دفن می کند؛ سپس بیش تر از یکسال بطور عمیق می خوابد (خوابی ژرفناک فرو می رود)، و به آب و خوراک و هوا مانند زندگان نیاز ندارد؛ و داخل گودالی (چاله ای) کوچک چشم به راه بارش باران بسر می برد (زندگی می کند)، تا اینکه از آن پوشش بطور عجیب بیرون بیاید. شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به جای (محل) پنهان شدن او می روند و خاک خشک را برای صید آن می کنند (می کاوند).

- ۱- آينَ يوجَدُ هَذَا السَّمَكُ؟ - في إفريقيا  
 ۲- كَمْ مُدَّةً يَنَامُ السَّمَكُ المَدْفُونُ؟ - أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ  
 ۳- فِيمَ يَسْتُرُ السَّمَكُ المَدْفُونُ نَفْسَهُ؟ - في غِلافٍ مِنَ المَوَادِّ المَخاطِيبَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ.  
 ۴- كَيْفَ يَصْنَعُ السَّمَكُ المَدْفُونُ المَوَادِّ المَخاطِيبَةَ؟ - تَخْرُجُ المَوَادِّ المَخاطِيبَةُ مِنْ فَمِهِ.  
 ۵- مَا اسْمُ القَارَةِ الَّتِي تَعِيشُ فِيهَا السَّمَكُ المَدْفُونُ؟ - إفريقيا  
 ۶- مَنْ يَحْفِرُ التُّرابَ الجافَ لِصَيْدِ السَّمَكِ المَدْفُونِ؟ - الصَّيَادُونَ الإفريقيونَ  
 ۷- لِمَاذَا يَحْفِرُ الصَّيَادُونَ الإفريقيونَ التُّرابَ الجافَ حَسَبَ النَّصِّ؟ - لِصَيْدِ السَّمَكِ المَدْفُونِ  
 ۸- مَتَى يَسْتُرُ السَّمَكُ المَدْفُونُ نَفْسَهُ فِي غِلافٍ مِنَ المَوَادِّ المَخاطِيبَةِ؟ - عِنْدَ الجفافِ  
 ۹- ابْحَثْ عَنِ مُضَادِّ «تَدْخُلُ وَ فَوْقَ وَ أَموات وَ يَمُوتُ وَ صُعودٌ» وَ مُتْرادِفِ «غِذاءً وَ يَرُوحُ وَ عامٌ وَ يَرْقُدُ»  
 «تَدْخُلُ ≠ تَخْرُجُ وَ فَوْقَ ≠ تَحْتَ وَ أَموات ≠ أَحياءُ وَ يَمُوتُ ≠ يَعْيشُ وَ صُعودٌ ≠ نُزُولٌ»  
 «غِذاءً = طَعامٌ وَ يَرُوحُ = يَذْهَبُ وَ عامٌ = سَنَةٌ وَ يَرْقُدُ = يَنَامُ».

۱۰- ابْحَثْ عَنِ المَفْعُولِ المُطْلَقِ وَ «المُضَافِ إِلَيْهِ» وَ «الصِّفَةِ» وَ «الجَارِ وَ المَجْرورِ».

المَفْعُولِ المُطْلَقِ: نوماً، احتياجاً، خُروجاً  
 ثُمَّ يَنَامُ نوماً عَميقاً أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لا يَحْتَاجُ إِلَى المَاءِ وَ الطَّعامِ وَ الهَوَاءِ احتياجَ الحَياءِ؛ وَ يَعْيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انْتِظارِ نَزُولِ المَطَرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الغِلافِ خُروجاً عَجيباً.

المُضَافِ إِلَيْهِ: «ه» در ((نَفْسَهُ، فَمِهِ، نَفْسَهُ، اخْتِفاءِهِ، صَيْدِهِ)) / الجفافِ / الطينِ / الحياءِ / اختفاءِ / نزولِ / المطرِ  
 يوجَدُ نَوْعٌ مِنَ الأسماكِ فِي إفريقيا يَسْتُرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الجفافِ فِي غِلافٍ مِنَ المَوَادِّ المَخاطِيبَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطينِ، ثُمَّ يَنَامُ نوماً عَميقاً أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لا يَحْتَاجُ إِلَى المَاءِ وَ الطَّعامِ وَ الهَوَاءِ احتياجَ الحَياءِ؛ وَ يَعْيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انْتِظارِ نَزُولِ المَطَرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الغِلافِ خُروجاً عَجيباً. أَمَّا الصَّيَادُونَ الإفريقيونَ فَيَذْهَبُونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفاءِهِ قَبْلَ نَزُولِ المَطَرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرابَ الجافَ لِصَيْدِهِ.

الصِّفَةُ: المَخاطِيبَةُ / التي / عَميقاً / أَكْثَرَ / صَغِيرَةً / عَجيباً / الإفريقيونَ / الجافَ  
 يوجَدُ نَوْعٌ مِنَ الأسماكِ فِي إفريقيا يَسْتُرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الجفافِ فِي غِلافٍ مِنَ المَوَادِّ المَخاطِيبَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطينِ، ثُمَّ يَنَامُ نوماً عَميقاً أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لا يَحْتَاجُ إِلَى المَاءِ وَ الطَّعامِ وَ الهَوَاءِ احتياجَ الحَياءِ؛ وَ يَعْيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انْتِظارِ نَزُولِ المَطَرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الغِلافِ خُروجاً عَجيباً. أَمَّا الصَّيَادُونَ الإفريقيونَ فَيَذْهَبُونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفاءِهِ قَبْلَ نَزُولِ المَطَرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرابَ الجافَ لِصَيْدِهِ.

الجَارِ وَ المَجْرورِ: مِنَ الأسماكِ / فِي إفريقيا / فِي غِلافٍ / مِنَ المَوَادِّ / مِنَ فَمٍ / مِنَ سَنَةٍ / إِلَى المَاءِ / فِي انْتِظارِ / مِنَ الغِلافِ / إِلَى مَكَانٍ / لِصَيْدِ

۱۱- ابْحَثْ عَنِ أسماءِ الجَمْعِ السَّالِمِ وَ المُكسَّرِ وَ اُكْتُبْ نَوْعَهَا.  
 المَوَادِّ: جَمع مَكسَّر - مفردُهُ «المادَّةُ» / الصَّيَادُونَ: جَمع سَالمٍ مذكَّرٍ مفردُهُ «الصَّيادُ» / الإفريقيونَ: جَمع سَالمٍ مذكَّرٍ مفردُهُ الإفريقي

۱۲- اُكْتُبْ نَوْعَ فِعْلِ «يَسْتُرُ وَ صَيغَتَهُ. أ هُوَ لَارِمٌ أَمْ مُتَعَدٌّ؟ فِعْلٌ مُضارِعٌ، مَفْرَدٌ مذكَّرٌ غائِبٌ، مُتَعَدٌّ



## الذِّرُّسُ الْخَامِسُ بَرگرد

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دَعَاءِي﴾<sup>٤٥</sup> ابراهيم: ٤٠

منادای مضاف رب + ي  
مفعول ۱  
مفعول ۲  
رب: منادای مضاف رب + نا  
دعاء: مفعول  
اصل آن: دعاء + ي

پروردگارا، مرا و فرزندانم را برپادارنده نماز قرار بده؛ پروردگارا دعایم را بپذیر.

## یا اِلهی

یا اِلهی ، یا اِلهی  
اجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيداً  
یا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ  
وَ كَثِيرَ الْبَرَكَاتِ

اله: منادای مضاف  
إله: منادای مضاف  
منادای مضاف  
مفعول ۱  
مفعول ۲

ای خدای من، ای خدای من، ای برآورنده دعاها؛  
امروز را خوش اقبال و پر برکت قرار بده.

وَ اَمَلًا الصَّدرَ اَنْشِراحاً  
وَ اَعْنِي فِي دُرُوسِي  
وَ فَمِي بِالْبَسْمَاتِ  
وَ اَدَاءِ الْاَوْجِبَاتِ

مفعول  
مفعول  
مفعول

و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.  
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَ اَنْزِعْ عَقْلِي وَ قَلْبِي  
وَ اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِّي  
بِالْعُلُومِ وَ النَّصِيحَةِ  
فِي الْحَيَاةِ

مفعول  
مفعول  
مفعول

و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن.  
و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.


وَ اَمَلًا الدُّنْيَا سَلاماً  
وَ اِحْمِنِي وَ اِحْمِ بِلَادِي  
شاملاً كُلَّ الْجِهَاتِ  
مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ

مفعول  
مفعول  
مفعول

و دنیا را از صلیحی فراگیر، در همه جهت‌ها پر کن.  
و من و کشورم را از پیشامدهای بد نگهداری کن.





برگرد  الْمُعْجَم

|                         |  |  |
|-------------------------|--|--|
| الْمُجِيبُ : پاسخ دهنده | أَنْزَرُ : روشن کن (أَنْزَرَ ، يُنِيرُ)<br>الْإِنْشِرَاحُ : شادمانی، فراخی<br>الْبَسْمَاتُ : لبخندها «مفرد: الْبَسْمَةُ»<br>الْحَظُّ : بخت | إِحْمِنِي : از من نگهداری کن (حَمَى - ،<br>يَحْمِي / أَحْم + نون وقایه + ي)<br>أَعْنِي : مرا یاری کن (أَعَانَ ، يُعِينُ / أَعِنُ +<br>نون وقایه + ي) |
|-------------------------|--|--|

برگرد  حول النص

- ✓ x
- كِهْرَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ فِي مَا أَرَادَهُ الشَّاعِرُ.
- ۱- النَّجَاحُ فِي امْتِحَانَاتِ آخِرِ السَّنَةِ. (موفقیت در امتحانات پایان سال) x
  - ۲- السَّعَادَةُ وَ كَثْرَةُ الْبَرَكَاتِ. (خوشبختی و پر برکتی) ✓
  - ۳- شِرَاءُ بَيْتٍ جَدِيدٍ وَ كَبِيرٍ. (خرید خانه نو و بزرگ) x
  - ۴- إِنْارَةُ الْقَلْبِ وَ الْعَقْلِ. (روشن کردن دل و خرد) ✓
  - ۵- الْإِعَانَةُ فِي الدَّرُوسِ. (یاری کردن در درسها) ✓
  - ۶- إِنْشِرَاحُ الصَّدْرِ. (گشادگی سینه) ✓
  - ۷- شِفَاءُ الْمَرْضَى. (بهبودی بیماران) x
  - ۸- كَثْرَةُ الْأَمْوَالِ. (زیادی ثروت) x
  - ۹- طَوْلُ الْعُمْرِ. (مدت عمر) x

برگرد  إِعْلَمُوا

أُسْلُوبُ النَّدَاءِ

■ به دو جمله فارسی زیر دقت کنید.  
 سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز.  
 ای ساربان آهسته ران، کارام جانم می رود.  
 سعدی و ساربان در دو جمله بالا «منادا» نامیده می شوند. منادا در لغت یعنی «صدا زده شده».

■ اکنون به جملات عربی زیر دقت کنید.

|                          |                           |                           |
|--------------------------|---------------------------|---------------------------|
| منادا از نوع اسم مضاف    | منادا از نوع اسم علم      | منادا از نوع اسم نکره     |
| یا سَيِّدَ السَّادَاتِ،  | یا اَللَّهُ، اِرْحَمْنَا. | یا طَالِبُ، تَعَالَ.      |
| یا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ. | یا زَهْرَاءُ، اجْتَهِدِي. | یا تَلْمِيذَةً، تَعَالِي. |

منادای مفرد  
منادا

■ حرف ندا در جملات بالا کدام است؟ مهم ترین حرف ندا در زبان عربی «یا» است.  
 ■ کلمات قرمز رنگ در جملات بالا «منادا» نامیده می شوند.

گاهی حرف ندا حذف می شود و این را از مفهوم و قرائن عبارت یا متن می توان فهمید ؛  
مانند «رَبَّنَا» در این آیه که در اصل «یا رَبَّنَا» بوده است:  
﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً...﴾ البقرة: ۲۰۱

به دو جمله زیر توجه کنید.

یا أَيُّهَا الْوَالِدُ الْمُؤَدَّبُونَ، حَافِظُوا عَلَى نِظَافَةِ الطَّبِيعَةِ.  
یا أَيُّهَا الْبَنَاتُ الْمُؤَدَّبَاتُ، حَافِظْنَ عَلَى نِظَافَةِ الطَّبِيعَةِ. } گروه منادابی

چرا در جمله نخست بعد از حرف ندای «یا» کلمه «أَيُّهَا» و در جمله دوم «أَيُّهَا» به کار رفته است؟  
أَيُّهَا برای مذکر و أَيُّهَا برای مؤنث است.

در «أَيُّهَا الْوَالِدُ» و «أَيُّهَا الْبَنَاتُ»، «یا» حرف ندا و «أَيُّهَا الْوَالِدُ» و «أَيُّهَا الْبَنَاتُ» گروه منادابی هستند.  
در این حالت «أَيُّهَا» و «أَيُّهَا» ترجمه نمی شوند.

حرف ندای «یا» بر سر اسم بدون آل می آید؛ مثال: یا وَلَدٌ، یا بِنْتُ

اما اگر منادی 'ال' داشته باشد، با «أَيُّهَا» و «أَيُّهَا» به کار می رود؛ مثال:  
أَيُّهَا الْوَالِدُ، أَيُّهَا الْبِنْتُ (یا أَيُّهَا الْوَالِدُ، یا أَيُّهَا الْبِنْتُ)

|                        |                         |
|------------------------|-------------------------|
| یا الْوَالِدُ          | یا الْبِنْتُ ✗          |
| یا أَيُّهَا الْوَالِدُ | یا أَيُّهَا الْبِنْتُ ✓ |

لفظ جلالت «الله» به دو صورت منادا واقع می شود؛ (یا اللَّهُ) و (یا اللَّهُمَّ) و هیچ فرقی با هم ندارند.

گاهی در منادا ضمیر «ی» حذف می شود ؛ مانند: یا رَبَّ (رَبِّ) = یا رَبِّي یا قَوْمٍ = یا قَوْمِي

<sup>۶۱</sup> در صورت حذف حرف ندا، برای تشخیص منادا از مبتدا باید یک سری نکات را بدانید. ← رجوع کنید به صفحه ۶۳

<sup>۶۲</sup> گاهی در منادا ضمیر «ی» حذف می شود؛ در این زمینه شاهد مثال قرآنی و دعایی بسیار است:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا...﴾ البقرة: ۱۲۶  
﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى...﴾ البقرة: ۲۶۰  
﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا...﴾ آل عمران: ۳۵  
﴿فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى...﴾ آل عمران: ۳۶  
﴿...قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً...﴾ آل عمران: ۳۸  
﴿قَالَ رَبِّ أُنْزِلْ عَلَيَّ الْقُرْآنَ وَأَمْرًا نَجِيًّا...﴾ آل عمران: ۴۰  
﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً...﴾ آل عمران: ۴۱  
﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسُنِي بِشَرٌّ...﴾ آل عمران: ۴۷  
﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي﴾ المائدة: ۲۵  
﴿قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ﴾ الأعراف: ۱۴۳  
﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَوَالِدِي وَالْأَوْلَادَ فِي رَحْمَتِكَ﴾ الأعراف: ۱۵۱  
﴿قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَآيَاتِي﴾ الأعراف: ۱۵۵  
﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي...﴾ هود: ۴۵  
﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ...﴾ هود: ۴۷  
﴿قَالَ رَبِّ السُّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ...﴾ يوسف: ۳۳  
﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...﴾ يوسف: ۱۰۱  
﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا...﴾ إبراهيم: ۳۵  
﴿رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي...﴾ إبراهيم: ۳۶  
﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِي﴾ إبراهيم: ۴۰  
﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ الحجر: ۳۶  
﴿قَالَ رَبِّ مَا أَغْوَيْتَنِي لِأَلْبَسْتَنِي لَهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾ الحجر: ۳۹  
﴿...وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمْ كَمَا رَحِمْتَ رَبِّيَانِي صَغِيرًا...﴾ الإسراء: ۲۴  
﴿وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ﴾ الإسراء: ۸۰

**که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْجَمَلَ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْمُنَادِي.**

موصول (آنچه) در نقش مفعول موصول (آنچه) در نقش مفعول

۱- ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾ وَلَا أَتَمُّ عَابِدُونَ ﴿٣﴾ مَا أَعْبُدُ ﴿٤﴾ الْكَافِرُونَ: ۱ إلى ۳

بگو ای کافران \* آنچه می پرستید نمی پرستم \* و آنچه می پرستم شما نمی پرستید. ترجمه فولادوند (گروه منادایی: أَيُّهَا الْكَافِرُونَ)

۲- ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ﴿١﴾ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿٢﴾﴾ ابراهیم: ۴۰

پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده، و از فرزندان من نیز. پروردگارا، و دعای مرا بپذیر. ترجمه فولادوند (منادا: رَبِّ) (استفهام چه چیز)

۳- ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ ﴿١﴾ رَبِّكَ الْكَرِيمُ ﴿٢﴾﴾ الْإِنْفِطَار: ۶

ای انسان چه چیز تو را درباره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته ترجمه فولادوند (فرب داد). (گروه منادایی: أَيُّهَا الْإِنْسَانُ)

۴- ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ...﴾ آل عمران: ۱۹۳

پروردگارا، ما شنیدیم که دعوتگری، به ایمان فرا می خواند. ترجمه فولادوند (منادا: رَبِّ)

۵- ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...﴾ ص: ۳۶

ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ ترجمه فولادوند (منادا: دَاوُد)

۶- ﴿اللَّهُمَّ، إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ، يَا اللَّهُ، يَا رَحْمَانُ... يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ... يَا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ... يَا غَفَّارَ الذُّنُوبِ...، يَا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ...، يَا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ.﴾ مِنْ دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْكَبِيرِ

خدایا از تو می خواهم به حق نامت ای خدا، ای بخشاینده... ای بهترین آمرزندگان... ای عیب پوش هر معیوب... ای بسیار آمرزنده گناهان... ای که کار زشت را پنهان کنی... ای بهترین آفرینندگان (منادا: اللَّهُ، رَحْمَانُ، خَيْرَ، سَاتِرَ، غَفَّارَ، مَنْ، أَحْسَنَ)

۳- غَرَّ: فریب داد

۲- دُعَاءِ: دعایم (دُعَاء + ي)

۱- الذُّرِّيَّةُ: فرزندان، دودمان

**آتمارین برگرد**

● التَّمْرِينَ الْأَوَّلُ: اُكْتُبْ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ مَعْجَمِ الدَّرْسِ.

موصوف، مضاف مضاف اليه صفت

۱- الَّذِي يَتَقَبَّلُ الدُّعَاءَ وَهُوَ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحَسَنَى. ..... الْمَجِيبُ

کسی که دعا را می پذیرد، و آن از نام های نیکوی (نیکوتر) خداست. (پاسخ دهنده، برآورنده)

۲- الشُّعُورُ بِالْفَرَحِ وَالسُّرُورِ كَثِيرًا. .... الْأَنْشِرَاحُ

احساس شادی و خوشحالی بسیار. (شادمانی)

۳- ضَحَكَ خَفِيفٌ بِلا صَوْتٍ. .... الْبَسْمَةِ

خنده آرام بدون صدا. (لبخند)

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا...﴾ مريم: ۴

﴿قَالَ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَأَنْتِ امْرَأَتِي غَافِرًا...﴾ مريم: ۸

﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً...﴾ مريم: ۱۰

﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ طه: ۲۵

.....أَنَا.....

۴- جَعَلَ فِيهِ نُورًا.  
در آن روشنایی نهاد. (روشن کرد)

.....أَعَانَ.....

۵- سَاعَدَ، وَ نَصَرَ.  
کمک و یاری کرد. (یاری کردن)

● التَّمْرِينُ الثَّانِي: اِقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَّ، وَ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمَرَاءِ، ثُمَّ أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ. **برگرد**

### الْكِتَابُ الْوَاحِدُ وَ الثَّلَاثُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

مِنْ وَصِيَّةِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ الْإِمَامِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا بُنَيَّ، اجْعَلْ نَفْسَكَ **مِيزَانًا** فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ؛ فَأَحِبَّ<sup>۲</sup> لِيغْيِرَكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ؛ وَ اَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا؛ وَ لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ؛

نامه سی و یکم نهج البلاغه،

از سفارش امام علی علیه السلام به پسرش امام حسن علیه السلام

پسرِ دل‌بندم، خودت را میان خویشتن و دیگری [همچو] **ترازویی** قرار بده؛ پس آنچه را برای خودت **دوست می‌داری** برای غیر خودت [نیز] دوست بدار؛ و برایش **ناپسند بدار** آنچه را برای خودت ناپسند می‌داری؛ و ستم مکن، چنانکه دوست نداری **به تو ستم شود**؛

وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ؛ وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ<sup>۳</sup> مِنْ غَيْرِكَ؛ ... وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

و نیکی کن، **چنانکه** دوست می‌داری به تو نیکی شود؛ و آنچه را برای غیر خودت زشت می‌داری برای خودت [هم] **زشت بدار**؛ ... و چیزی را که دوست نداری برای تو گفته شود [در حق دیگران] مگو.

- |  |  |                    |
|--|--|--------------------|
| ۱- ما هُوَ الْمَحَلُّ الْإِعْرَابِيُّ لِـ «نَفْسٍ» فِي «نَفْسِكَ» وَ «نَفْسِكَ»؟ | ۱. مفعول   | ۲- مجرور بحرف الجر |
| ۲- ما هُوَ نَوْعُ فِعْلٍ «تَكَرَّهُ» وَ صِيغَتُهُ؟                               | نوع فعل: مضارع؛ صيغته: مفرد مذکر مخاطب                     |                    |
| ۳- أ كَلِمَةٌ «مِيزَانًا» مَعْرِفَةٌ أَمْ نَكْرَةٌ؟                              | نكرة   |                    |
| ۴- أ لَازِمٌ فِعْلٌ «لَا تَقُلْ» أَمْ مُتَعَدٌّ؟                                 | متعد   |                    |
| ۵- مِنْ أَيِّ بَابٍ فِعْلٌ «أَحْسِنْ»؟   | باب أفعال  |                    |
| ۶- أَذْكَرُ فِعْلَيْنِ لِلْأَمْرِ:   | فعل امر: اجْعَلْ؛ أَحِبَّ؛ اَكْرَهُ؛ أَحْسِنْ؛ اسْتَقْبِحْ |                    |

۴- يُقَالُ: كَفْتَهُ مِى شُود (فعل مجهول)

۳- اسْتَقْبِحَ: وَجَدَ قَبِيحًا

۲- أَحِبَّ: فِعْلُ الْأَمْرِ مِنْ تُحِبُّ

● التمرین الثالث: للترجمة. برگرد

- ۱- هوَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته است  
 ۲- هوَ قَدْ يَرْجِعُ: او گاهی بر می‌گردد یا شاید برگردد  
 ۳- هوَ لَا يَرْجِعُ: او بر نمی‌گردد  
 ۴- هوَ كَانَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته بود  
 ۵- هوَ يُرِيدُ أَنْ يَرْجِعَ: او می‌خواهد که برگردد  
 ۶- رَجَاءٌ؛ إِرْجِعْ: لطفاً؛ برگرد  
 ۷- مِنْ فَضْلِكَ؛ لَا تَرْجِعْ: لطفاً؛ برنگرد  
 ۸- هوَ سَيَرْجِعُ: او برخواهد گشت  
 ۹- هوَ سَوْفَ يَرْجِعُ: او برخواهد گشت  
 ۱۰- هوَ لَنْ يَرْجِعَ: او بر نخواهد گشت  
 ۱۱- هوَ لَمْ يَرْجِعْ: او برنگشت  
 ۱۲- هوَ مَا رَجَعَ: او برنگشت  
 ۱۳- إِنْ تَرْجِعْ أَرْجِعْ: اگر برگردی، برمی‌گردم  
 ۱۴- هوَ كَانَ يَرْجِعُ: او بر می‌گشت

● التمرین الرابع: عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي «التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ» وَ «الإعراب» لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ. برگرد  
 {الرَّجُلُ الْعَلَمَةُ تَحَدَّثَ مَعَ جَمِيعِ الطُّلَابِ فِي الْمَدْرَسَةِ.}  
 {تَذَهَبُ الْمُعَلِّمَةُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ.}

|              |   |   |
|--------------|---|---|
| ۱- الرَّجُلُ | أ. اسْمٌ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعْرَفٌ بِالْ | مُبْتَدَأٌ وَ مَرْفُوعٌ <input checked="" type="checkbox"/> |
|              | ب. مَصْدَرٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ، مَبْنِيٌّ | فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ  |

|                |  |   |
|----------------|--|---|
| ۲- الْعَلَمَةُ | أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، مُؤَنَّثٌ، مُعْرَفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ، مُعْرَبٌ | مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ   |
|                | ب. اسْمٌ مَبَالِغَةٌ، مُفْرَدٌ، مُعْرَفٌ بِالْ، مُعْرَبٌ         | صِفَةٌ وَ مَرْفُوعَةٌ بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا <input checked="" type="checkbox"/> |

|              |   |  |
|--------------|---|--|
| ۳- تَحَدَّثَ | أ. فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفْعِيلٍ، مُتَعَدٍّ، مُعْرَبٌ | مَفْعُولٌ وَ مَنْصُوبٌ                     |
|              | ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفْعَلٍ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ       | خَبَرٌ <input checked="" type="checkbox"/> |

|               |   |   |
|---------------|---|---|
| ۴- الطُّلَابُ | أ. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مُعْرَفٌ بِالْ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مَبْنِيٌّ | مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرِّ  |
|               | ب. اسْمٌ فَاعِلٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٌ وَ مُفْرَدُهُ «الطَّالِبُ»، مُعْرَبٌ | مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ <input checked="" type="checkbox"/> |

|                  |   |  |
|------------------|---|--|
| ۵- الْمَدْرَسَةُ | أ. اسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ، مَعْرِفَةٌ، مُعْرَبٌ | مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرِّ (فِي الْمَدْرَسَةِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/> |
|                  | ب. اسْمٌ تَفْضِيلٍ، مُفْرَدٌ، مُعْرَفٌ بِالْ، مَبْنِيٌّ     | صِفَةٌ وَ مَرْفُوعَةٌ بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا  |

|             |  |  |
|-------------|--|--|
| ۶- تَذَهَبُ | أ. فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مُجْرَدٌ، مَعْلُومٌ، مُعْرَبٌ، لَازِمٌ <input checked="" type="checkbox"/> |  |
|             | ب. فِعْلٌ مَجْهُولٌ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ مُخَاطَبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفَاعَلٍ، مَبْنِيٌّ                                  |  |

|                   |   |   |
|-------------------|---|---|
| ۷- الْمُعَلِّمَةُ | أ. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مُعْرَفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ، مَبْنِيٌّ        | مَفْعُولٌ وَ مَنْصُوبٌ وَ الْجُمْلَةُ اسْمِيَّةٌ.                                     |
|                   | ب. اسْمٌ فَاعِلٌ، مُفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ، مُعْرَفٌ بِالْ، مُعْرَبٌ | فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ وَ الْجُمْلَةُ فِعْلِيَّةٌ <input checked="" type="checkbox"/> . |

|                  |   |  |
|------------------|---|--|
| ۸- الْمَكْتَبَةُ | أ. اسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ، مُعْرَفٌ بِالْ | مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرِّ (إِلَى الْمَكْتَبَةِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/> |
|                  | ب. اسْمٌ تَفْضِيلٍ، مُفْرَدٌ، مَعْرِفَةٌ، مُعْرَبٌ    | مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ  |

٤ الْعَلَمَةُ: تاي فعالة نشانه مبالغه است و براي مذكر ومؤنث شكل يكسان دارد: الرَّجُلُ الْعَلَمَةُ  
 ٤ ذكر اعراب خبر، وقتی به صورت فعل است، از اهداف كتاب نيست.

● التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي الْمُفْرَدِ مَعَ جَمْعِهِ. **برگرد**

- ۱- أُعْجُوبَةٌ (أَعَاجِبُ: شگفتی‌ها)، عَجَائِبُ (عجیبه: معجزه) ۱۳- لِبَاسٌ، أَلْبِسَةٌ (لباس‌ها، جامه‌ها)
- ۲- عَاصِمَةٌ، عَوَاصِمُ (پایتخت) ۱۴- عَظْمٌ، عِظَامٌ (استخوان‌ها)
- ۳- شَجَرَةٌ، شَجَرَاتٌ (درخت) ۱۵- طَرِيقٌ، طُرُقٌ (راه‌ها)
- ۴- ظَاهِرَةٌ (ظَاهِرَاتٌ، ظَوَاهِرُ: پدیده‌ها)، مَظَاهِرٌ (مَظَاهِرُ: چشم‌انداز) ۱۶- قَنَاةٌ، قَنَوَاتٌ (کانال‌ها)
- ۵- فَرِيْسَةٌ، فَرَايِسُ (طعمه، شکار) ۱۷- دُعَاءٌ، أَدْعِيَةٌ (دعاها)
- ۶- صَفْحَةٌ (صَفَحَاتٌ: صفحه‌ها)، صُحُفٌ (صَحِيفَةٌ: روزنامه) ۱۸- قَدَمٌ، أَقْدَامٌ (پاها)
- ۷- بَرْنَامِجٌ، بَرَامِجٌ (برنامه) ۱۹- شَهْرٌ، شُهُورٌ (ماه‌ها)
- ۸- حَفْلَةٌ (حَفَلَاتٌ: جشن‌ها)، مَحَافِلٌ (مَحْفَلٌ: مجلس، گردهم‌آیی) ۲۰- أَكْبَرٌ (أَكَابِرُ: بزرگان)، كِبَارٌ (کبیر: بزرگ)
- ۹- خَبِيرٌ، خُبْرَاءٌ (کارشناس) ۲۱- قَمٌ، أَقْوَاهُ (دهان‌ها)
- ۱۰- عَجُوزٌ، عَجَائِزٌ (زن سالمند، پیرزن یا پیرمرد) ۲۲- طَعَامٌ (أَطْعَمَةٌ: غذاها)، مَطَاعِمٌ (مَطْعَمٌ: رستوران)
- ۱۱- تَمَثَالٌ (تَمَائِلٌ، تَنَدِيسٌ: پیکره‌ها)، أَمْتَالٌ (مَثَلٌ: ضرب‌المثل) ۲۳- عِلْمٌ (عِلْمٌ: دانش‌ها)، أَعْمَالٌ (عَمَلٌ: کار)
- ۱۲- مِيزَانٌ (مَوَازِينُ: ترازو، عدل)، أَوْزَانٌ (وزن) ۲۴- حَيٌّ (أَحْيَاءٌ: زندگان)، حَيَّاتٌ (حَيَّةٌ: مار)

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: عَيْنِ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. **برگرد**

- ۱- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ...﴾<sup>البقرة: ۲۱</sup>  
ای مردم، پروردگارتان را که شما را آفریده است، پرستش کنید... فولادوند  
أَيُّهَا النَّاسُ: گروه منادایی / رَبِّ: مفعولٌ به  
مای استفهام ﴿أَنْ + لای نفی مضارع
- ۲- ﴿... يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾<sup>الحجر: ۳۳</sup>  
«ای ابلیس، تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی؟» فولادوند  
إِبْلِيسُ: منادا
- ۳- ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ...﴾<sup>العنكبوت: ۵۶</sup>  
ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، زمین من فراخ است؛ ..  
عِبَادُ: منادای مضاف / وَاسِعَةٌ: خبرٌ إنَّ
- ۴- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ، سَيِّدُ الْكَلَامِ الْقُرْآنِ.  
پیامبر ﷺ فرمود: ای علی! بزرگ و سرور (برترین) سخن، قرآن است.  
رَسُولٌ: فاعل / عَلِيُّ: منادای مفرد علم / سَيِّدٌ: مبتدا / الْكَلَامِ: مضاف الیه / الْقُرْآنُ: خبر

° فعل غایب در ساختار ندایی به شکل مخاطب ترجمه می‌شود. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای کسانی که ایمان آورده‌اند

۵- يَا مَن بَدُنِيَاهُ اسْتَعَلَّ قَدْ غَرَّهُ طَوْلُ الْأَمَلِ<sup>۵۱</sup>  
 الْمَوْتُ يَأْتِي بَعْتَهُ وَالْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ (مَنْسُوبٌ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ای کسی که مشغول دنیایی و آرزوهای دراز تو را فریفته،

[بدان] مرگ ناگهان فرا می رسد و قبر صندوق (نگهدارنده) عمل است.

مَنْ: منادای مفرد/ طَوْلُ: فاعل / الْمَوْتُ: مبتدا / صُنْدُوقُ: خبر

۶- السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ يَا نَبِيَّ الرَّحْمَةِ.

درود بر تو ای رسول خدا؛ ای پیامبر رحمت.

السَّلَامُ: مبتدا / رَسُولُ: منادای مضاف / نَبِيَّ: منادای مضاف / الرَّحْمَةِ: مضاف الیه

### ● التَّمَرِينُ السَّابِعُ: لِلتَّرْجَمَةِ. بِرِجْدٍ

|                            |                            |                                 |
|----------------------------|----------------------------|---------------------------------|
| ۱- يَسْمَحُ: اجازه می دهد  | لَيْسَمَحُ: باید اجازه دهد | لَنْ يَسْمَحَ: اجازه نخواهد داد |
| ۲- تَكْتُمُ: پنهان می کنی  | أَكْتُمُ: پنهان کن         | لَا تَكْتُمُ: پنهان نکن         |
| ۳- يُقَلِّدُ: تقلید می کند | الْمُقَلِّدُ: تقلید کننده  | الْمُقَلِّدُ: تقلید شده         |
| ۴- رَفَعَ: برداشت          | مَا رَفَعَ: برداشت         | قَدْ رَفَعَ: برداشته است        |
| ۵- سَاعَدَ: کمک کرد        | يُسَاعِدُ: کمک می کند      | سَاعِدُ: کمک کن                 |
| ۶- يَصْنَعُ: می سازد       | لَا يَصْنَعُ: نمی سازد     | لَمْ يَصْنَعُ: نساخت            |
| ۷- دَرَسَ: درس داد         | يُدْرِسُ: درس می دهد       | الْتَدْرِيسُ: درس دادن          |
| ۸- كَتَبَ: نوشت            | الْكَاتِبُ: نویسنده        | الْمَكْتُوبُ: نوشته شده         |
| ۹- عَلِمَ: دانست           | الْأَعْلَمُ: داناتر        | الْعَلَامَةُ: بسیار دانا        |
| ۱۰- صَبَرَ: صبر کرد        | الْصَابِرُ: صبر کننده      | الْصَبَارُ: بسیار صبر کننده     |
| ۱۱- عَبَدَ: عبادت کرد      | الْمَعْبُدُ: معبدها        | الْمَعْبُودُ: عبادت شده         |
| ۱۲- الْأَصْغَرُ: کوچک تر   | الْصُغْرَى: کوچک تر        | الْأَصَاغِرُ: کوچک ترها         |

أَيُّهَا الْأَحْيَاءُ،  
 نَسْتُوذِعُكُمْ اللَّهَ،  
 وَ نَرْجُو لَكُمْ حَيَاةً مَلِيئَةً بِالنَّجَاحِ  
 مَعَ السَّلَامَةِ،  
 فِي أَمَانِ اللَّهِ.

هدیه کنید فاتحه ای برای شادی روح پدرم : مهدی خوشخو

<sup>۵۱</sup> الْأَمَلُ: آرزو «جمع: الْأَمَال»

آرزوهای طولانی او را فریب داده و گویی از یاد برده که مرگی هم وجود دارد. در کمین انسان است، آرزوهای طولانی باعث شود که فراموشی به او دست بدهد، این فریب است. «الْمَوْتُ يَأْتِي بَعْتَهُ»، مرگ یک مرتبه می آید؛ یک مرتبه می بینی عالم عوض شد. «وَالْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ»، وارد عالم قبر می شود، وارد عالم برزخ می شود که آنجا صندوق اعمال انسان است، آنجا انسان با اعمال سر می کند و زندگی می کند.

بیشتر بدانیم

درس منادا مربوط است به مخاطب؛ نه غایب.

اگر بعد از اسمی که ابتدای جمله آمده، جمله به گونه‌ای باشد که گویی ما با آن اسم در حال گفتگو هستیم، پس آن اسم مناداست یا بعد از اسم، فعل امر و نهی مخاطب، ضمیر مخاطبی که به آن اسم برگردد، «فعل متکلم، مجهول، وجود إن یا کلمه پرسش، لیت، لای نفی جنس بعد از اسم» نشان می‌دهد که آن اسم مناداست.

و اگر جمله به گونه‌ای باشد که گویی ما در حال گفتن خبری درباره آن اسم هستیم یا بعد از اسم فعل غایبی ببینیم که به آن اسم برمی‌گردد، پس آن اسم مبتداست.

اسم ابتدای جمله، مناداست یا مبتدا و دلیل و راه شناخت آن:

| منادا   | دلیل   | مبتدا  | دلیل   |
|---|--|--|--|
| رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا.  | مخاطب بودن فعل امر   | رَبَّنَا يَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا.                            | غایب بودن فعل                                      |
| لا تَرُدَّ رَبِّي عِنْدَكَ الضَّعِيفَ لَمَّا أَنَادِيكَ.<br>عَبْدَ اللَّهِ لَا تَتَكَاثَلُ                      | مخاطب بودن فعل نهی   | طَالِبَةٌ لَمْ تَتَكَاسَلْ فَقَدْ نَجَحْتَ فِي<br>الامتحان.    | غایب بودن فعل                                      |
| فَاطِمَةُ عَلَيْكَ أَنْ تَخَافِي مِنَ الْمَشَاكِلِ.   | وجود ضمیر<br>مخاطب «كُنْ»  | كثِيرٌ مِنَ النَّاسِ يَضِيعُونَ أَوْقَاتَهُمْ.                 | وجود ضمیر غایب                                     |
| إِلَهِي أُرْسِلْتُ بِالْتَّعْلِيمِ.   | فعل متکلم - مجهول  | حَافِظُ الْقُرْآنِ رَجُلٌ عَادِلٌ                              | اسم نیست اصلاً<br>بلکه حافظ فعل<br>است             |
| مَرِيَمُ هَلْ تَذْهَبِينَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟  | وجود کلمه پرسش   | مَسَلِمَاتٌ مَحْبُوبَاتٌ عِنْدَ النَّاسِ.                      | حذف اسم خلل در<br>معنا ایجاد می‌شود.               |
| قُلْتُ لِمَ تَبْكِي وَوَلَدِي   | وجود کلمه پرسش +<br>متکلم و مخاطب بودن<br>فعل  | مَرِيَمُ قَالَتْ: اسْتَذْكِرِي ذِكْرِي أَيَّامَ<br>الشَّبابِ.  | فعل غایب مربوط<br>به اسم ابتدای جمله               |
| رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا لِلْإِيمَانِ.<br>رَبَّنَا إِنِّي أَسْتَغْفِرُ لَذُنُوبِي الْكَثِيرَةِ.     | وجود إن بعد از اسم-<br>فعل و ضمیر متکلم  | رَبِّي فِي كُلِّ حَالٍ يَدْرِكُنِي وَ<br>يَعْلَمُ مَا أُرِيدُ. | فعل غایب مربوط<br>به اسم ابتدای جمله               |
| رَبِّ لِيَتَنَّبِهَنَّ كُنْتُ إِنْسَانًا مَجْهُزًا بِجَنَاحَيْنِ<br>الْعِلْمِ وَالدِّينِ.                       | وجود لیت بعد از اسم  | رَبَّنَا عَلَامُ الْغُيُوبِ وَ يَعْلَمُ مَا فِي<br>صُدُورِنَا. | جمله خبری بعد از<br>اسم و فعل غایب<br>مربوط به اسم |
| يَا أَيُّهَا الطَّالِبُ ابْتَعدْ عَنِ الْبَاطِلِ.   | نشانه‌های ندا یا، أَيُّهَا   | الطَّالِبُ ابْتَعدْ عَنِ الْبَاطِلِ.                           | اسم دارای ال                                       |
| مَسْلَمِي (مَسْلَمِينَ) الْعَالَمِ اتَّحَدُوا.<br>وَلَدِي (وَلَدِينَ+ي) إِسْأَلَانِي عَمَّا لَا<br>تَعْلَمَانِ. | نشانه: اعراب نصب<br>ضمنا نون مثنی و جمع ،<br>در حالت مضاف حذف<br>میشود.              | مَسْلَمُو الْعَالَمِ اتَّحَدُوا.                               | نشانه: اعراب رفع و<br>فعل غایب                     |
| قَوْمِ، لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ!<br>رَبِّ، لَا تَرْضَ أَنْ يَسْرِبَ الْيَأْسَ إِلَيَّ نَفْسِي!            | گاهی منادای مضاف به<br>ضمیر یای متکلم، ضمیر<br>حذف شده و آخر آن<br>کسره دیده می‌شود. | قَوْمِي لَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ!                        | غایب بودن فعل                                      |